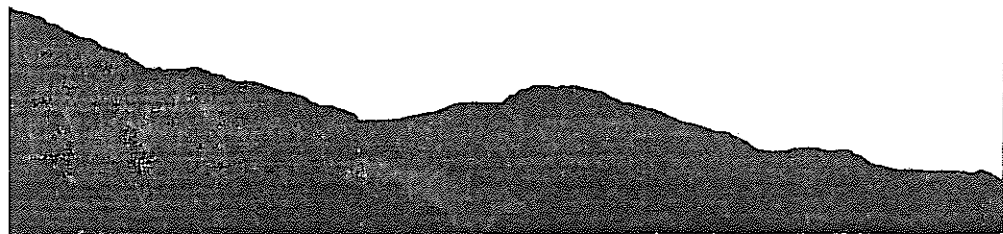


علیه  
رفرمیسم،  
شوونیسم  
و  
اپورتونیسم  
”حزب کمونیست ایران“



جزوه حاضر حاوی مجموعه گفتارهایی است که طی یکساله اخیر در نقد دیدگاه، خط و عملکرد «کمونیسم کارگری» از رادیو «صدای سریداران» پخش گشته است. در شرایطی که تکامل سریع این دیدگاه تأثیرات مخرب خود را بر ذهن و عملکرد بسیاری از مبارزان انقلابی - خصوصاً درون جنبش مسلحانه کردستان - شدت بخشیده، و در اوضاعی که اپورتونیستهای قهار درون رهبری این جریان، تهاجم مزورانه بورژوازی بین المللی به کمونیسم انقلابی و به تجربه بیش از یک قرن مبارزه پرولتاریای جهانی را برای پیشبرد خط اپورتونیستی شان مساعد می بینند، افشای بیش از پیش «کمونیسم کارگری» و مختصات و دورنمای آن در وضعیت مشخص امروز اهمیت فراوان یافته است. بهنگام انتخاب گفتارها کوشیدیم که این مجموعه، علاوه بر نقد اکونومیسم مفرط و رفرمیسم رشد یابنده، و تشریح مضمون حملات این جریان به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، قسماً نقد نحوه تحلیل «کمونیسم کارگری» از تضادهای اصلی موجود و مناسبات حاکم بر جامعه را هم در برداشته باشد. لازم بتذکر است که متن گفتارها را با ویرایش کلی و پاره ای حذف و اضافات در این جزوه گرد آورده ایم. ضمناً برای فهم بیشتر و عمیقتر خط اپورتونیستی حاکم بر «حزب کمونیست ایران» و چگونگی مقابله با آن، توجه تمامی کارگران، دهقانان و پیشمرگان انقلابی را به مقالات ذیل جلب می نمائیم:

- ۱ - اندیشه مائوتسه دون: قله رفیع مارکسیسم (۲)  
نشریه حقیقت - شماره ۲ - آذر ۶۴
- ۲ - کردستان دورنمای قدرت سیاسی سرخ  
نشریه جهانی برای فتح - شماره ۵ - ۱۳۶۵
- ۳ - وضعیت سیاسی، پان اسلامیسیم و جنک  
نویسندگان «کمونیست» افق خود را  
در بی افقی پان اسلامیسیم جستجو می کنند.  
نشریه حقیقت - شماره ۶ - آذر ۶۵
- ۴ - «کمونیسم کارگری»: فریب کارگران  
نقدی بر نظرات «حزب کمونیست ایران»  
نشریه حقیقت - شماره ۷ - اسفند ۶۵
- ۵ - خطرات و فرصتها بر صحنه کردستان انقلابی  
نشریه حقیقت - شماره ۹ - مهر ۶۶
- ۶ - کومله و شعار «خروج قوای اشغالگر»  
از انتشارات کمیته کردستان - مهر ۶۶
- ۷ - اکونومیسم مسلح:  
نقدی بر سیاست نظامی کومله  
از انتشارات کمیته کردستان - آبان ۶۶
- ۸ - کردستان: محدودیتهای نظامی  
عمدتا ناشی از محدودیتهای طبقاتی است.  
نشریه حقیقت - شماره ۱۱ - فروردین ۶۷
- ۹ - مسخ رفرمیستی يك تجربه انقلابی  
درباره جمعبندی «حکا» از قیام بهمن  
نشریه حقیقت - شماره ۱۱ - فروردین ۶۷
- ۱۰ - افغانستان: دو برخورد متضاد  
نشریه حقیقت - شماره ۱۲ - مرداد ۶۷
- ۱۱ - «حکا» و استراتژی «جنگیدن برای تسلیم شدن»  
نشریه حقیقت - شماره ۱۶ - مرداد ۶۸

## فهرست

- درباره مناسبات حاکم بر کردستان:  
نقدی بر مقاله «کردستان و آینده مبارزه آن»  
مندرج در نشریه «بسوی سومالیسم» شماره ۵ ..... ۱
- برخی تفاوت‌های «کمونیسم کارگری»  
با کمونیسم انقلابی ..... ۱۱
- خط نظامی کومله در گامی به پس:  
در مورد فعالیتهای نظامی کومله در سال ۶۸ ..... ۲۹
- آیا «کمونیسم کارگری» قصد  
تعطیل مبارزه مسلحانه در کردستان را دارد؟ ..... ۳۷
- پیوند اکونومیسم و شوونیسم ..... ۴۱
- چرا اکونومیستها عموماً  
در بین طبقه کارگر پایه نمی‌گیرند؟ ..... ۴۵
- جلب اعتماد کارگران بشیوه اکونومیستی ..... ۵۰
- «کمونیسم کارگری» و دهقانان ..... ۵۳
- دهقانی بودن مائوئیسم، یک بحث کهنه ..... ۵۶

## درباره مناسبات حاکم بر کردستان

نقدی بر مقاله «کردستان و آینده مبارزه آن» مندرج در نشریه «بسوی سوسیالیسم»  
شماره ۵

بی پرده بگوئیم آنچه محرك ما در باز کردن این بحث شد، پیشداوری ها و کج اندیشی هائی بود که اخیرا در یکی از نشریات «حزب کمونیست ایران» (حکا) پیرامون تصویر عمومی کردستان ایران مشاهده کردیم. اینکه چنین ایده ها و تصاویر مخلوط از کجا سرچشمه گرفته، کدام منافع خاص طبقاتی است که به این نوع تحلیل کردنها پا می دهد و کلا پشتوانه تئوریک مباحث حکا چیست، بحثی جداگانه می طلبد؛ در اینجا صرفا می خواهیم پرده خشک و بیروح آمار و نمودارها را کنار بزنیم و به مناسبات زنده ای که میان انسانها در جریان تولید و توزیع و مبادله برقرار است، نگاه کنیم؛ مناسباتی ستمگرانه و مبتنی بر استثمار که لایق نابود شدن است. همینجا بگوئیم که عدم درک صحیح و عمیق از این مناسبات معادل است با ایجاد مانع در راه مبارزه انقلابی برای نابودی آنها؛ و این همان مشکلی است که حکا بدان گرفتار است. لازم بتذکر است که منبع مورد نقد ما مقاله ای با امضاء کورش مدرسی تحت عنوان «کردستان و آینده مبارزه آن» مندرج در نشریه «بسوی سوسیالیسم» ارگان تئوریک حکا است. از آنجا که سردبیر «بسوی سوسیالیسم» در مقدمه خود، اشاره ای بر شخصی بودن نظرات مقاله فوق الذکر نکرده، می توان آثار من حیث المجموع منطبق بر نظرات رسمی حکا دانست.

کردستان منطقه ای است عقب مانده از لحاظ اقتصادی و مناسبات و سنن اجتماعی حاکم. البته عقب ماندگی، قیدی نسبی است، وقتی بحث در مورد جامعه تحت سلطه و ناموزونی بنام ایران است؛ این حرف بدان معناست که منطقه کردستان نسبت به بسیاری مناطق دیگر - عقب مانده - یا دقیق تر بگوئیم عقب نگهداشته شده است. مسلما این موضوع پدیده اتفاقی نیست؛ ضمنا پدیده ای صرفا اقتصادی هم نیست. عوامل متعدد سیاسی و اقتصادی در این امر دخیل بوده است. عقب نگهداشتن کردستان را نه می توان از فشار و ستمگری ملی بر خلق کرد جدا کرد و نه از نیاز سرمایه های امپریالیستی و سرمایه بوروکرات - کمپرادور به نیروی کار ارزان روستائیان مهاجر کرد در گوشه و

کنار ایران. عقب ماندگی کردستان نتیجه و نشانه درهم آمیختگی ستم ملی و طبقاتی اعمال شده از سوی دولت ارتجاعی مرکزی طی دهها سال حاکمیت امپریالیسم برجامعه است. البته این سکه یکه روی دیگر هم دارد و آن ظرفیت عظیم انقلابی و انرژی و توان مبارزاتی انباشت شده در میان توده های ستمدیده کرد است. بنا براین عقب ماندگی ساختاری نه تنها به مفهوم عقب ماندگی سیاسی این خطه نیست بلکه درست بر عکس؛ آتش جنبشها و انقلاب را در این نقطه فروزانتر ساخته است. آنجا که ستم است، مقاومت و مبارزه سر بلند می کند؛ و آنجا که ستم و استثمار شدید تر است زمینه بروز مقاومت و مبارزه مهیا تر و دائمی تر می شود. گفتیم که عقب ماندگی حالتی نسبی است و غیر ایستا، واضح است که کردستان امروز با کردستان ۸۰ سال پیش تفاوت دارد. خیلی هم تفاوت دارد اما این مسئله هیچ تغییری در این واقعیت نمی دهد که هم کردستان ۸۰ سال پیش عقب مانده بود و هم کردستان امروز. اصولا مقایسه امروز با ۸۰ سال پیش کاری صحیح نیست؛ بلکه باید مناطق مختلف را بر حسب مناسبات تولیدی و طبقاتی حاکم بر آنها در یکه مقطع زمانی ثابت نسبت به هم سنجید. خوب است همینجا به برخی احکام صادره از سوی حکما اشاره کنیم: حکما امروز از شهری بودن و سرمایه داری بودن کردستان ایران می گویند؛ و برای اثبات این حکم، ازدیاد جمعیت شهری، افزایش تعداد کارگران و حتی افزایش تعداد دانش آموزان را با آمار و ارقام به ما نشان میدهد. اما این نوع استدلال راه بجائی نمی برد چرا که صرفا مقایسه کردن ارقام امروز با دیروز است و هنوز نمی تواند مضمون و کم و کیف مناسبات را برای ما تشریح کند؛ و چنان تشریحی دقیقا همان چیزی است که پرولتاریای آگاه برای پیشبرد امر انقلاب، برای جذب و متشکل ساختن توده های تحت ستم و استثمار کرد و برای ترسیم نقشه متحول ساختن ریشه ای جامعه بدان نیاز دارد. ما کمونیستها بقول مارکس نه در پی تفسیر صرف پدیده ها که در صدد تغییر آنها هستیم. تفسیر یا تشریح ناقص، مغلوط یا مفشوش پدیده ها مانع تغییر انقلابی آنهاست.

حکما، آمار میدهد که ۷/۷۴ درصد اهالی در شهر ها و حاشیه های منطقه کردستان زندگی می کنند. از دید یکه کمونیست انقلابی این رقم تصویری یکجانبه بدست میدهد. این تصویر را می توان و باید کامل کرد؛ یعنی باید گفت پس ۳/۵۲ درصد اهالی کردستان روستا نشین هستند. باید اینرا گفت چرا که ما در مسیر انقلاب، با ارقام و درصد ها سرو کار نداریم، ما با انسانها طرف هستیم - با اقشار و طبقات گوناگون و تعلقات و خواسته ها و انگیزه های مبارزاتی مختلف. آن ۳/۵۲ درصد روستا نشین که شمارشان بر ۱۰۸۹۰۰۰ نفر بالغ می شود و اکثریت قریب به اتفاق شان را اقشار محروم و ستمدیده تشکیل میدهند در زیر عبارت کوتاه و منحرف کننده «کردستان شهری» گم می شوند - بباد فراموشی سپرده می شوند. تازه، قضیه به ۳/۵۲ درصد محدود نمی شود. گرایشات و تعلقات دهقانی - به مثابه گرایشاتی قابل تشخیص و تمیز از گرایش پرولتاری - بطور گسترده در میان مهاجران روستائی که اینک در محلات حاشیه شهر های کردستان جای گرفته اند - یا حتی به نقاط دیگر ایران کوچیده اند - همچنان باقی است.

خیل کارگران فصلی و صاحبان مشاغلی که کاذب خوانده می شوند - همانا که اکثر اوقات سال یا بیکارند، یا به روستای خود بازگشته در کار کشاورزی معیشتی و عقب مانده درگیر می شوند - را نمی توان چندان شهری بحساب آورد. برخلاف تصور مکانیکی حکما، ستونبندی آماری بر صفحه کاغذ نمی تواند رشته های پیوند فیزیکی این اقشار را با روستا و مهمتر از آن، گرایشات و تعلقات دهقانی گذشته آنها را قطع کند و بسادگی شهری و پرولتریان سازد.

البته حکما برای محکم تر جلوه دادن حکم خود مبنی بر شهری بودن کردستان آمار تراکم جمعیت شهر های این خطه را هم ارائه داده که با تاسف باید بگوئیم این آمار بخودی خود هیچ معنایی نداشته و بی معنا تر از آن، قیاس نرخ تراکم جمعیت در ۱۰ شهر کردستان با محله بروکلین نیویورک و لندن مرکزی است. حکما با هیجان می گوید در هر هکتار از مساحت شهری ۸۷ نفر زندگی می کنند؛ و این رقم با بروکلین یا لندن قابل مقایسه است. اما این واقعیت آماری کماکان در اصل قضیه تغییری نمی دهد - اینکه تکلیف آن  $۵۲/۳$  درصد چه می شود؛ اینکه تکلیف خیل روستائیان مهاجر با گرایشات و تعلقات کماکان غیرپرولتری چه می شود؛ اینکه تکلیف مناسباتی که این افراد درونش درگیرند چه می شود؟ بگذارید نمونه دست اولی بیاوریم و خیال حکما را از بابت این قبیل ارقام و درصد ها آسوده سازیم؛ در حال حاضر در کشور پرو حدود يك سوم جمعیت در پایتخت زندگی می کنند. پس با حساب حکما، پرو باید جامعه ای شهری باشد؛ شهری، بهمان مفهوم بی خیالی روستا؛ در صورتی که به عینه می بینیم مرکز ثقل انقلاب و جنگ انقلابی، در روستاهای پرو است. در آن مناطق، اهالی روستا - یعنی دهقانان فقیر و بی زمین یا کم زمین پروئی - همانها که ممکن است در جدول آمار، درصدشان کاهش نشان دهد، اسلحه بدست تحت رهبری حزب کمونیست پرو می جنگند؛ مناسبات کهنه را هر آنجا که بتوانند دگرگون می سازند و بسوی کسب سراسری قدرت سیاسی و ایجاد جامعه نو به پیش می روند. حسابش را بکنید اگر مائوئیستهای پروئی پیش از آغاز جنگ خلق طبق نگرش امثال حکما وضع جامعه - و موقعیت شهر و روستا - را تحلیل می کردند؛ شك نداشته باشید که اگر چنین می شد الان جنگ خلقی در کار نبود و البته آن مائوئیستها هم دیگر مائوئیست نبودند؛ بلکه در بهترین حالت اکونومیستهای ساده دلی بودند که در لیما یا یکی دوشهر اصلی دیگر داشتند با سر بدنیاال جنبشهای رفاهی - اقتصادی خودبخودی می دویدند و سرانجامشان هم روشن بود.

به کردستان بازگردیم به تجربه یازده ساله اخیر نگاه کنیم به تجربه خود کومله که امروز عنوان سازمان کردستان حکما را دارد. جنبشی که بشکل مسلحانه در این خطه برپا گشت چه مضمون طبقاتی داشت؟ متکی به چه تضادهائی بود؟ به چه دلایلی توانست دوام یابد و عرصه اصلی این جنگ کجا بود؟ ظاهرا امروز حکما ترجیح می دهد با کوبیدن مهر ناسیونالیسم بر این تجربه یازده ساله، گریبان خود را از این مجموعه سئوالات که خود دریچه ای به طرح سئوالات اساسی تر در مورد راه انقلاب، صف بندی طبقاتی و مفهوم دگرگونی در مناسبات حاکم (یعنی انقلاب دمکراتیک نوین و گذر به سوسیالیسم)

هستند خلاص نماید. آیا کسی هست که جنبش تحت رهبری اتحادیه های دهقانی در تابستان ۵۸ را از یاد برده باشد؟ آیا جدال میان روستائیان فقیر با دولت و ملاکان يك دعوی مصنوعی یا موسمی و گذرا بود؟ آیا جز این بود که جنگ پارتیزانی علیه قوای جمهوری اسلامی عمدتا در مناطق روستائی کردستان جریان داشت با اتکا به پشتیبانی توده های این روستاها به پیش می رفت و اگر چنین رابطه ای برقرار نبود، اصولا جنبش مسلحانه چنین توان و تداومی بخود نمی دید؟ جنگ انقلابی یازده ساله، چه کومله دوست داشته باشد چه نداشته باشد، يك جنگ شهری نبود - حتی با وجود آنکه يك جنگ خلق واقعی، یعنی جنگ تحت رهبری پرولتاریا نبود و آنچه که چنین جنگی می تواند و می باید به انجام رساند را به انجام نرساند.

اما حکا از در دیگری وارد می شود: این حزب در کنار شهری بودن کردستان حکم دیگری را مطرح می سازد و آن سرمایه داری بودن کردستان است. با طرح این دومی است که حکا خیال می کند توجیه تئوریک مناسبی برای تعطیل کردن مبارزه مسلحانه در کردستان برای خود بدست آورده است. نحوه استدلال حکا دو دو تا چهار تا است. حکا می گوید: «کردستان سرمایه داری است چون اشتغال بطور عمده بر مبنای کار مزدی است. در يك جامعه سرمایه داری عمده مبارزه و تعیین کننده ترین مبارزه، جنبش کارگری است؛ پس هر جنبشی که مانع رابطه میان حزب با این جنبش عمده شود باعث انحراف است. پس جنگ پارتیزانی تا بحال موجود کومله چون عمدتا - و ناخواسته - به روستا متکی بوده مردود است.» (نقل به معنی) این استدلال مارکسیستی نیست؛ این يك تراژدی است. منظورمان يك تراژدی واقعی است: اگر به تراژدی های معروف یونان باستان و یا حتی تراژدیهای متاخر رجوع کنید همین سیر تسلسل خطاها را می یابید: از خطائی کوچک به خطائی بزرگتر و همینطور تا به آخر؛ تا پرده آخر نمایش که چیزی جز فاجعه نیست. حکا حکم باطل سرمایه داری بودن کردستان را صادر می کند. بیائید به واقعیات ثبت شده و البته به آمار و ارقام موجود رجوع کنید. بیائید درک از سرمایه داری و مناسبات کار مزدی را هم روشن سازیم؛ این نکات را با رجوع و تحلیل از آخرین سرشماری های جمهوری اسلامی و مقالات گوناگون مندرج در نشریه اطلاعات اقتصادی - سیاسی تهیه کرده ایم. (۱)

حکا در بحث خود از سه عامل جذب روستا نشینان به شهر نام می برد: یکم اصلاحات ارضی طی دوره ۴۷ - ۴۲؛ دوم، بحران دوره انقلاب و پس از آن اشغال نظامی؛ و سوم

۱- اطلاعات اقتصادی - سیاسی شماره ۲۷، مقالات «استراتژی اشتغال کشاورزی»، «گزیده ای از نتایج سرشماری عمومی ۱۳۶۴ و ۱۳۶۷»، «سیاست حدود مالکیت در اقتصاد کشاورزی» و «توسعه اقتصادی و سیاست اقتصاد کشاورزی». این مقالات برترتیب نوشته محمد علیزاده، مرکز آمار، دکتر ناصر خادم آدم و دکتر حسین عظیمی هستند.



کشیده شدن جنگ ایران و عراق به منطقه، سپس توضیح میدهد که بین این سه عامل، اولی نقش اصلی را ایفا کرده است، اما در واقعیت اصلاحات ارضی چه کرد؟ اصلاحات ارضی در استانهای کردستان، کرمانشاهان و آذربایجان غربی (یعنی سه استان کرد) چه تغییراتی ببار آورد؟ طی ۴۷ - ۱۳۴۲ یعنی دقیقا همان دوره ای که مد نظر حکما است، در سطح روستا عمدتا رابطه اجاره داری بین زمینداران با تولید کنندگان خرد و میانه حال برقرار گشت. طبق تحقیقات مستقیم در استان آذربایجان غربی در نزدیک به ۸۰ درصد اراضی شامل اصلاحات ارضی رابطه اجاره بین زمیندار و دهقان برقرار گشت؛ این رقم برای استان کرمانشاهان یکسان بود و در کردستان به اندکی بیش از ۸۰ درصد می رسید. رابطه اجاره داری بخودی خود بیان رابطه ای سرمایه دارانه نیست و حداکثر رشد مناسبات پولی را نشان می دهد. بعلاوه با گسترش شبکه بانکی طی سالهای بعد از شروع اصلاحات ارضی در روستا و تنظیم مناسبات مالیاتی، کشتگران خرد و میانه تحت انقیاد و استثمار سرمایه بورکراتیک نیز واقع شدند؛ این انقیاد شکلی اساسا پولی داشت. کاهش مداوم دخل اقشار روستائی و افزوده شدن بر بار خرج آنها باعث شد که بسیاری از دهقانان - خصوصا تحتانی ترین شان - بکارهای جانبی در خود کردستان یا در شهرهای دیگر روی آور شوند. درآمد حاصله از کار مزدی - و مشاغل موقتی و فصلی - مکمل درآمد ناچیز کشاورزی در تامین معیشت خانوار دهقانی شد. همینجا باید به مسئله مهم رابطه اعضای خانوار و نقش کار خانوادگی در کشاورزی عقب مانده و حتی در برخی کارهای مزدی (نظیر کار کوره پز خانه) اشاره کنیم. در مجموع مناسباتی که در آن پیوند های خانواری و شرایط حاصله از غلبه پدر سالاری نقش عمده بازی می کند، رها شدن نیروی کار به مفهوم سرمایه دارانه اش را مانع می گردد. این نه فقط در مورد پدر و یا فرزندان بزرگتر خانواده یعنی مردان که در جستجوی کار راهی نقاط دیگر می شوند صادق است و آنان را در اکثر موارد مدام به روستا باز می گرداند؛ بلکه بنحوی برجسته تر در مورد بکارگیری مجانی کودکان و زنان خانواده در کار توسط پدر و یا برادر بزرگتر بچشم می خورد. این کار مجانی که کاملا تحت اختیار رئیس خانواده صورت می گیرد - هرچند جزئی از کار مزدی - محسوب می شود، اما صاحب نیروی کار (یعنی کودک یا زن) را در موقعیت فروشنده آزاد نیروی کار قرار نمی دهد. این موقعیت عینی، تمایلات و خواسته های معینی را در افراد یا اقشار مورد بحث ایجاد می کند. از زاویه وظایف عنصر آگاه کمونیست، درک چنین تمایلات و خواسته هایی اهمیت حیاتی دارد. بدون درک صحیح از این مسائل نمی توان توده ها را متحول ساخت. نمی توان انقلاب را به پیش راند. اجازه دهید روی این نکته بیشتر تأمل کنیم؛ اجازه دهید اندکی تحریک آمیز صحبت کنیم و بگوئیم بسیاری از کارگران فصلی - یعنی همانها که در منطق آماری و دید سطحی حکما، فقط کارگر محسوب می شوند - در واقعیت آمیخته ای از دوخصلت را باخود حمل می کنند. یعنی بیشتر نیمه پرولتر هستند تا پرولتر. این در مورد دهقانان فقیری که در تلاش معاش، بخشی از نیروی کار خود را می فروشند هم صدق می کند. همین تمایلات و تعلقات دهقانی است که در شرایط مساعد به یکباره بیدار می شود و در

جنبش مصادره املاک وسیع و زمینهای مرغوب زیر کشت یا قابل کشت (دولتی یا خصوصی) نمایان می گردد. یعنی درست همان عناصری که ممکن است اکونومیستهای نظیر حزب کمونیست ایران برای چند سال جزء طبقه پرولتاریا محسوبشان می کردند، بناگاهان در جنبشی دمکراتیک و انقلابی برای مصادره و به تملک شخصی در آوردن زمین، این خواست دیرینه دهقان فقیر، شرکت می جویند.

برای آنکه تصویر ارائه شده توسط ما یکجانبه نباشد، باید به اقشاری سابقا دهقانی یا روستائی اشاره کنیم که دو یا سه دهه پیش راهی شهرها شدند و در آنجا سکنی گزیدند. آنها بدرجه ای تعیین کننده از روستا و خانوار روستائی بریدند و اینک خانواده کارگری خود را در شهر دارند؛ و حتی نسل جدیدی از کارگران یا نیروهای ذخیره کار در این خانواده شهری پرورش یافته است. اینها هستند جزئی از طبقه کارگر در حال رشد و گسترش در ایران. اینها هستند پایه های محکم طبقاتی خط کمونیستی در شهرها و مراکز صنعتی؛ کسانی که باید پیشروترین، فداکارترین و پیگیرترینشان را در سلولهای آهنین حزبی مائوئیستی و بمشابه رهبران ارتش سرخ کارگران و دهقانان متشکل ساخت. اما همچنان باید تاکید کنیم که ما با جامعه ای عقب مانده و عمدتا خرده بورژوائی روبروئیم. جامعه ای که اکثریتش پرولتر نیست و پرولتاریای انقلابی می باید اقشار و طبقات غیر پرولتر - اما انقلابی - را حول برنامه دمکراسی نوین به نبرد برانگیزد.

دوباره به کردستان نگاه کنیم؛ و این بار به حاشیه شهر هایش. برای اینکار اتفاقا یکی از جزوات منتشره از سوی حکا را انتخاب کردیم که گزارشی است از چند محله کارگری. طبق این گزارش، اهالی محلات حاشیه ای شهرهای کردستان از سقز و مریوان گرفته تا اشنویه و پاوه، از سنج گرفته تا بانه را عمدتا مهاجران روستائی تشکیل می دهند. قدیمی ترین این محلات را می توان قسمت پائین محله «پشت جاده» در پاوه دانست که بیست سال پیش درست شده و جدیدترین محلات سابقه ای ۵ - ۴ ساله دارد. شمار ساکنان این محلات بین ده هزار خانوار در همان محله «پشت جاده» پاوه تا ۴۰۰ خانوار «کانی عاشقان» سقز در نوسان است؛ و البته بر این تعداد با آهنگی معین افزوده می شود. نکته ای که پیش از این در مورد رشته های پیوند میان مهاجر روستائی با گذشته اش گفتیم را در مورد ساکنان محلات کم سابقه می توان دید. مثلا در همین محله «کانی عاشقان» سقز، شغل اصلی اهالی در شهر دکه داری، دستفروشی و کارگری موقت است و طبق گزارش حکا بعضی شان تابستانها برای کار کشاورزی به روستا می روند و باز می گردند. اینرا در مورد بخشی از دو تا سه هزار خانوار محله «تپه مالان» سقز هم می توان دید. اکثریت مردم در این محله، کارگر فصلی فقط برای دو تا سه ماه از سال هستند. اما زنان چه؟ ظاهرا حکا در ارائه تحلیل هایش به جایگاه زنان در مناسبات موجود توجه چندانی نشان نمی دهد. منظور ما این نیست که از آنها نام نمی برد؛ چرا می برد. اما اشکال اینجاست که زنان را بسادگی در چارچوب خانواده کارگری مورد بررسی قرار می دهد. یعنی آنها را در تبعیت از موقعیت شوهرانشان که کارگر هستند، در نظر می گیرد

(البته کارگران موقت و فصلی که بسیاریشان کماکان مرتبط با زندگی و تولید معیشتی روستائی هستند). باز هم آنچه از نظر پنهان می ماند خصلت کار خانگی زن و کاری است که زنان و دختران بطور مجانی در جوار رئیس خانواده مجبور به انجام آند. قیود قدرتمند مناسبات عقب مانده و ماقبل سرمایه داری در اقتصاد و روبنای جامعه در بحث حکا کاملاً از معادلات حذف می شود. در همان گزارش محلات کارگری از حکا می خوانیم که در محله «تپه مالان» سقز، زن و کودک مجبور به کار کردن هستند. در محله «تازه آباد» مریوان زنان اکثراً بیکارند و بخشی نان پزی می کنند و بخشی برای سقز چینی و مازو چینی همراه مردان به جنگل و کوه می روند. در «صیدایی» اشنویه زنان در دهات و باغات اطراف کار کشاورزی می کنند؛ دختران خردسال نیز به نخود چینی، علف هرز چینی، سیب چینی و چغندر کنندن می پردازند. در محله «پشت جاده» پناه زنان کار خانگی و بچه داری می کنند، برخی در شهر برای کار بخانه آبن و آن می روند، برخی در باغات بکار می پردازند، یا پشم ریزی و تخمه فروشی می کنند. در محله «شرکت نفت» بانه (اشتباه نکنید فقط اسمش شرکت نفت است) بگفته حکا زنان بیکارند؛ اما برخی شان با مردان به کسوره های آجرپزی می روند و در محله «حمره آباد» بانه زنان بکار خانگی و ریسندگی می پردازند یا در تهیه گیاهان خوراکی در دشت و صحرا شرکت می جویند و کودکان دوره گردی و سیگار فروشی می کنند. بار دیگر سئوال می کنیم آیا این زنان و کودکان در مجموعه این کارها که بر شمرديم بصورت يك فروشنده آزاد نیروی کار - آزاد بمفهوم سرمایه دارانه آن - شرکت می جویند؛ یا اینکه کارشان تحت سلطه جو و مناسبات پدرسالارانه و مردسالارانه و در واقع ماقبل سرمایه داری انجام می پذیرد؟ کسانی که صرفاً با مشاهده پول و رد و بدل شدن مزد - بدون توجه به مناسبات همه جانبه حاکم بر کل اهالی - حکم به سرمایه داری شدن کردستان می دهند، توان رفتن از سطح به عمق را ندارند و اگر هم بخواهند تغییری در اوضاع صورت دهند نمی توانند از دایره تغییرات سطحی فراتر روند.

اینک می پردازیم به خواستهای مبارزاتی اهالی. مسلماً زندگی در حاشیه شهر یا خود شهر، توده مهاجر را با معضلات و مسائل و در نتیجه مطالبات ویژه ای روبرو می سازد. به فرض نگرانی دائمی از تخریب محلات خارج از محدوده برای يك خانوار روستائی تقریباً هیچگاه مطرح نبوده؛ یا اینکه خواست تامین آب و برق محله و سروکله زدن دائمی با مقامات دولتی و شهرداری بر سر این قبیل مسائل، ممکن است در گذشته در چارچوب روستا به ذهن روستائیان خطور نمی کرد. بنوعی موضوعات رفاهی در ابعاد مختلف بطور روزمره در برابر توده مهاجر به شهر آمده قد علم می کند و مقاومت و مبارزه محقانه اش را بر می انگیزد. در گزارش ارائه شده از سوی حکا نیز بخوبی میتوان همین روند را مشاهده کرد. بفرض محله «پشت جاده» پناه شاهد مبارزه اهالی برای تامین آب و برق بوده؛ یا اهالی محله «فه یز ثاواي سه رگ» سندانج خصوصاً زنان قهرمانش بارها برای جلوگیری از تخریب محله به مبارزه و حتی درگیری با ماموران دولت پرداخته اند. به همین ترتیب اهالی محله «شرکت نفت» بانه اعتراضاتی بر سر آب،

آسفالت و معضل فاضلاب داشته اند. عین همین مبارزات را در گوشه و کنار شهرهای مختلف کردستان میتوان دید.

حکا با رجوع به این مبارزات حکم می دهد که چون توده های ساکن شهر با مسائل خاص شهری روبرو هستند، پس در مناسباتی کیفیتا متفاوت نسبت به قبل قرار گرفته، بر خوردی متفاوت را از جانب ما می طلبند. آیا این بحث صحیح است؟ باید بگوئیم اگر چارچوب تفکر ما و محدوده دید ما فقط تحقق پاره ای مطالبات رفاهی و اصلاحات قسمی را دربر می گیرد، این بحث محقانه جلوه می کند. یعنی اگر فقط در پی برانگیختن یا متشکل ساختن اهالی حاشیه شهر حول معضلات روزمره شان باشیم و از دید کلی استراتژیک و طبق يك نقشه عمومی کسب قدرت سیاسی و دگرگونی ریشه ای مناسبات حاکم بر کل جامعه به قضیه نگاه کنیم، آنوقت می توان توده ها را بر مبنای مطالبات فوری متفاوت شان تقسیم بندی کرد و میانشان بر این اساس فرق گذاشت. روشن است که وقتی در حاشیه شهر مشغول فعالیت شده و دامنه دیدمان هم به آنجا محدود باشد نمی توانیم اهالی را مثلا حول خواست فوری جلوگیری از کوچ اجباری روستائیان فلان منطقه بسیج کنیم. چون کوچ اجباری ربطی به مسئله آسفالت، آب و برق آنها ندارد. اما اگر يك کمونیست انقلابی، يك پرولتر آگاه و صاحب نقشه و استراتژی کسب قدرت باشیم می دانیم که با گرایشات و تعلقات طبقاتی و خواسته های اساسی طبقات گوناگون سرو کار داریم یعنی بدنال ایجاد اتحاد طبقات و اقشار انقلابی و رهبری آنها بر مبنای يك استراتژی معین هستیم؛ یعنی يك راهنمای عمل داریم؛ نه اینکه هر دم بدنال جنبشی و خواسته ای روان شویم. بنابراین دیگر مثل حکا با مشاهده ظواهر بصدور این حکم نمی پردازیم که اکثریت مهاجران از روستا به شهر تفاوتی کیفی کرده اند یعنی از لحاظ طبقاتی جایگاهی نوین که طبق احکام حکا جایگاهی پرولتری است - پیدا کرده اند. حکا می گوید: «ما کاری نداریم علت شهر نشینی چیست؛ مسئله آنست که انسانها را بلحاظ روابط اقتصادی و لاجرم بلحاظ روابط اجتماعی در موقعیت کاملا متفاوتی قرار می دهد.» دقت کنید: «موقعیت کاملا متفاوت». این موقعیت کاملا متفاوت از نظر حکا موقعیت پرولتری است. به همین خاطر است که مدعی می شود اکثریت بزرگ این شهر نشینان راهی جز فروش نیروی کارشان ندارند خواه این بازار کار در خود کردستان باشد و خواه در خارج آن، اما بر خلاف حکا ما کاملا به مسئله علت شهرنشینی کار داریم. ما روند گسترش شهر ها را که کاملا مرتبط با مسائل ساختار جامعه و سلطه و عملکرد سرمایه امپریالیستی است نادیده نمی گیریم، چون می خواهیم پدیده ای را که در پی متحول کردن ریشه ای اش هستیم خوب بشناسیم. هیچ نیروی کمونیستی قادر نخواهد بود جامعه عقب مانده و تحت سلطه ایران را متحول کند و در مسیر سوسیالیسم قرار دهد بدون آنکه دردهای بنیادینش را بشناسد و بداند که بجای این طرح کهنه چگونه می توان طرحی نو درآنداخت.

بر گردیم به موضوع خواسته های مبارزاتی در شهر و ربط آن با موقعیت طبقاتی اهالی حاشیه شهر ها. باید این واقعیت درك شود که کار مزدی فرد یا افرادی از خانوار

روستائی مکمل کار کشاورزی معیشتی و انواع دیگر فعالیتها در روستا برای تامین معاش واحدهای خانوادگی است و اغلب، خانوار روستائی بدون هر دوی اینها قادر به ادامه حیات نیست. انجام کار فصلی و بازگشت به روستا و یاتامین برخی مایحتاج زندگی فرد یا افراد مهاجر توسط خانواده کماکان روستائی اموری اتفاقی نیستند. اینها کاملاً در پیوند با یکدیگر قرار دارند با توجه به چنین رابطه ای می توان سستی حکم حکا مبنی بر موقعیت کاملاً متفاوت انسانهای شهر نشین را درک کرد. حکا علیرغم حرف زدن از فوق استثمار از درک چگونگی سازماندهی این مقوله از سوی نظام موجود و حافظانش، و از درک آن مناسبات زیر بنائی و روبنائی در جامعه میان شهر و روستا که می تواند فوق استثمار را امکانپذیر سازد عاجز می ماند. حال طبق آمار و اطلاعات و مشاهدات ببینیم آیا اکثریت بزرگ شهر نشینان کردستان بقول حکا نیروی کارشان را می فروشند، یعنی کارگر مزدی هستند؟ حکا آمار می دهد که در سال ۱۳۶۳، جمعا ۱۱۰۴۸ نفر در کارگاههای بزرگ صنعتی (یعنی کارگاههای صاحب بیش از ده کارگر) در منطقه کردستان شاغل بوده اند. می دانید این رقم چه درصدی از يك میلیون و نهصد هزار نفر اهالی شهری آن منطقه را در همان سال ۱۳۶۳ تشکیل میدهد؟ ۰/۷ درصد. بله، فقط ۰/۷ درصد جمعیت شهری. البته کارگران مزدی دیگری نیز در کردستان وجود دارند که در کارگاههای بزرگ صنعتی شاغل نیستند. طبق آمار سال ۱۳۶۵ مجموع کارگاههای بزرگ و کوچک در سه استان کردستان آذربایجان غربی و کرمانشاهان به ۱۵ هزار بالغ می شود؛ از این تعداد ۲۶۴ کارگاه جزء کارگاههای بزرگ محسوب می شوند. یعنی شمار بقیه حدوداً ۱۴۷۰۰ کارگاه است. اگر بطور متوسط در هر يك ۵ کارگر هم مشغول بکار باشند، رقم کارگران کارگاههای کوچک قریب به ۷۳۵۰۰ تن می شود. یعنی اگر مجموع کارگران در سه استان کرد نشین آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاهان را با احتساب کارگران پالایشگاه کرمانشاه و شاغلین در بخش خدمات و ادارات دولتی بفرض محال تا ۲۰۰ هزار نفر هم بالا ببریم، چیزی بیش از ده درصد از جمعیت دهساله و بالاتر، نمی شود. بنابراین حکم حکا مبنی بر اینکه اکثریت بزرگ شهر نشینان کردستان راهی جز فروش نیروی کارشان ندارند پا در هواست.

خلاصه کنیم، برای پیشبرد امر انقلاب در کردستان بمشابه جزئی از انقلاب دمکراتیک نوین در ایران، کمونیستها با خیل توده های زحمتکش در شهر و روستا روبرویند. بخشی از این توده ها را پرولترها - یعنی همانها که هیچ چیز جز زنجیرهای بردگیشان را برای از دست دادن ندارند - تشکیل میدهد؛ و بخش عمده را زحمتکشان روستائی - عمدتاً دهقانان - و نیمه پرولترهای حاشیه شهر. زحمتکشانی که علیرغم مرتبط شدن با کار مزدی بطور قسمی و موقتی، همچنان تشنه کسب زمین هستند و همچنان مواجهه با اراضی وسیع و مرغوب کشاورزی تحت تملک زمینداران بزرگ انگیزه مبارزه برای انقلاب ارضی را در آنان زنده نگه می دارد. بخش قابل توجهی از این زحمتکشان - و در واقع نیمی از آنان - را زنان تشکیل می دهند؛ همانها که در تمامی محاسبات و تحلیل های رایج بورژوائی حتی در تحلیل های شبه مارکسیستی حکا به حاشیه رانده شده و

تحت عبارات «خانواده کارگری یا زحمتکشی» تابعی از شوهر محسوب می گردند. حال آنکه این زنان نیز باید به جزئی فعال از يك انقلاب ریشه ای حول حل انقلابی مسئله ارضی تبدیل شوند.

شعار تقسیم سرانه زمین (یعنی مصادره اراضی ملاکان و تقسیم آن برحسب هر فرد - اعم از زن و مرد و کودک) بجای تقسیم بر اساس خانوار، یگانه شعار عادلانه و صحیح در این راستاست. تحت چنین شعاری است که زن بخشی از موجودیت حقوقی خویش را در عرصه مالکیت و اجتماع باز می یابد. بعلاوه کارگران کرد که طی دو دهه اخیر در گوشه و کنار ایران به فعالیت پرداخته و مهمتر از آن بطور مستقیم یا غیر مستقیم در ارتباط با جنگ انقلابی در این خطه قرار داشته اند جزء بخشهای پیشرو طبقه کارگر بحساب می آیند و عمیقا سیاسی اند. پرولترهای پیشروی کرد این پتانسیل را دارند که خط و ایدئولوژی پرولتری واقعی (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) را جذب کنند و پایه های محکم رهبری پرولتری را در دل يك جنگ درازمدت خلق تامین کنند. آن گرایشی در میان کارگران کرد که حکا نادرستش میخواند و میگوید «آنها تمایلی بیش از حد به شرکت در جنگ انقلابی از خود نشان می دهند»، گرایش بسیار مشبستی است؛ بیان پیشرو بودن، رادیکالیسم و انقلابیگری بخش گسترده ای از کارگران در خطه کردستان است. این دیگر وظیفه ما مائوئیستهای انقلابی است که بتوانیم ظرفیت انقلابی مورد بحث را در جهت صحیح - در خدمت به سازماندهی حزبی و برپائی يك جنگ خلق واقعی - آزاد نمائیم. تمام تلاش حکا و تمام توجهات و استدلالات تشویریک و احکام بی پایه اش برای آنست که ناممکن بودن برپائی چنین جنگی را اثبات نماید. در اینراه، حکا حتی مجبور می شود گزارشات جوله های سیاسی واحد های پیشمرگه خود در سالهای اخیر را رفته رفته پنهان سازد؛ چرا که نشان می دهد تقریبا تمامی این جوله ها در مناطق روستائی (درون روستاها) صورت گرفته و مخاطب پیشمرگان، بنوشته خودشان «اهالی روستا - روستائیان و زحمتکشان روستائی بوده» و آماج حمله شان - باز هم بقول خودشان - «مرتجعین محلی». از اکونومیستها و خط باصطلاح کمونیسم کارگری بیش از این انتظاری نیست؛ پرچم انقلاب قهرآمیز - انقلاب کارگران و دهقانان - را تنها پرولتاریای انترناسیونالیست و پیشاهنگ مائوئیست آن می تواند پیروزمندان بر دوش کشد؛ و کردستان عرصه مساعدی برای آغاز این مارش عظیم است.

برخی تفاوت‌های کمونیسم انقلابی با «کمونیسم کارگری» (۲۰)

سؤال:

اخیرا بحث‌های نسبتا تازه ای از جانب رهبران «حزب کمونیست ایران» (حکا) درباره کمونیسم کارگری شروع شده که فشرده آن در جزوه «تفاوت‌های ما» منعکس است. بنظر شما خود این نکات تازه، و پرداختن به آنها برای ما چه اهمیتی دارد؟

جواب:

اول آنکه عنوان «کمونیسم کارگری» برای این جریان واقعا بی مسمی است. اما از نامگذاری می گذریم و به مضمون خط آنها که جنبه عمده قضیه است نگاه می کنیم. مطالبی که اخیرا در مقالات مختلف حکا و بویژه همین جزوه اخیرشان انتشار پیدا کرده ارائه دیدگاه کاملا جدیدی از طرف خط کمونیسم کارگری نیست. بلکه جنبه های مختلف همان دیدگاه سابق است که آشکارتر، و نسبت به گذشته با زبان صاف و پوست کنده تری بیان میشود. کمونیسم کارگری همان کمونیسم کارگری است، تروتسکیسم و اکونومیسم و رفرمیسمش در ماهیت همانست که بود. گیریم الان بر حسب شرایط و اقتضای زمانه احساس کند که باید عریانتر از گذشته ماهیت خود را آشکار کند.

در مورد قسمت دوم سئوالتان که نقد این جریان برای ما اهمیتهش چیست، باید بگوئیم برای ما نقد این جریان ارزش برنامه ای ندارد. یعنی ما از نقد اینها برنامه خود را تدوین نمیکنیم و برنامه خود را بر نفی این جریان استوار نمیکنیم. خطوط کلی برنامه ما از طریق ارگان و جزوات سازمان و در تبعیت از آن، گفتارهای مختلف رادیوئی در مورد دورنمای کمونیسم و سوسیالیسم، خط اساسی و ایدئولوژی ما، تحلیل طبقاتی از سیستم حاکم بر جهان و جامعه ایران، تعیین کردن خصلت انقلاب ایران، نیروهای محرکه آن و طبقات متحد پرولتاریا در این مرحله، دشمنان انقلاب و راه کلی انقلاب و غیره به گوش همه پیشروان و فعالین جنبش کمونیستی و کارگری رسیده و میرسد.

اما نقد آنها برای ما از این نظر اهمیت دارد که پایه اجتماعی ما را تاحدی مخاطب قرار میدهد و ظاهری آراسته به قبای چپ و رادیکال و کمونیستی دارد و مسموم

---

۲- لازم به تذکر است که این مقاله به شکل مصاحبه از رادیوی «صدای سربداران» پخش گردیده است.

رفرمیستی بورژوازی خود را در بین طبقه ما پخش میکند.

طبقات مختلف را دیوار چین از هم جدا نکرده و افکار بورژوازی میتواند در طبقه کارگر نشو و نما کند و پایه بگیرد. بنا براین مبارزه با جریانات دیگر که مخالف رژیم حاکم هستند برای ما يك امر مهم است. ما با این مبارزه دیدگاه های غیر پرولتری را که خواهی نخواهی در اثر اختلاط بین طبقات بوجود میاید زائل میکنیم، و غیر پرولتری بودن و ربط آنها به طبقات دیگر را نشان می دهیم. نشان میدهیم که طبقات دیگر بخاطر داشتن بعضی منافع در سیستم حاکم، نمیخواهند که تمام این سیستم داغان شود. آنها فقط بعضی تغییرات سیاسی یا روبنائی میخواهند. ما با نقد آنها طبقه کارگر را از توجه صرف به خودش، به داشتن دید وسیع و همه جانبه از روابط متقابل بین همه طبقات و پیچیدگی های آن متوجه میکنیم.

ثانیا با این کار ما تمایزات خودمان را بعنوان يك جریان کاملا مجزا و با دیدگاهی متمایز از طبقات دیگر روشن میکنیم و به پایه اجتماعی خود که هیچ منافعی در حفظ هیچ جنبه ای از نظام کهنه تحت سلطه امپریالیسم ندارد قدرت میدهیم که برای زیرو رو کردن این نظام، به علم و جهانبینی ای که از مبارزه پرولتاریا، از مبارزه طبقه جهانی ما بدست آمده و بوسیله رهبران آن از مارکس تا مائو تکامل داده شده، متکی شوند. راه دیگری وجود ندارد.

سئوال:

بهر حال این جریان با ادعای کمونیست بودن، آنهم از نوع کارگریش به میدان آمده و خصوصا در این جزوه (تفاوتهای ما) کل جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش کمونیستی ایران، از بدو تولد تا امروز را نفی کرده، و بدتر آنکه عوامفریبانه جریانات رویزیونیستی و مارکسیستی را يك کاسه می کند. مثلا در صفحه ۳۴ این جزوه نوشته:

«مائوئیسم منتقد سوسیالیسم روسی است، اما خودش بهمان اندازه غیر مارکسیستی و غیر کارگری است. چپ نو همینطور، تروتسکیسم همینطور، اورو کمونیسم همینطور، جریان طرفدار آلبانی همینطور، سوسیالیسم خلقی همینطور، در واقع پشت این جریانات انتقادی جدائی سوسیالیسم رادیکال از کارگر و کمونیسم کارگری راباوضوح بیشتری میتوان دید، چرا که اینها پیشینه يك انقلاب کارگری عظیم را نداشتند و بوضوح در سطح جامعه در کانونهای غیر کارگری پیدا شدند.»

خوب اینها ادعاهای بزرگی است. قاعدتا هر کس انتظار دارد که گوینده، خود هم پیشینه يك انقلاب عظیم را داشته باشد و هم رگ و ریشه اش به طبقه کارگر یا بقول ایشان کانونهای کارگری برگردد. راستی مدافعان کمونیسم کارگری خود چه سابقه و منشای دارند؟



جواب:

بله ادعای بزرگی است. ولی ادعاهای بزرگ کردن دلیلی بر بزرگی مدعی نیست. این ادعاها بعضی اوقات بعضی ها را به اشتباه می اندازد، ولی نمیتواند همیشه همه گس را در اشتباه نگه دارد.

مثلا کسی که مدافع کمونیسم کارگری باشد و خودش را بقول معروف به کوچه علی چپ نزده باشد، تفاوت بین مائوئیسم را حداقل با ترسکیسم از لحاظ داشتن «پیشینه انقلاب کارگری» و «پیدا شدن در کانونهای کارگری» می فهمد.

مائوئیسم هویت خود را از انتقاد به خروشچفیسیم بدست نیاورده، بلکه با دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و در تکامل آن قوام پیدا کرده است. مائوئیسم درون جمعبندی انقلابات کبیر - از کمون پاریس و انقلاب اکتبر تا انقلاب ۱۹۴۹ و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین تحت رهبری ستاد پرولتاریای چین ریشه دارد. اینها مهمترین انقلابات کارگری جهان هستند که از لحاظ وسعت و کارگری و توده ای بودن نظیر نداشتند و تجارب جمعبندی شده از آنها بشکل ثنوری و جهانبینی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون، یا مائوئیسم درآمده است. این نیز واقعیت مسلمی است که دو رشته از این انقلابات کبیر یعنی انقلاب ۱۹۴۹ و انقلاب فرهنگی تحت رهبری مستقیم مائو تسه دون و مائوئیستهای پیرو او انجام شده و هر بار جهان را بطرز بیسابقه ای بلرزه در آورده است.

حکا تا به حال به روی کاغذ آنقدر پیش نرفته بود که اتهام جدائی از طبقه کارگر را به مائوئیسم بزند. مثلا این حزب در بند ۱۱ برنامه اش نوشته بود که طبقه کارگر در چین قدرت سیاسی را داشت و بعد از حاکم شدن رویزیونیسم، از قدرت بیرون شد. حال اینها با نفی ایندو انقلاب پرولتری فقط می توانند زیر این بند برنامه شان بزنند. شك نداریم که کمونیسم کارگری خودش را برای نفی این انقلابات آماده کرده است. باید از اینان پرسید که طبقه کارگر در چین کی در قدرت وارد شده بود؟ نماینده حزبی آن چه کسی بود؟ اگر مائو نبود چه کسی بود؟ و بالاخره اینکه مائوئیسم چطور با پیشینه رهبری ایندو انقلاب عظیم، «جدا از کارگر» بحساب می آید؟

حال بپردازیم به ترسکیسم. ترسکیسم جریانیه بود که لنین سالها علیه آن مبارزه کرد. ترسکیستها جریانی روشنفکری در خارج روسیه بودند که با محافل سوسیال دمکرات انترناسیونال دوم ارتباط داشتند و همیشه تا قبل از انقلاب اکتبر از بلشویکها کاملا متمایز و جدا بودند. نظرات اساسی ترسکیستها عبارت بود از نفی امکان ساختمان سوسیالیسم در يك کشور، نفی انقلاب تحت عناوینی مانند «کمونیسم جهانی» و «انقلاب جهانی» و تبلیغ مبارزات قانونی اتحادیه ای و رفرمیستی؛ نفی خصلت انقلابی دهقانان در انقلاب دمکراتیک، نفی تحلیل لنینیستی مبنی بر تقسیم جهان به دو نوع کشور و تفاوت بین ملل تحت متم و ملل ستمگر در دنیا و در واقع نفی انقلابات ملی؛ و محکوم کردن جنگهای عادلانه ملل ستمدیده علیه ارتجاع و امپریالیسم به بهانه «کارگری نبودن» آنها. ترسکیستها هیچوقت هیچ انقلاب پرولتری را رهبری نکردند و نمی

توانستند بکنند.

حالا وقتی عده ای می آیند و این دو جهانبینی و دو تئوری را از لحاظ داشتن پیشینه کارگری و پیدا شدنشان در جنبشهای کارگری یکی وانمود می کنند، به این دلیل است که می خواهند در هر دو این تئوریها يك چیز را پرده پوشی کنند. آنها در مورد مائوئیسم، صاف و ساده دارند حقیقت پرولتری و اتکا آن به انقلاب کارگری را میپوشانند و در مورد ترسکیسم، وجود همگونی زیاد در نقطه نظرات اساسی آن با کمونیسم کارگری خودشان، آنها بدینوسیله بی پایه بودن خودشان و دور بودن خودشان از علم و تئوری رهائی پرولتاریا را می پوشانند.

از لحاظ نظری و بعنوان يك دیدگاه، کمونیسم کارگری روایت تازه ای است از داستان قدیمی منشویسم، ترسکیسم و سوسیال دموکراسی اروپائی و اکونومیسم. اگر شما نوشته های ترسکی و اکونومیستها و منشویکهای صد سال پیش را ورق بزنید، ادعاهای مشابه و حتی گاهی پاراگرافهای مشابهی علیه لنینیسم و لنین در آنها پیدا می کنیم که در نوشته های کمونیسم کارگری و ادعاینامه هایش علیه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون رونویس شده، یا برای انطباق با شرایط روز وصله پینه شده تا نوآوری جلوه کند.

تئوری انقلاب پرولتری از جمعیندی همه جانبه پیشرفت علوم و بویژه مبارزات و انقلابات پرولتری پیروزمند استنتاج می شود و در خدمت پیشرفت باز هم بیشتر انقلاب پرولتری قرار می گیرد. اتهام «جدا بودن از طبقه کارگر» یا «نداشتن پیشینه يك انقلاب کارگری عظیم» شاید بیش از هر جهانبینی و مکتب فکری - به مفهوم محصول تفکرات و تبعات نمایندگان برجسته يك طبقه - زیبنده خود مکتب و جهانبینی کمونیسم کارگری است.

اما درباره این سؤال شما که مدافعان کمونیسم کارگری خودشان چه سابقه و منشائی دارند، و در کانونهای کارگری پیدا شده اند یا نه مختصراً بگوئیم که خیر هیچ منشا کارگری ندارند. ولی آیا پیدا شدن یا نشدن درون کانونهای کارگری معیار کمونیستی بودن يك حزب هست یا نه، باید بگوئیم که اصلاً اینطور نیست. این معیاری است قلابی و دروغین. معیار پرولتری و کارگری بودن، یعنی معیار اینکه يك جریان نمایندگی منافع طبقه کارگر را می کند، این نیست که در يك کانون کارگری پیدا شده باشد. خود مارکس و انگلس جزء روشنفکران بورژوازی حساب می شدند که بعداً به طبقه کارگر گرویدند، لنین همینطور و مائو هم همینطور. معیار اصلی این است که آیا خط ایدئولوژیک - سیاسی رهائی پرولتاریا را صاحب هستند یا نه؛ وگرنه انترناسیونال دوم خیلی کارگری بود و اتحادیه های کارگریش نیز بسیار قدرتمند بودند، اما خودش جریانی ضد پرولتری بحساب می آمد. در همین ایران، حزب توده در کانونهای کارگری پایه داشت و اتحادیه های کارگری وابسته به آن ۴۰۰ هزار عضو داشت، اما خودش جریانی غیر پرولتری و بورژوازی بود.

از طرف دیگر می بینیم که با الهام از انقلابات پرولتری در بین روشنفکران خرده

بورژوا در کشور های مختلف محافظی بوجود آمده و پا گرفته که در ابتدا با طبقه کارگر پیوندی نداشته است. مثلا حزب بلشویک را نگاه کنید که هسته های اولیه اش با الهام از کمون پاریس و انترناسیونال اول در بین روشنفکران انقلابی روسیه بوجود آمد. سپس دیدیم که مارکسیسم - لنینیسم را انقلاب اکتبر به میان روشنفکران چینی برد. و بعد از آن در مورد انقلاب فرهنگی شاهد بودیم که کانونهای انقلابی و کمونیستی بسیاری با الهام گرفتن از آن در بین روشنفکران انقلابی کشور های مختلف شروع برشد کرد. اما حالا چون این برای کمونیسم کارگری معیار شده و دیگران را با همین چماق می کوبد تا منشا خود را پنهان کند، بگذارید شمه ای از تاریخچه خودشان بگوئیم: ریشه اینها بر می گردد به يك انشعاب درون سازمان انقلابی حزب توده که بعدا بنام کادرها معروف شدند. اینها در ضدیت و نفی اندیشه مائو در خارج از کشور از آن جریان انشعاب کردند. (آن جریان ادعای دفاع از اندیشه مائو را داشت.) اما نقطه نظرات کادرها در ظاهر این بود که در خارج کشور نمی شود حزب یا سازمان ساخت و باید فقط کادر ساخت برای بعد. بواقع نظرات اینها کاملا انحلال طلبانه و ضد تشکیلاتی بود و خودشان هم بشکل محفل، محفل در کشور های مختلف پراکنده بودند. یکی از محافل اینها بر اساس همان تز که در خارجه سازمان نباید ساخت و در داخل می شود، به هواداری از سازمان مجاهدین (مارکسیست - لنینیست) و بعد از آن به هواداری از «مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر» پرداخت و سپس اتحاد مبارزان کمونیست را ایجاد کرد. ناگفته نماند که همین محفل در خارج کشور با يك جریان دانشگاهی ترسکیستی که از انترناسیونال چهار جدا شده بود و انتقاداتی به آن داشت مرتبط بود. نقطه نظرات اساسی ایندو جریان یکی بود. شما اگر نوشته های آن جریان انگلیسی که رهبرش شخصی بنام «یافی» است را ورق بزنید تزهای اتحاد مبارزان کمونیست را در آنجا می یابید. همانطوری که مارکسیسم - لنینیسم و مائوئیسم جریانانی بین المللی است، جریانات و خطوط بورژوائی که برای منحرف ساختن طبقه کارگر تدوین شده اند هم جنبه بین المللی دارند. تمام آن هیاهوها درباره «پیشینه انقلاب کارگری» یا «جای گرفتن در کانونهای کارگری» در مورد خود جریان «کمونیسم کارگری» وطنی ما به محلول رقیقی از کادر های انحلال طلب در ظرف جریانانی نیمه ترسکیستی خلاصه می شود. اینها از همان ابتدا مضمون بغایت راست خط خود را در لفافه و شعارهای «بسیار چپ» اراعه کردند.

#### سؤال:

همانطور که می بینیم جزوه «تفاوتهای ما» به نکات بسیاری برخورد کرده است: از مقوله ناسیونالیسم و سوسیال دمکراسی گرفته تا برخورد های سنتی اکونومیستی به مسئله رفهرم در جامعه کنونی، و حتی برخی اشاراتی فلسفی به مقوله انسان. فکر میکنید محور این جزوه کدام است؟ یا دقیقتر بگویم خط کمونیسم کارگری در حال حاضر در پی حل چه معضلی است؟

#### جواب:

بله، مسائل مختلفی را مطرح کرده است. اما بالاخره يك محور اصلی دارد و آن محور مشکلی است که کمونیسم کارگری باید برای پیشروی آنرا حل کند. یعنی همان سنگی که برای قرار دادن تمام و کمال رفرمیسم بجای انقلابیگری - برای زدن آن شاخ و برگهای اضافی که رشد خط رفرمیستی را کند می کند - باید آنرا از پیش پایش بردارد. مثل همه مسائل دیگر، محوری یا عمده بودن يك مسئله، در عمل و در واقعیات تعیین می شود نه اینکه گوینده یا نویسنده چند درصد از مقاله یا سخنرانی خود را به آن اختصاص بدهد، یا مثلا اهمیت آنرا کم یا زیاد قلمداد کند. امروز کمونیسم کارگری در عمل با ناسیونالیسم انقلابی در کردستان و در صفوف خودش مواجه شده است. این جریانی است که در برابر خط رفرمیستی و مسالمت آمیز و شوونیستی مقاومت میکند و باصطلاح خودشان «کمونیسم کارگری تویض جا نمی افتد.» این ناسیونالیسم انقلابی احساس می کند که کمونیسم کارگری دست و پای مبارزه را می بندد. مقاومت این جریان از این نوع ناسیونالیسم سرچشمه می گیرد و کمونیسم کارگری هم در توصیف آن بعنوان ناسیونالیسم اشتباه نکرده است. هر چند برای انقلاب ایران بطور کل، این ناسیونالیسم انقلابی بارها از شوونیسم و رفرمیسم رسوا بهتر است. وقتی کمونیسم کارگری با نفی وجود دو نوع ناسیونالیسم در دنیا به ناسیونالیسم انقلابی کرد حمله می کند و اینکار را با اتکا به يك مفهوم مجرد مثل «اصالت انسان»، (۳) یا به این دلیل که ناسیونالیسم ملت

۳. جالب اینجاست که مفاهیمی چون «اصالت انسان» یا «اومانیسم» عموما اساسا توسط کسانی مطرح می شود که راه رویونیسم، ارتداد و تسلیم طلبی را در مبارزه طبقاتی اتخاذ می نمایند. فی المثل در حزب کمونیست چین، لیوشائوچی (یکی از کسانی که آماج انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین بوده و مجبور گشت که از مقام خود در حزب و دولت کناره گیری نماید) سردمدار ارائه چنین نظراتی بود. او در مقاله ای تحت عنوان «خصیلت طبقاتی انسان» منتشره در سال ۱۹۴۱ نوشت: «جوهر انسان در دوگانگی اش است. يك جنبه آن در جوهر فطری او یعنی سرشت انسانی، هوش، سلامتی، غرایز ... و بعد دیگرش در جوهر اجتماعی او یعنی روانشناسی، ایدئولوژی، آگاهی، دیدگاهها، عادات و خواستههای اوست.» لیوشائوچی بر مبنای این تئوری ضد مارکسیست - لنینیستی، خط ارتجاعی را بسط داد. تئوری «جوهر طبیعی» انسانی، تئوری بورژوائی «طبیعت عام انسان» است که کاربرد اساسی آن در قلمرو سیاست، به نفی مبارزه طبقاتی، و تز سپردن همه چیز به «نخبگان» و تقسیم جهان میان «آنها که حکومت می کنند» (روشنفکران) و «آنهايي که حکومت می شوند» (کارگران)، و نیز به تئوری «نابغه»، «ابر مرد» (پیامبر و ناجی) می انجامد.

ماتوتسه دون در «سخنرانیهای در محفل ادبی و هنری بنان» در سال ۱۹۴۲ نوشت: «آیا چیزی بنام سرشت انسانی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. اما فقط سرشت انسانی مشخص، نه مجرد. در جامعه طبقاتی، هیچ سرشت انسانی نیست که خصیلت طبقاتی نداشته باشد، سرشت انسانی مافوق طبقاتی وجود ندارد. ما معتقد به سرشت انسانی پرولتاریائی،

تحت ستم «با هر نوع اعتلای معنوی انسان مغایر است» و باعث «بریده شدن انسانها از خصلت مشترک جهانی شان می شود» انجام میدهد، هدفش دفاع از انترناسیونالیسم نیست؛ بلکه عقیم کردن يك مبارزه عادلانه ملی است. البته این نوع مبارزات علیرغم عادلانه بودنش، بدون رهبری مائوئیستی و بدون آنکه در وحدت با پرولتاریای بین المللی قرار گیرد به پیروزی نخواهد رسید. اما باید دانست که کمونیسم کارگری کاملاً با این دیدگاه پرولتری بیگانه است.

سئوال :

حتماً منظور شما این قسمت جزوه «تفاوتهای ما» است که نوشته:

«ناسیونالیسم بعنوان يك جنبش و يك حرکت سیاسی ابزاری برای تعیین تکلیف درونی بورژوازی در سطح جهانی و کشمکش بخشهای مختلف این طبقه بر سر سهم ببری از پروسه انباشت سرمایه است. ناسیونالیسم ایدئولوژی رسمی امپریالیسم بوده است. اینکه ناسیونالیسم بورژوازی در کشور تحت سلطه یا در میان ملل تحت ستم، خود را در مقطع محدودی در تاریخ در تقابل با وجوهی از امپریالیسم یافته است، باعث شده که چپ غیر کارگری که خمیره خویش را این ناسیونالیسم می سازد، حساب ویژه ای برای ناسیونالیسم باز کند و تطهیرش کنند.»

و در ادامه اش آمده است که :

«بعنوان يك تفکر و يك تمایل، ناسیونالیسم بنظر من جزء آن خرافات دوران جاهلیت بشر است که باید از آن خلاص شد. از نظر فکری ناسیونالیسم یعنی بریده شدن انسانها از خصلت مشترک انسانی و جهانی شان. ناسیونالیسم با اصل اصالت انسان تناقض دارد. ماحصل اجتماعی ناسیونالیسم هم بهر حال تکه تکه شدن طبقه کارگر و ضعف اردوی انقلاب کارگری است.»

جواب :

بله، منظور - کلاً همین بخش است. چون بغیر از این قسمتهایی که شما خواندید بازهم از این استدلالات غیر طبقاتی در جزوه هست. مثلاً به دمکراسی هم با همین اصول «انسان

---

سرشت انسانی توده های مردم هستیم، در حالیکه طبقه مالکان ارضی و بورژوازی معتقد به سرشت انسانی طبقات خودشان هستند، با این تفاوت که این مطلب را بزبان نمی آورند و سرشت انسانی طبقات خود را بمشابه یگانه سرشت انسانی موجود قلمداد می کنند.» (منتخب آثار - جلد سوم) در زمینه این مباحث می توان به کتاب «درک پایه ای از حزب کمونیست چین» منتشره توسط حزب کمونیست چین رجوع نمود.

دوستانه» و غیر طبقاتی حمله می کند. از جمله نقدش به دمکراسی این است که:  
 «نقطه عزیمت دمکراسی نه انسان به مثابه یک موجودیت داده شده، معتبر  
 و مقدس بلکه فرد است.»

خوب، می پرسیم این چگونه کمونیسمی است که نقطه عزیمتش بجای اینکه حل  
 تضاد اساسی و اشکال اصلی حرکت آن در دنیای امروز، و بر این مبنا نقشی که جنبشهای  
 انقلابی در پیشرفت امر انقلاب پرولتری بازی می کنند باشد، «انسان به مثابه یک موجود  
 داده شده، معتبر و مقدس» است؟ اصلا فرق این کمونیسم با آن دمکراسی، و فرق این  
 «موجود» با آن فرد چیست؟ شما هر کتاب بورژوازی را که باز کنید هزاران نوع لقب  
 معتبر و مقدس برای همان فرد پیدا می کنید. چون این نوع بحث کردن از یک جهانیستی  
 بورژوائی اندیویدوآلیستی یا فرد گرایانه ناشی می شود. این نوع جهانیستی برای عمیق  
 شدن در اساس یک موضوع به خصصتهای فردی و اهمیت یا اصالت فرد رجوع می کند. فرد  
 یا انسان هر کدامشان هر چقدر هم معتبر و مقدس فرض شده باشند مقولات مجردی  
 هستند که می شود در تفسیر تفاوت بین آنها و خصصت شان به مفهوم انسانی بودن یا  
 جهانی بودن و غیره ساعتها بدون نتیجه حرف زد. در جامعه طبقاتی انسانها به طبقات  
 تقسیم می شوند و هر طبقه بسته بجای معینش در تولید یک خصصت معین دارد. این  
 خصصتهای انسانی قابل تغییر هستند و هیچ ایده از پیش ساخته ای بنام خصصت انسانی  
 وجود ندارد. دمکراسی و دیکتاتوری هم فقط با تقسیم جامعه به طبقات معنی دارد. وقتی  
 دمکراسی بورژوائی حاکم است در واقع دیکتاتوری علیه طبقه کارگر و طبقات استثمار  
 شونده وجود دارد. وقتی دیکتاتوری پرولتاریا حاکم است برای طبقه کارگر و طبقات  
 استثمار شونده دمکراسی وجود دارد و مسائل درون صفوف این طبقات بشکل دمکراتیک  
 و از طریق اقتناع حل میشود. دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری علیه بورژوازی است.  
 حالا در این تجزیه و تحلیل طبقاتی از دمکراسی، جایگاه آن «انسان معتبر و مقدس»  
 کجاست؟ در واقع هیچ جا! چون این یک ایده غیر طبقاتی و دروغین است.

با این توضیح مسئله ناسیونالیسم را نگاه کنید. آیا ناسیونالیسم را بشکل یک مقوله  
 مجرد و جدا از واقعیات مشخص و زنده میشود تجزیه و تحلیل کرد و بعد گفت که نخیر  
 این مقوله از لحاظ منطقی با اصالت انسان یا جهانی بودن انسان و غیره تناقض دارد؟  
 اگر ما مسئله را فقط بشکل یک منطق نگاه کنیم موضوع اینطور مطرح میشود: یک  
 مقوله بشریت داریم که به ملتها تقسیم شده و یک مقوله ناسیونالیسم که ایده پرستش ملت  
 است. با این حساب ناسیونالیسم با بشریت جهانی تناقض دارد!

بله، اگر مسئله فقط بشکل منطقی و ایده های مجرد مطرح شود کاملا درست است،  
 ولی مسائل اجتماعی را نمیشود بصورت ایده مجرد و منطق خالص و بدون ارتباط با  
 وضع واقعی جهان مطرح و حل کرد.

وضع حقیقی جهان فقط تقسیم بشریت اصیل کذائی به ملتتهائی که گویا هیچ  
 رابطه ای با هم ندارند، یا حداکثر بعضی هاشان پیشرفته تر هستند و بعضی ها عقب مانده  
 تر نیست. وضع حقیقی جهان در عصر امپریالیسم این است که یک مشت ملل قدرتمند

بقیه ملل را تحت تسلط خود دارند و بین این ملتها رابطه متقابلی وجود دارد: رابطه بین ملتهای ستمگر و ستمدیده حتی بعضی از مللی که خودشان هم ستمدیده هستند بر ملل دیگری در محدوده ملی خود ستم میکنند و ما با تصویر صاف و ساده ای که گویا بشریت به ملتها تقسیم شده و ملت پرستی در مقابل خصلت انسان قرار دارد، روبرو نیستیم.

ناسیونالیسم هم مثل هر جنبش اجتماعی باید در متن شرایط مشخص و تاریخی خودش تحلیل شود. يك جنبش اجتماعی در يك زمان و مکان مشخص و نه بعنوان يك ایده عام - برای پیشرفت جامعه طبقاتی در جهت از بین بردن طبقات و ملتها نقش متری و پیشرو بازی میکند و در جای دیگر نقش بازدارنده. ناسیونالیسم در ملل ستمگر امپریالیستی نقش ارتجاعی و متحد کننده ملت برای حفظ ستمگری ملت و حاکمیت بورژوازی بازی میکند و بنابراین مانعی در برابر پیشروی پرولتاریا بطرف جامعه بدون ملتها و بدون طبقات بحساب می آید. در مقابل، ما میبینیم که ناسیونالیسم درون ملل ستمدیده نقش متحد کننده توده ها علیه ستمگری امپریالیستی و سلطه امپریالیستی بازی کرده است. این ناسیونالیسم در عالم واقعیات و در بین توده های غیر پرولتر وجود دارد و ممکن است نقش متری بازی کند، تعیین متری بودن یا ارتجاعی بودن يك جنبش ملی در بین ملل ستمدیده، خود موضوع تحلیل مشخص درباره این است که آیا در مجموع حرکت خود به انقلاب پرولتری خدمت میکند یا در خدمت امپریالیسم و ارتجاع قرار گرفته و مانعی در راه ترقی است.

بگذارید صاحبان آن منطق مجرد بگویند که اعتلای جنبش ملی و ناسیونالیسم ملت ستمدیده با اصالت انسان یا جهانی شدن بشریت تناقض دارد. ولی چه کنیم که جامعه و تاریخ، خارج از ذهن و منطق های جدا از واقعیات زنده آنها وجود دارد، و چه کنیم که تکامل تاریخ کلا از درون این تناقضات جلو میرود. مثلاً همانطوریکه برای از بین بردن طبقات باید يك طبقه به موقعیت طبقه حاکم در بیاید، یا همانطوریکه برای از بین بردن دولت باید دولت دیکتاتوری پرولتاریا برقرار شود و اینهم يك تناقض است، همانطور در مورد ملتهای ستمدیده هم پرولتاریا نمیتواند بدون رفع ستم ملی حتی يك قدم در جهت نابودی ملتها بطور کلی بردارد.

در مورد ماحصل یا نتیجه اجتماعی ناسیونالیسم هم باید بگوئیم همانطور که در عصر امپریالیسم دو نوع از ملتها از هم متمایز هستند، ناسیونالیسم آنها هم دو نتیجه و ماحصل اجتماعی مختلف نشان داده است. ناسیونالیسم ملل ستمگر به پرچم اتحاد ملت امپریالیستی برای تقسیم جهان و غنائمی که از استثمار و چپاول مستعمرات و نو مستعمرات بدست می آید تبدیل شده و ناسیونالیسم انقلابی ملل ستمدیده به شهادت تاریخ معاصر پرچم بسیاری جنگهای رهایبخش ملی بوده است. این جنگها - بقول لنین، جنگهای ملی انقلابی - از همان زمان انقلاب اکتبر به تقویت اردوی انقلاب پرولتری کمک کرده و درست بر عکس ادعای جزوه «تفاوتهای ما» باعث تضعیف ما نبوده است. اما کمونیسم کارگری مسئله ملی را با پایان یافتن استعمار کهن ختم شده وانمود می کند و

نقشی که جنگهای رها بیخش ملی در فرو ریختن سیستم استعماری کهنه بازی کردند را به فراموشی می سپارد. پرولتاریا وقتی از نتیجه و ماحصل جنبشهای اجتماعی حرف می زند این تحولات را در نظر می گیرد. البته در حقیقت امر و بر خلاف نظر کمونیسم کارگری، با از بین رفتن استعمار کهن هنوز ستم امپریالیستی رفع نشده و ناسیونالیسم انقلابی ملل ستمدیده نیز بر خلاف ادعای اینان به مقوله ای ارتجاعی بدل نگشته است. یعنی انقلاب جهانی پرولتاریائی همانند زمان لنین کماکان دو مولفه دارد: انقلاب سوسیالیستی در کشور های امپریالیستی و سرمایه داری، و انقلابات دمکراتیک - ضد امپریالیستی یا رها بیخش ملی در کشور های تحت سلطه، مستعمره و نیمه مستعمره (یا نو مستعمره) بمثابة گذار به سوسیالیسم.

حالا می بینیم که کمونیسم کارگری سعی می کند از هر لحاظ تفاوت بین ملل ستمگر و ستمدیده را پرده پوشی کند و با حمله به ناسیونالیسم بطور مجرّد، به ناسیونالیسم ملت ستمدیده حمله کند. اینکار شوونیسم ملت ستمگر را با خود حمل می کند.

#### سؤال :

خیلی ها ممکن است به شوونیستی خواندن کمونیسم کارگری اعتراض کنند، چون ظاهرا که این جریان خیلی از دریچه انترناسیونالیستی و ضد بورژوازی وارد می شود. چرا این بحثها شوونیستی است؟ شوونیسم کدام ملت ستمگر؟

#### جواب :

بینیم کمونیسم کارگری دنیا را چگونه می بیند. چون شوونیسم جدا از جهانی بینی نیست، در مورد کل جهان همانظوری که گفتیم کمونیسم کارگری همه ملتها را مثل هم، مثل سیب زمینی هائی که توی يك کیسه ریخته شده و بهم ربطی ندارند نگاه میکند؛ سیب زمینی هائی که اساسا تفاوت کیفی با یکدیگر ندارند. البته کمونیسم کارگری سعی می کند ارتباط آنها را از لحاظ اقتصادی در چارچوب بازارها، امور مالی و غیره نشان بدهد، ولی رابطه ای بین ملل جداگانه نمی بیند و چنین رابطه ای را نشان نمی دهد. در نتیجه، تقسیم ملل به ستمگر و ستمدیده را نفی می کند. این يك جنبه نگرش اینان به جهان است. وارد شدن از در انترناسیونالیسم و صحبت کردن از آن، کسی را در عمل انترناسیونالیست نمی کند. یکی از منابع تغذیه کمونیسم کارگری یعنی ترسکی هم اتفاقا خیلی انترناسیونالیستی حرف می زد، ولی در شروع جنگ جهانی اول با سوسیال شوئیستها همصدا شد و فقط بعد ها بود که با بلشویکها همراهی کرد. در مبارزات بعدی ترسکی علیه کمونیستها، باز هم او و هم مسلکانش به بهانه «انترناسیونالیسم» و «انقلاب جهانی» می خواستند عملا شوروی را تسلیم غرب کنند - و از این نمونه ها زیاد است. اما مسئله در مورد کمونیسم کارگری از این هم خاص تر است. امروز سودهائ فوق العاده امپریالیستها از سرمایه گذاری و بهره کشی از کشور های تحت سلطه مبتنی است بر پیوند خوردن سرمایه امپریالیستی با استثمار نیمه فئودالی در روستاها و بدینصورت پائین نگهداشتن دستمزدها در این نوع جوامع. یکی دیگر از عواملی که امپریالیستها و



نوکران بومی شان برای فراهم آوردن ثبات سیاسی و برای باز هم پائینتر راندن دستمزدها از آن استفاده می کنند، وجود ملل ستمدیده درون چارچوبه يك کشور است. آنها با سوءاستفاده از عقب ماندگی ها، اختلاف زبان و فرهنگ و غیره و حفظ این تضادها در چارچوب يك کشور می توانند يك منبع کار فوق العاده ارزان را آماده نگهدارند. و بدین طریق قیمت نیروی کار در مجموع می تواند پائینتر از حد بخور و نمیر بماند و درجه استثمار و سودآوری سرمایه را افزایش دهد. در اینجا عمداً به آن رشته منافع سیاسی که حفظ تضاد بین خلقها برای امپریالیسم دارد نمی پردازیم چون بیشتر در اینجا جنبه اقتصادی مورد بحث است. اما کمونیسم کارگری همه این حقایق را نفی می کند. در چشم اینها جایگاه ملتها چندان تفاوتی با هم ندارد. استثمار فئودالی و نیمه فئودالی هم که از دید اینها اصلاً وجود خارجی ندارد. شوونیستهای فارس همیشه چنین می گفتند که «همه ما ایرانی هستیم و بین فارس و کرد و ترک و غیره فرقی نیست.» آنها همیشه دلشان می خواست فراموش کنند یا دیگران را وادار به فراموشی این نکته کنند که تحت حاکمیت بورژوازی کمپرادور- بوروکرات، این بورژوازی فارس است که نقش مسلط دارد و در چارچوب مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز خیلی فرق است بین جایگاه ملت فارس و سایر ملل. آنها می خواستند فراموش کنند که خواسته های این ملل چه سبانه با تکیه بر شوونیسم فارس سرکوب شده است. حال ببینیم طراحان کمونیسم کارگری چه می کنند: آنها با قرار دادن خواسته های اقتصادی - رفاهی صرف در کانون مبارزات کارگران توجه آنان را از جایگاه ستمگری ملی در سیستم استثمار امپریالیستی و فوق استثمار، منحرف می سازند. همان آهنگ آشنا بگوش می رسد که اینبار با این کلمات بیان می شود: مبارزه ملی کدام است. بیائید برای دستمزد بیشتر مبارزه کنیم.

خوب اینطور بحث کردن شوونیستی و مربوط به شوونیسم فارس است! هر چند که در زوروق کمونیسم کارگری پیچیده شده باشد.

در مورد این نوع شوونیسم فارس بیشتر از اینها باید گفت. درست است که ملتها عمدتاً به مشتی ملل ستمگر امپریالیستی و تعداد زیادی ملت‌های تحت ستم تقسیم میشوند، اما در کشور های تحت سلطه امپریالیسم - هم در اثر تکامل تاریخی خودشان و هم در نتیجه تقسیمات امپریالیستی - معمولاً ملل متعددی در چارچوب مرزهای يك کشور زندگی می کنند و مرتجعین یکی از این ملتها نسبت به دیگران غالب است و با حمایت امپریالیستها (که به دلایل تاریخی و استراتژیک از آن حمایت می کنند) دولت مرکزی را تشکیل داده و ستمی مضاعف را به ملل دیگر درون کشور تحمیل می کنند. در چارچوبه کشوری ایران، ملت فارس این نقش را دارد و موقعیت ستمگرا نه خود را بطور تاریخی با يك نوع شوونیسم فارس توجیه می کند. این شوونیسم از طرف طبقات ارتجاعی اشاعه داده می شود ولی در عین حال بخاطر بهره مند شدن قشر های دارا از مزایای ستم به ملل دیگر این شوونیسم پایه وسیعتری پیدا می کند.

هریک از طبقات حاکم برای حفظ موقعیت ستمگرا نه و غالب خود يك اسم رمز دارد.

«حفظ تمامیت ارضی»، «جلوگیری از تکه تکه شدن ایران و خطر نفوذ شوروی» مربوط به ارتجاع پهلوی بود و البته بعضی لیبرالها و حتی بورژوادمکراتها هم از این اسم رمز استفاده کرده و می کنند. ارتجاع اسلامی هم اسم رمز خودش را دارد: اتحاد مسلمین، یکپارچگی اسلام و کشور اسلامی و یا «از نظر اسلام فرقی بین فارس و کرد و عرب نیست و هرکس مومن تر باشد نزد خداوند اجرش بیشتر است.» در پس همه این اسامی رمز عمیقترین منافع اقتصادی و سیاسی نهفته است - منافی که از تمایزات ملی برخاسته و حفظ آن برای بورژوازی ملت غالب سودمند است. نقش اسامی رمز در آن است که بر این حقیقت پرده افکنند.

همانطوریکه گفتیم این شوونیسم فقط محدود به مرتجعین حاکم نیست و بدرجات مختلف در کل جامعه تاثیرات خود را بر جای می گذارد. کمونیسم کارگری نحوه تفکر بخشی از روشنفکران اقشار میانی و مرفه جامعه بوده و شکلی از ایدئولوژی بورژوائی است؛ که شوونیسمش را امروزه در لفاظیه شعار رفرمیستی «مبارزه برای دستمزد و رفاه بیشتر، تحت هر دولتی که حاکم باشد» می پیچد و به طبقه کارگر ارائه میدهد.

اسم رمز کمونیسم کارگری هم مثل بقیه، این حقیقت که دولت حاکم، بعنوان يك دستگاہ حافظ منافع امپریالیسم و نوکران بومیش بر سلطه بورژوازی کمپرادور فارس استوار است را می پوشاند. این حقیقت را می پوشاند که کردها، ترکها، بلوچها، ترکمنها، عربها نمی توانند دولتهای خود را تشکیل بدهند و حتی به زبان خود حرف بزنند و آموزش بدهند و از بقیه حقوق ملی بهره مند شوند. سرکوب خونین دو جمهوری آذربایجان و کردستان که بعضی خواستهای محدود ملی را مطرح می کردند، یکی از تجارب تاریخ معاصر محسوب می شود و مربوط به گذشته های دور نیست. مبارزات بر حق ملت کرد علیه ستم ملی در ده یازده ساله اخیر را هم که نسل کنونی با چشم خود شاهدش بوده است.

حال با توجه به این توضیحات دوباره بپردازیم به شعار «مبارزه برای افزایش دستمزد تحت هر دولتی»، گفتیم که مافوق استثمار کارگران در ایران توسط حفظ مناسبات نیمه فئودالی و ستمگریهای ملی انکارپذیر می گردد. پس شعار «مبارزه برای افزایش دستمزد تحت هر دولتی» سرگرم کردن و دلخوش نمودن بخشهای مختلف طبقه کارگر به معلولهای روبنائی است و مانع از آن می شود که کارگران برای يك انقلاب ریشه ای و در هم کوبیدن کامل مناسبات حاکم بر جامعه بسیج شوند. فی المثل حتی اگر افزایش دستمزد يك بخش از کارگران که کار ثابت و کارخانه ای دارند امکان داشته باشد، در درازمدت تغییری در وضع کارگران و دیگر زحمتکشانشان بطور کلی ایجاد نخواهد کرد و سیستم استثمار فوق العاده تا زیر خط فقر عملا دست نخورده باقی خواهد ماند. این مسئله پایه خط رفرمیستی پیروان کمونیسم کارگری است. اینها اصلاحاتی را در چارچوب وضع موجود مطرح می کنند که می تواند مورد قبول دستگاہ حاکم باشد. اتفاقاً مدافعین کمونیسم کارگری در مخالفتشان با ناسیونالیسم انقلابی کرد، برای باز کردن راه خط رفرمیستی و برای کشیدن تمام استخوانبندی حزبشان به يك مبارزه

باصطلاح کارگری - توده ای، اتحادیه ای و در واقع علنی این نکته را مد نظر دارند.

سؤال:

پس با این حساب تمام آن حملات «تفاوت‌های ما» مبنی بر مقایسه ناسیونالیسم با نژاد پرستی صرفاً جنبه توجیه دارد و بکار پیشبرد يك خط فرمیستی می آید؟

جواب:

همینطور است. یکی از شگردهای ملل ستمگر برای توجیه ستمگری خود همیشه این بوده که وقتی ملت ستمدیده علیه ستم ملی به مبارزه بر می خیزد، آنها را بخاطر تکیه کردن به خصوصیات ملی به انواع و اقسام تعصب گرائی نژادی متهم کنند. رهبران حکما در ایتکار تا بدان حد پیش رفته اند که نه فقط علیه جنبش ملی در کردستان، که عملاً علیه مبارزات انقلابی جاری از سوی توده های فلسطینی و آذربایجانی و آذربایجان شوروی نیز موضعگیری کرده اند. البته این موضعگیریها به شیوه های پوشیده و تحت توجیهاات باصطلاح ثئوریک رنگ و لعاب دار صورت می گیرد. مثلاً در ارتباط با جنبش فلسطین و خواست نابودی دولت اسرائیل و رهائی سرزمین اشغال شده، حکما اخیراً موضعی اتخاذ کرده که از آن بوی «دولت کوچک فلسطینی» و در عین حال طرح «ضرورت» اتحاد پرولتاریای فلسطینی با طبقه کارگر اسرائیل می آید؛ یعنی همان سیاست سازشکارانه و رویزیونیستی که حزب هوادار شوروی در اسرائیل و سایر رویزیونیستها سالیان سال به پیش گذاشته اند و معنائی جز حفظ و تحکیم حاکمیت صهیونیستی ندارد. بنابراین اگر چند روز دیگر شنیدید که حکما به انقلابیون واقعی فلسطینی تاخت و آنها را نژاد پرست های ناسیونالیست نامید تعجب نکنید. اینان عین همین موضع را - البته در چند جمله کوتاه - علیه انقلابیون آذربایجانی گرفته اند. به اعتقاد حکما، شعار برقراری حکومت سیاهان در آفریقای جنوبی - شعاری که از جانب سازمانهای مبارزی چون جنبش بیداری سیاهان و کنگره پان آفریکانیست مطرح میشود - شعاری است که به تحریک درگیریهای نژادی و «غیرطبقاتی» میانجامد و میان کارگران سیاه و سفید «تفرقه» میفکند. این موضع گیری در شرایطی که يك اقلیت سفید اشغالگر سلطه ارتجاعی خود را بر يك ملت ستمدیده اعمال میکند و مسئله رهائی ملی در دستور کار انقلاب قرار دارد، و قشر کارگران سفید نیز در موقعیت شدیداً ممتازی نسبت به سیاهان و رنگین پوستان قرار داشته از زاویه منافع مادی و اجتماعی خود منافع حکام ستمگر هستند، هیچ مفهومی ندارد مگر ایستادن در موضع مخالف با انقلاب حقیقی مردم آذربایجان. شاید تذکر این نکته بحد کافی هشدار دهنده باشد که خود حکام آفریقای جنوبی از دیر باز شعار برقراری حکومت سیاهان را با توجیه «نژاد پرستانه» بودنش مورد حمله قرار داده اند. اینک بهردازیم به نمونه متاخر از بسط موضعگیری شوونیستی کمونیسم کارگری به عرصه بین المللی. اگر به مواضع اخیر حکما در مورد وقایع آذربایجان شوروی رجوع کنید نیز رد پای پر رنگ و البته بسیار زشت این شوونیسم را میبینید. حکما وقایع جمهوریهای آسیائی شوروی را «عمدتاً ناشی از ناسیونالیسم کور و محلی گرائی» میداند «تا نشانه و نتیجه ای از ستم ملی» وارده از سوی بورژوازی امپریالیستی روس بر ملل ستمدیده در

اتحاد شوروی، میبینید که این دیدگاه به مواضع ضد مبارزات عادلانه میتواند ختم گردد.

گریز حکما از علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون زمانی کاملاً عریان می شود که طرحهای این حزب و شرایط عینی در کردستان با فرمولبندی علمی مائوتسه دون که در زیر نقل می گردد محک زده شود: «کسب قدرت توسط نیروی مسلح، حل مسئله از طریق جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. این اصل مارکسیستی - لنینیستی انقلاب برای چین و برای تمام کشور های دیگر جهانشمول می باشد.» (مسائل جنگ و استراتژی) بویژه زمانی که تمامی شرایط عینی برای بعمل در آوردن این وظیفه مرکزی موجود است، آشکار است که خط اپورتونیستی حکما بطور فزاینده ای افشا شده و میراث رزمنده و تجربه ای را که در گذشته بوسیله کومله کسب گردیده نابود خواهد کرد، نیروهای خمینی و ناسیونالیستهای مرتجع از اشتباهات جدی آنها استفاده کرده و تلاش خواهند نمود که موقعیت خود را تحکیم و مبارزه انقلابی توده ها را سرکوب نمایند.

بنقل از مقاله «کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ»  
از نشریه «جهانی برای فتح» شماره ۵ - ۱۳۶۵

سؤال:

تا اینجا بیشتر از جنبه نظری به مسئله پرداختید. این برخورد شوونیستی را در شرایط مشخص جامعه ایران و ستمگری ملی در این حیثه چطور میتوان تشریح کرد؟ خصوصا اینکه این جریان در ارتباط با جنبش کردستان فعال بوده و حتی شعار حق تعیین سرنوشت را هم مطرح کرده است.

جواب:

باز هم اینجا فاصله بین حرف و عمل است. اگر ما افراد را از روی لباسی که بتن کرده اند قضاوت کنیم مثلا شاه مستقل و ملی از آب درمی آید یا جمهوری اسلامی مدافع مستضعفان و ستمدیدگان میشود، ترسکی مدافع انقلاب جهانی گشته یا گورباچف صلح طلب ترین فرد جهان میشود. هزاران مثال از وارونه شدن حقیقت را زیر القاب و عناوین و شعار و تعریف وارونه در دنیای امروز دیده ایم و روزمره داریم میبینیم. پس خوب است اشخاص و بویژه جریانات سیاسی را بقول لنین از روی جامه فاخری که بتن کرده اند قضاوت نکنیم، از روی گفتارهایشان ماهیت طبقاتی آنها را نسنجیم، بلکه به رفتار و کردار آنها - بجائی که حرفهایشان جنبه عملی پیدا میکند نگاه کنیم. از شعار کسب حق تعیین سرنوشت شروع میکنیم. این شعار در قاموس حکما، در مطالبه خودمختاری از هر دولت بورژوازی معادل خود را یافته و ماهیت انقلابی آن، یعنی مبارزه برای سرنگونی قدرت ارتجاعی حاکم و از این طریق بدست آوردن امکان تشکیل دولت جداگانه را از دست داده است. این شعار به مطالبه و درخواست از «هر دولت بورژوازی» (بزبان ساده یعنی جمهوری اسلامی) تقلیل یافته است. این اطمینانی است که کمونیسم کارگری برای اثبات حسن نیت خود در قبول ضوابط مبارزه رفرمیستی به حکومت اسلامی و باصطلاح خودشان به «هر دولت بورژوازی» میدهد. قبلا اشاره کردیم که مخالفت کمونیسم کارگری با ناسیونالیسم کرد نوعی وعده و اطمینان به دولت مرکزی است؛ یعنی اینکه ما فقط در چارچوب گرفتن دستمزد بیشتر و رفاه می‌خواهیم باصطلاح مبارزه کارگری کنیم. مبارزه مسلحانه در کردستان که از دو سه سال پیش تحت لوای اینکه سنت بورژوازی است از طرف کمونیسم کارگری مورد حمله قرار گرفته، مزاحمت بزرگی در راه «سازماندهی توده ای اتحادیه ای» - که بنا به خصلت خود و به اقرار کمونیسم کارگری باید علنی باشد - درست کرده است. مسئله اینگونه است: حزب کمونیست آرزو دارد پرچم سازماندهی و رهبری اتحادیه و شورا و صندوق های کارگری علنی و سرتاسری را در دست بگیرد و خود را بعنوان رهبر جنبش اتحادیه ای و اصلاح طلبی بشناساند و با اتکاء به آن بعضی اصلاحات را به دولت تحمیل کند. ولی کدام رژیم حاضر است چنین سازماندهی را از طرف حزبی بپذیرد که در عین حال دارد مبارزه مسلحانه هم میکند؟ این دو با هم سازگار نیست. پس کمونیسم کارگری چه باید بکند؟ باید این سنت ناسیونالیستی را - اگر نتواند در کل کردستان - حداقل درون حزب خود بشکند و کنار بگذارد. ناسیونالیستی خواندن افق و دورنمای مبارزه مسلحانه کومله که تحت شعار خروج قوای اشغالگر صورت می‌گرفت از طرف کمونیسم کارگری

توصیف غلطی نیست و مخالفت آن با ناسیونالیسم بویژه برای کسانی که خود را کمونیست بدانند ظاهراً منطقی بنظر میرسد و هدفش هم ظاهراً موجه و کارگری است، اما اشکال کمونیسم کارگری و شوونیست فارس بودن مدافعان آگاه آن در منطقی نبودن یا تناقض داشتن آنچه گفته میشود نیست، بلکه در خود این منطق، و در آن چیزی است که گفته نمیشود؛ یعنی در پرده پوشی اینکه یکی از پایه هائی که پائین نگاهداشتن دستمزدها در ایران را امکان پذیر می سازد، حفظ نابرابری ملی است. این نابرابری ملی به ناسیونالیسمی پا میدهد که علیرغم طلب کردن امتیاز برای خود، مبارزه اش برای رفع ستم ملی امروزه جنبه مترقی دارد و حاضر است برای «خروج قوای اشغالگر» دست بمبارزه بزند و توده های تحت ستم را هم در چارچوب افق تنگ خود بمبارزه بکشد. اما درست همین مبارزه مسلحانه - همین جنبه رفع ستم ملی - است که برای طبقه حاکمه فارس قابل تحمل نیست؛ چون زیربنای ستم و استثمار فوق العاده ای که در آن شریک است را مورد ضربه قرار میدهد. طرفداران کمونیسم کارگری نیز بدین خاطر شوونیست فارس هستند که حاضرند برای قبولاندن سازماندهی رفرمیستی خود، مبارزه کومله - که در چارچوب همین دورنماها و دیدگاه های ناسیونالیستی پیش میرفته - را در صورت امکان تعطیل نمایند. بی افقی و بی دورنمایی مبارزه مسلحانه کنونی و استراتژی بی آینده اش که آزاد کردن مناطق، ایجاد و گسترش مناطق پایگاهی و ایجاد ارتش قوی را در نظر نداشته و با اتکاء به امکانات مرزی پیش رفته و حالا با سیر تحولات جنگ خلیج دورنمای آن مبهمتر دیده میشود به تعرض طراحان کمونیسم کارگری برای ختم این مبارزه بهانه و موقعیت داده است.

#### سؤال:

پس بالاخره پرولتاریای انقلابی چطور باید با مسئله ناسیونالیسم ملل ستمدیده برخورد کند؟ چطور میتواند مهر رهبری خود را بر این جنبشها بکوبد و دنیاله رو نیروهای قدرتمند بورژوا ناسیونالیست درون این جنبشها نشود؟ مبلغان کمونیسم کارگری ظاهراً برای اینکار راه حل ارائه میدهند و آن پیوند خوردن یا حل شدن در جنبش فی الحال موجود کارگری است. برخورد مائوئیستی به این مسئله و تحلیل مائوئیستی از این راه حل چیست؟

#### جواب:

همانطور که قبلاً هم گفتیم شوونیسم يك جهانبینی است و بنابراین راه حل هایش هم بطور کلی جنبشهای اجتماعی را دربرمیگیرد. کارزاری که کمونیسم کارگری علیه ناسیونالیسم برآه انداخته اگرچه فعلاً رو بداخل خودشان دارد و چیزی شبیه انقلاب ایدئولوژیک و تسویه حساب درونی است، اما بطور کلی تصویر و دورنمایی برای جنبش ملی کردستان هم رسم میکند و آن، خواباندن شور مبارزه ملی و تبلیغ عدم حقانیت تاریخی از طریق مربوط دانستن آن به دوران جاهلیت بشر و بطور مختصر به بهانه ارتجاعی بودن ناسیونالیسم است. آنها حل شدن حزبشان در جنبش موجود کارگری را بمعنای پاسخ به جنبش ملی طرح نکرده اند. وقتی آنها حقانیتی برای خواسته ملی قائل

نیستند، هدایت و قدرت دادن به جنبشی که از نظر آنها باعث تکه تکه شدن طبقه کارگر میشود و ایدئولوژی رسمی امپریالیسم بر آن حاکم است، چطور میتواند مطرح باشد؟ رهبری دادن به جنبشی که در تحلیل نهائی جنبشی بورژوا دمکراتیک است برای آنها معنا ندارد. شوونیستهای درون حکما این آلترناتیو را برای مقابله با ناسیونالیسم کرد درون خودشان مطرح کرده اند تا بتوانند خط اصلاح طلبانه و رفرمیستی خود را پیشرفت بدهند. اما از نظر مائوئیستها و کارگران انقلابی، جنبشهای ملی ملت های تحت ستم ناشی از تضادهای عینی - و در واقعیت دنیای امروز، تقسیم پایه ای جهان به ملل ستمدیده و ستمگر - است. این جنبشها بخاطر خصلت خود با ایدئولوژی و دورنماهای ناسیونالیستی به مبارزه علیه ستم ملی برای بدست آوردن امتیازات ملی دست میزنند و رهبران بورژوا و خرده بورژوازی خود را پرورش داده و میدهند. مائوئیستها در برخورد به جنبشهای ملی، در عین حال که مخالف هر نوع بورژوازی و ناسیونالیسم هستند، باید از مضمون دمکراتیک عمومی که در ناسیونالیسم ملل ستمدیده وجود دارد - یعنی مبارزه برای رفع ستم ملت غالب - دفاع کنند و در این مبارزه با آنها متحد شوند، اما نباید از هیچ امتیازی که بورژوازی ملت ستمدیده در مقابل مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و یا احیانا در مقابل خلعها و ملل دیگر میخواهد، پشتیبانی کنند. پرولتاریا درون يك ملت ستمدیده نمیتواند و نباید برای تشکیل دولت بورژوائی «خودی» مبارزه و از آن دفاع کند. تنها دولتی که باید برای آن جنگید و طبقات دیگر خصوصا دهقانان - که خود تمایلات ناسیونالیستی دارند - را برای ایجاد آن متحد کرد، دولت دمکراسی نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگ اوست. درون يك کشور چند ملیتی همه کمونیستها و کارگران انقلابی باید تحت رهبری حزب واحد کمونیست گردآیند با برسمیت شناختن شعار حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدائی، برای وحدت همه ملل ستمدیده، از بین بردن تمایزات ملی، نابود کردن زیربنای ستمگری ملی تلاش کنند.

از تجارب جنبشهای ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بعد از جنگ جهانی دوم میتوانیم دو نکته اساسی را در برخورد پرولتاریا به این جنبشها جمع بندی کنیم: اول اینکه جنبشهای ملی با رهبری بورژوائی یا خرده بورژوائی حتی استقلال ملی را هم تامین نمیکند. ناسیونالیسم ایدئولوژی درون جنبش ملی است که خواهان ایجاد يك کشور و ملت قدرتمند، خواهان غرور ملی و شکوه میهن در بین ملل دیگر وبالطبع در تضاد با منافع ملل دیگر است. در جهان امروز معمولا چنین ناسیونالیسمی اگر با واقعگرایی توأم شود به چیزی جز ایجاد يك اقتصاد تحت سلطه و گردن گذاشتن به سیادت سیاسی امپریالیسم نمی انجامد. بنابراین رادیکال ترین ایدئولوژی ناسیونالیستی هم نمیتواند آرمان اعلام شده خود - یعنی ایجاد يك دولت ملی جداگانه و مستقل - را تحقق بخشد.

دوم اینکه هر کجا کمونیستهای درون جنبشهای ملی برای بدست گرفتن رهبری تلاش جدی نکردند، هر جا علیه ناسیونالیسم بورژوائی و برنامه آن بطور صحیح مبارزه نکردند، از رهبری بورژوائی این جنبشها - هرچقدر هم که این رهبران رادیکال بوده اند -

ضربات بزرگی خورده اند. بنابراین بطور مختصر، روش کمونیستها را میتوان اینطور ردیف کرد:

در درجه اول باید دانست که از لحاظ عملی و واقعی، زیربنای نیفتادن بدنبال ناسیونالیسم بورژوازی چیست، این زیربنا و شرط عملی، داشتن حزبی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی و ارتشی متکی بر اتحاد کارگر و دهقان و ایجاد مناطق پایگاهی سرخ در جریان جنگ درازمدت خلق است. استعاره «کوبیدن مهر پرولتری بر جنبش» و یا تأمین رهبری پرولتاریا و «صف مستقل» که قبلاً زیاد تکرار میشد ولی کمتر به معنی واقعی آن فکر میکردند، تنها با داشتن این شرایط میتوانند تحقق یابد و از قالب شعارهای صرف خارج شود. بعلاوه کمونیستها باید علیه خواسته ها و امتیازاتی که بورژوازی ملت ستمدیده برای حفظ و تحکیم موقعیت خود علیه پرولتاریا و تکامل آن به پیش میگذارد مبارزه کنند و کوششهای بورژوازی برای جدائی پرولتاریای ملل مختلف خصوصاً در کشورهای تحت سلطه کثیرالمله را دفع نموده پرچم اتحاد انقلابی کارگران همه ملل را برافرازند. در عین حال باید در نظر داشت که در مبارزه با نفوذ ناسیونالیسم در میان کارگران و دهقانان فقیر، بطرف دفاع عملی از شوونیسم فارس لیز نخورد؛ چون در عرصه مبارزه طبقاتی در ایران، دولت ارتجاعی با نقش مسلط بورژواکمپرادورهای فارس در آن است که صحنه گردان و حافظ اصلی نظام محسوب میشود. همچنین، یکی از ویژگی انقلاب در ایران آنست که مبارزات ملل ستمدیده ذخیره انقلاب پرولتری می باشد. این امر را باید در همه تحلیل ها و پرخوردها بحساب آورد.

درون حزب پرولتری هر نوع ناسیونالیسمی غیر قابل تحمل و تنگ آور است. کمونیستها باید علیه هر گرایش ناسیونالیستی درون حزب خود مبارزه کنند. تاریخ انقلابات پرولتری در کشورهای تحت سلطه نشان میدهد که عناصر ناسیونالیست بسیاری که آرزوی قدرت و شکوه و مدرنیزه کردن میهن خود را داشته اند تحت شرایط معینی برای مبارزه به احزاب کمونیست پیوسته و برای تحقق این ایده مبارزه کرده اند. بسیاری از اینان همیشه از لحاظ طبقاتی و جهانی بینی بورژوا دمکرات باقی مانده و با پیروزی انقلاب به رویزیونیست و مدافعان احیای سرمایه داری بدل گشته اند. حزب پرولتری باید صفوف خویش را از هر نوع ناسیونالیسم پاک کند و خود را با نگرش و سیاست انترناسیونالیسم پرولتری پرورش دهد. ستاره قطبی سوسیالیسم و هدف غائی برقراری کمونیسم در سراسر جهان را نباید حتی برای يك لحظه گم کرد. «حزب کمونیست ایران» از همان آغاز این ستاره قطبی و هدف غائی را دنبال نمی کرده است و تحولات کنونی آن برای ما کمونیستها تعجب آور نمی باشد.



## خط نظامی کومله در گامی به پس

نکاتی در مورد فعالیتهای نظامی کومله در سال ۶۸

پیام، نشریه صدای انقلاب ایران (رادپوی کومله) در شماره نیمه دوم آبانماه خود مصاحبه ای را با یکی از فرماندهان نظامی کومله منتشر کرده است که حاوی يك بررسی از فعالیتهای نظامی آن در سال ۶۸ می باشد.

خط نظامی کومله که در چند ساله اخیر به شدت تحت تاثیر خط سیاسی حاکم و پیوسته در انطباق بیشتر با آن بوده، جوانب تازه تری از عملکرد خط سیاسی حاکم بر کومله در عرصه نظامی را آشکارتر می سازد. در مصاحبه ای که به عمل آمده، استراتژی عمومی کومله در این دوره اینچنین تعریف شده است:

«پیش بردن فعالیت نظامی هماهنگ با سایر عرصه های مبارزه سیاسی و اقتصادی در کردستان و نشان دادن قابلیت های نظامی نیروی پیشمرگ کومله از طریق عملیات های سنجیده و هدفمند؛ بکاربردن اصل حفظ نیرو و انتخاب حرکت هایی که بدون تلفات باشد و بهره برداری و استفاده صحیح از فعالیت نیروی پیشمرگ.»

منظور از هماهنگ کردن با سایر عرصه های مبارزه سیاسی و اقتصادی همانا در خدمت قرار دادن عالیترین شکل مبارزه در خدمت شیوه های پائین تر مبارزه می باشد. یعنی مبارزه مسلحانه در خدمت مبارزات اقتصادی و صنفی یا در پشتیبانی از آنهاست. گذشته از همخوانی چنین عملکردی با عملکرد گروه های چریکی شهری، هدف آن پایین آوردن سطح مبارزه مسلحانه (عالیترین شکل مبارزه) و نهایتاً تبدیل آن به اهرم فشاری برای گرفتن رفرم هایی از ارتجاع حاکم است.

در مصاحبه یکی دیگر از میانی فعالیتهای نظامی کومله «بکار بردن اصل حفظ نیرو» معرفی شده است. درك دیالکتیکی نشان می دهد که اصل حفظ نیروی خود با نابودی نیروی دشمن معنی می دهد. زیرا آنها وحدتی از اضداد را تشکیل می دهند که جهت عمده آنها نابودی دشمن تشکیل میدهد. البته حذف بخشی از این اصل از روی فراموشکاری صورت نگرفته بلکه نشانه بارز جنبه دیگری از استراتژی کومله در انطباق با خط سیاسی وی می باشد. این نشاندهنده يك خصلت دفاعی در فعالیتهای نظامی کومله است. ماثو در مورد

مرحله دفاع استراتژیک از دو نوع دفاع سخن می گوید: دفاع فعال و غیر فعال. در دفاع غیر فعال ابتکار عمل در دست دشمن است و دشمن تعیین کننده پیشبرد جنگ می باشد. اگر اصل نابودی دشمن در این مورد بکار برده نشود به معنی آنست که شکست دادن دشمن و از بین بردن او در نقشه جنگ قرار داده نشده و درحقیقت مسئله کسب قدرت سیاسی و مبارزه برای چنین قدرتی در دستور کار نیست (که در مورد کومله این چنین است). حتی اگر مسئله حفظ خود در شرایط ویژه ای عمده گردد، نمی تواند به مشابه یک اصل کلی و عمومی قلمداد گردد.

اما «نشان دادن قابلیت‌های نظامی نیروی پیشمرگه» که به مشابه یکی از پایه های استراتژی نظامی کومله بدان اشاره شد، سئوالاتی را بر می انگیزد که قابل توجه است. مهمترین آنها اینست که «نشان دادن قابلیت‌های نظامی ...» به چه کسی و یا کسانی مورد نظر است؟ اگر منظور توده هاست که نشان دادن نیرو به توده ها دردی را درمان نمی کند. توده ها خواهان ضربه مهلک زدن به نیروی ارتجاع و بیرون راندن آنها و نابود کردن آنها هستند. نشان دادن نیرو به غیر از آنکه بتواند تحسین و وجد آنها را برانگیزد کار دیگری نخواهد کرد. پس نشان دادن نیرو به چه کسانی مطرح است؟ اگر پایبندی ها نباشند مسلماً بالایی هابند. اگر «نشان دادن نیرو» به معنی نمایش نیرو به قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی و مرتجعین حاکم برای «تحمیل کردن» خود به آنها نباشد، و اگر به معنی نشان دادن علائمی برای گرفتن امتیازاتی از هیئت حاکمه نباشد، حداقل آغاز پیمودن راهی به آنسوست. امروزه بسیاری جریاناتی که با ظاهری چپ و تحت نام مبارزه مسلحانه راست ترین خط سیاسی را دنبال می کنند و مبارزه مسلحانه را تنها به وثیقه ای برای رسیدن به اهداف ارتجاعی و سهم شدن در قدرت و یا گرفتن امتیازاتی محدود تبدیل کرده اند، این استراتژی بخصوص در میان احزاب وابسته و طرفدار شوروی و احزاب و جریانات لیبرالی رونق دارد. این استراتژی طبیعتاً تاکتیکیهای خاص خود را بدنبال خواهد داشت که از آنجمله، عمدگی بخشیدن به شهر می باشد. چنین جهت گیری در فعالیتهای کومله اهمیت روز افزونی بخود گرفته، بطوریکه در چند سال گذشته فعالیتهای نظامی کومله در شهر نسبت به کل فعالیتهای نظامی اثن مقدار بیشتری را به خود اختصاص داده و همانگونه که خود گفته اند از اهمیت «فوق العاده ای» برخوردار است. به همین دلیل لازم است که تاثیر این جهت گیری استراتژیک در تاکتیکیها و فعالیتهای نظامی کومله بیشتر باز شود و مورد بررسی بیشتری قرار گیرد.

#### برخی خصوصیات عملیات نظامی کومله

نخست مختصراً اشاره کنیم که بزرگترین عملیات کومله، حمله به پایگاهها در مناطق معینی است، حرکات که مله در فصول معینی انجام میگیرد و برای رژیم از نظر زمانی قابل پیش بینی است. از اینرو دشمن از یکسری پایگاههای خاص، حداکثر محافظت را بعمل می آورد و به کمین گذاری وسیع بر سر راه آنها می پردازد. در سال گذشته

فعالیت‌های نظامی کومله بطور عمیق تری در لاک دفاعی فرو رفت و بدین ترتیب ابتکار عمل را بیشتر از دست داد. هر چند که در این مصاحبه بارها و بارها از ابتکار عمل صحبت به میان می‌آید.

«خصوصیات عملیات‌های ما چه در مناطق مرزی و چه اشغالی مبتنی بر اصل مانور به موقع و سریع و خنثی کردن برنامه‌های دشمن بود.» (از متن مصاحبه)

در جمله فوق، کلمه‌ای در مورد حمله به دشمن، شکست دشمن و یا نابود کردن بخشی از نیروهای دشمن (هرچند کوچک) به میان نمی‌آید، بلکه بیش از هر چیز از خنثی کردن برنامه‌های دشمن صحبت می‌کند و این تأکیدی است بر خصلتی دفاعی که بر عملیات نظامی کومله حاکم بوده است. این تاکتیک‌ها که تعیین کننده آنها دشمن است، و عکس العمل دشمن را جستجو می‌کند برخاسته از استراتژی حفظ نیرو و حذف اصل نابودی دشمن است. همانگونه که گفته شد حفظ نیرو بخش جدایی ناپذیر از يك جنگ است و تعیین کننده ادامه کاری نیروی جنگنده است، اما این تنها بخشی از قضیه است؛ نداشتن هدف نابودی دشمن نه تنها به کل جنگ خصلت دفاع غیر فعال می‌بخشد بلکه هدف حفظ نیرو را نیز بر آورده نمی‌سازد و تحلیل رفتن نیروی خودی را اجتناب ناپذیر می‌سازد. نکته دیگری که بیانگر خصلت دفاعی عملیات کومله می‌باشد، دخالت دادن بیش از حد تاکتیک‌های رژیم در طرح عملیاتی نیروی پیشمرگه است:

«ما تاکتیک‌ها و سیاست جنگی مناسب تاکتیک‌ها و سیاست‌های رژیم اتخاذ کردیم ... هدف این بود یکسری عملیات انجام دهیم و در مناطق مختلف حضور پیدا کنیم تا ببینیم عکس العمل دشمن چگونه است و چگونه عمل می‌کند.» (از متن مصاحبه)

این واقعیتی است که حرکات دشمن و ویژگی‌هایش در تاکتیک‌های جنگ تأثیر خواهد گذارد؛ اما چنانچه آنها برتر از اهداف و نقشه‌های خود قرار دهیم این دشمن است که برای ما تعیین تکلیف خواهد کرد. تاکتیک‌های يك نیروی نظامی در جنگ انقلابی باید در خدمت استراتژی کلی و مرحله‌ای جنگ باشد. این تاکتیک‌ها به توده‌ها متکی بوده و با هدف تبدیل نقاط قوت استراتژیک خود به نقاط قوت تاکتیکی و تبدیل نقاط ضعف استراتژیک دشمن به نقطه ضعف تاکتیکی آن طراحی می‌شوند. در این صورت تاکتیک‌های رژیم هر چقدر پیشرفته باشد، و هر فریب و نیرنگی را هم که بکار بگیرد موثر نخواهد افتاد. يك جنگ خلق مائوئیستی، با حرکات و عملیات غافلگیرانه و گمراه کننده، و مانور دادن در منطقه عملیاتی بسیار گسترده تر، باعث میشود که دشمن با توجه به محدودیت‌هایش نتواند به کمین‌گذاری برای نیروهای پارتیزان دست بزند و اصولاً چنین کاری برای او بازدهی نداشته باشد. اینرا هم بگوئیم که ارتجاع جهانی تمام تلاش خود را برای مقابله با تاکتیک‌های جنگ خلق که توسط مائوتسه دون فرموله گردید بکار بسته و حاصل تجارب او چند تاکتیک انگشت شمار بوده که هر يك بیشماری خود را در برابر نیروهای متکی به خلق و پیرو تاکتیک‌های جنگ انقلابی،

نشان داده است. بر همین مبناست که مائو می گوید: «تو به شیوه خود بجنگ و ما به شیوه خود.»

استراتژی جنگ خلق، هدف کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و خلق و نابودی نیروهای دشمن را در نظر دارد و به همین دلیل تاکتیکها و شیوه های جنگی مختص به خود را داراست. یعنی هر عملیات را در خدمت رسیدن به آن هدف قرار می دهد و به عملیات نظامی بی هدف و زدن ضربه هایی در خود و برای خود به دشمن دست نمی زند. برقرار کردن مناطق پایگاهی از اصول تخطی ناپذیر جنگ خلق مائوئیستی بوده و دقیقا در تطابق است با استراتژی سیاسی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و خلق تحت رهبری حزب مائوئیستی. به پیروی از این اصل باید با پیشبرد جنگ نابود کننده به شکل گیری خلاء قدرت سیاسی در مناطق روستائی و دور از مراکز دشمن کمک کرده و قدرت سیاسی سرخ را در آن مناطق برقرار کرد. برقراری پایگاههای سرخ در توده ای کردن جنگ خلق و تحکیم و گسترش ارتش سرخ کارگران و دهقانان و حفظ استقلال آن اهمیتی حیاتی دارد. این پایگاهها به گسترش جنگ به مناطق دیگر یاری می رسانند. با برقراری این پایگاهها قدرت دو گانه بواقع موجودیت می یابد و توده ها برای اولین بار واقعا حاکم بر سرنوشت خود می شوند و از منطقه پایگاهی سرخ و قدرت سیاسی خود با جنگ و دندان دفاع می کنند. بدین ترتیب جنگ توده ای به سطحی عالیتر می رسد.

اما کومله با همه این اصول که حاصل تجارب عظیم و نبردهای تکان دهنده پرولتاریای بین المللی است بیگانه بوده و از قوانین عمومی جنگ انقلابی که صحت بکار بست آنها بارها و بارها به اثبات رسیده چشم پوشی می کند. جنگ کومله منمکس کننده يك جهانبینی بورژوائی، خط سیاسی رفرمیستی و تفکر نظامی منضعل و دفاعی می باشد.

### عملیات ایذائی

به جایگاه عملیات ایذائی در جنگ انقلابی بطور عموم و جایگاهی که کومله برای این نوع عملیات در نظر گرفته باید اشاره نمود؛ زیرا این عملیات بخش مهمی از عملیات نظامی اخیر کومله را تشکیل می دهد. عملیات ایذائی از آنجا که ضرباتی بدشمن وارد می سازد و محیط را برای او نا امن می سازد حائز اهمیت است. اما مهم اینست که این عملیات به چه منظوری انجام میگیرند. روشن است که این فعالیتها نمی توانند جدا از استراتژی نظامی کومله باشند؛ عملیات ایذائی در خود، بدون آنکه در خدمت و در راستای يك هدف و یا بمشابه بخشی از يك عملیات بزرگتر قرار گرفته باشند، در بهترین حالت تنها می تواند ضرباتی به دشمن وارد آورند، تنها به این منظور که ضربه ای را به او وارد سازند.

عملیات ایذائی آنگاه از ارزش کیفیتا بالاتر نظامی برخوردار می گردند که بمشابه

بخشی از يك عملیات بزرگتر و در همسویی با آن قرار بگیرند؛ یا بمشابه بخشی از يك عملیات اپراتیو باشد. به عبارت دیگر پروسه ای از يك کارزار باشد. مثلا در فرمول ۱۶ ماده ای مائو تسه دون در کارزارهای ضد محاصره و سرکوب، عملیات ایذائی بخش مهمی از آن می گردد که بدون آن پیش برد کارزاری که هدفش نابودی دشمن است اگر غیر ممکن نباشد بسیار سخت است.

«دشمن پیشروی میکند، ما عقب می نشینیم؛ دشمن مستقر می شود، ما او را بستوه در می آوریم؛ دشمن فرسوده می شود، ما حمله می کنیم؛ دشمن عقب می نشیند، ما او را تعقیب می کنیم.» (از يك جرقه حریق بر می خیزد - مائو منتخب آثار جلد ۱)

در این فرمولبندی عملیات ایذائی بخش جدائی ناپذیر و پر اهمیت از کل پروسه است. در حقیقت بستوه در آوردن دشمن با عملیات و حرکت‌های ایذائی امکان پذیر است. یعنی زمانی که دشمن مستقر می گردد، با استفاده از عملیات‌های ایذائی می توان با حداقل نیرو، حداکثر نیروی دشمن را فرسوده نمود، از توان و نیروهای آنها برای عملیات بعدی کاست، آنها را گمراه نمود و بعد حملات را علیه آنها سازماندهی نمود. اگر عملیات ایذائی در چنین پروسه ای و یا در همسویی با عملیات بزرگتری قرار نگیرد صرفا عملی چریکی و زدن ضربه ای به رژیم است. اینکار تنها هدفی که می تواند در برداشته باشد، نشان دادن نیروی خود به دشمن و محافل بین المللی است. استراتژی «نشان دادن قابلیت‌های نیروی پیشمرگه» در انطباق با چنین هدفی قرار می گیرد. این همان سیاست استفاده از مبارزه مسلحانه بمشابه اهرم فشاری بر دشمن است. چنین جنگی نهایتا رفرمیستی است چرا که دشمن را نابود نمی کند.

### عملیات در شهر

از خصوصیات دیگری که فعالیتهای نظامی کومله در این دوره داشته اهمیت «فوق العاده» دادن به شهر می باشد و مصاحبه این مطلب را تأیید می کند. در حالیکه عملیات شهری از نقطه نظر نظامی دارای نقش تعیین کننده ای نیست. این عملیات نمی تواند از طریق تمرکز نیرو بخشی از قوای دشمن را مغلوب و نابود کند و اصلا چنین هدفی را در نظر ندارد و با توجه به مخاطراتی که در بر دارد می تواند ضربه های جبران ناپذیری از جانب دشمن بخورد. این عملیات، هدف را نقطه ضعیف دشمن قرار نمی دهد بلکه در جایی قرار می دهد که دشمن نه تنها از نظر نیرو قدرتمند و مستحکم است بلکه کنترل و شناخت نسبتا کامل به اطراف خود دارد؛ پایه طبقاتی رژیم در شهر وسیعتر است. به عبارت دیگر دژ دشمن در آنجا قرار دارد و قدرتش در آنجا به اندازه مناطق روستایی شکننده نمی باشد. نقل قول زیر از مصاحبه روشنگر همین مطلب می باشد:

«عملیات در شهر ها از دو لحاظ اهمیت دارد: اول اینکه حاجا نیروی زیادی را در شهر ها متمرکز کرده و دور تا دور شهر ها را پادگانهای

وسیع و قرارگاه و سیم خاردار گرفته و دوم اینکه حضور پیدا کردن نیروی پیشمرگه در دور و بر شهر ها و داخل آن و اجرای طرح عملیاتی و بعضا انجام دادن کار سیاسی و تشکیلاتی کار بسیار مهمی است. البته به لحاظ نظامی نیز کیفیتی دیگر از کار و فعالیت نظامی را نشان می دهد. وارد شدن به شهر ها صرفا انجام يك عملیات ساده نیست. هر واحد پیشمرگ ما اگر بخواهد برای عملیات پا به شهری بگذارد، باید از دهها پایگاه و قرارگاه بگذرد تا وارد منطقه عملیاتی شود این واحد حتما با کمین و گشتی های نیرو های دشمن برخورد می کند، وقتی وارد شهر شد و در جایی که برنامه عملیاتی خود را به پیش می برد نیروی دشمن تماما در این منطقه متمرکز می باشد یعنی پیش بردن عملیات در این جا لازمه اش بکار بستن اصول معین نظامی است.»

(از مصاحبه)

این تحلیل نشانگر حرکت فرماندهان نظامی کومله، درست در جهت عکس اصل تمرکز نیرو و استفاده از نقاط ضعف تاکتیکی دشمن برای نابود کردن ذره ذره نیروی دشمن می باشد. آنها نمی خواهند دشمن را به میدان خودی و یا لااقل به میدان مناسب برای خود جلب کنند. بعکس، این آنها هستند که به عمق نقطه قوت دشمن می روند و بعد از عبور از دامهایی که رژیم سر راه گذارده به نقطه تمرکز دشمن قدم می گذارند؛ آنگاه این عملیات ارزش سیاسی خاص خود را خواهد داشت. پس هدفی جز نمایش قدرت در کار نیست؛ زیرا در عرصه نظامی و بر طبق قوانین جنگ انقلابی چنین عملکردی برای تبدیل شدن از يك نیروی ضعیفتر به يك نیروی برتر نظامی، مهلك بوده و قادر نیست که هیچگونه دستاورد نظامی داشته باشد و یا تناسب قوا را به هم بزند. این تنها می تواند در خدمت سیاست «نشان دادن قابلیت نیروی پیشمرگه» و استراتژی اهرم فشار قرار گیرد و بس.

البته این اولین بار نیست که اینچنین با قوانین جنگ انقلابی ضدیت می شود. استراتژی جنگ خلق و تاکتیکهای آن که بر اصول تمرکز نیرو، پیشبرد جنگ نابود کننده و ایجاد پایگاههای انقلابی و جلب دشمن به عمق سرزمینهای خودی مبتنی است و در محور همه اینها اصل اتکاء به نقش پویای انسان قرار دارد، در دو دهه گذشته پیوسته از جانب جریانات رویزیونیستی در کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا مورد مخالفت قرار گرفته است. اغلب آنها به شهر بشابه «مهمترین» عرصه عملیات نظامی نگریسته اند چرا که هدف سیاسی رفرمیستی استفاده از مبارزه مسلحانه به مثابه اهرم فشار برای کسب امتیازاتی از رژیمهای ارتجاعی را در پیش گرفته اند. نمونه بارز آن جبهه فارابوندومارتی FMLN در السالوادور می باشد که در ماه نوامبر ۸۹ به يك سلسله

حملات تهاجمی علیه شهر های السالوادور دست زد. (۴)

این حملات در مقیاسی بسیار عظیم تر از عملیات کومله و دمکرات انجام گرفت اما هدفش چیزی بیش از گرفتن امتیازاتی حقیر برای مذاکره نبود. تحت اینگونه استراتژی ها خوتها ریخته می شود - نه جهت ساختمان دنیائی نوین برای ستمدیدگان بلکه برای هموار کردن راه سازش طبقاتی. اگر استراتژی کومله دقیقا همین استراتژی نباشد باید گفت، متاسفانه راهی را که آغاز کرده به آن سمت می رود.

البته مسئله ما نفی لزوم عملیات نظامی در شهر ها نیست. مسئله آنست که اینکار در چارچوب کدام استراتژی، طرح و نقشه نظامی؛ و با چه هدف سیاسی انجام می گیرد؟ نباید فراموش کرد که عملیات نظامی پراکنده با جنگ فرق دارد. عملیات مسلحانه در شهر عموما باید جزئی از یک طرح جنگی بوده و در خدمت متحقق کردن اهداف سیاسی و نظامی آن طرح گسترده تر قرار گیرد. عملیات نظامی شهری یک نیروی انقلابی که بالاجبار نیروئی کوچک است (چون قدرت سیاسی ندارد) نمی تواند به یک جنگ تمام عیار ارتقا یابد. این حکم هم منطبق است بر تئوریهای نظامی تدوین شده توسط مائوتسه دون (که تئوریهای نظامی پرولتاریا را به عالیترین سطح تکاملی خود رساند) و هم منطبق است بر تجارب جهانی و تاریخی. این عملیات نمی تواند دورنمای برقرار کردن مناطق پایگاهی و سازمان دادن توده های گسترده در جنگ انقلابی را داشته باشد. از اینرو نمی توان شهر را مرکز ثقل جنگ انقلابی قرار داد. چنانچه شهر محور عملیات نظامی گردد و یا اهمیتی بیش از اندازه به آن داده شود آنگاه اگر نگوئیم حرکتی چریکی و جدا از توده صورت می گیرد، باید بدانیم که اینکار در خدمت سیاست کسب امتیاز از دشمن است. از اینرو است که کومله با اصرار میگوید:

«هر قدر بشود عملیات نظامی در شهر متمرکز باشد برای ما با اهمیت تر و ارزشمندتر می باشد.» (از مصاحبه)

#### مسئله توده ها

کومله مدعی است که در پیشبرد جنگ خود به توده ها متکی است اما آیا واقعا کومله قادر گشته نیروی بالقوه توده ها را بالفعل گردانده و تنفر آنها نسبت به دشمن را به نیروئی سازمان یافته برای انقلاب تبدیل نماید؟ آیا در تاکتیکهای خود اصل اتکاء به توده ها را بکار می برد؟ آنچه که مسلم است روحیه و پتانسیل مبارزاتی توده های کرد بالاست، آنها از میدان جنگ دور نشده و نسبت به جنگی که در کردستان جریان دارد بی

۴- در این زمینه به مقاله مندرج در حقیقت شماره ۱۷ بنام «السالوادور نیازمند جنگ خلق واقعی است» رجوع کنید.

تفاوت نگشته اند؛ آنها تا حد امکان خود را در این جنگ درگیر نموده و از نیروی پیشمرگه حمایت بعمل می آورند. این مسئله باعث شده که دشمن نتواند برنامه های خود را پیش برده و مقاصد شوم خود را عملی سازد.

بنظر نمی رسد که اتکاء کومله بر توده ها از ابتکار عمل خود توده ها خیلی فراتر رفته باشد. در «مصاحبه» بارها از اتکا به توده ها سخن رانده می شود. از اینکه توده ها خود داوطلبانه به کمک پیشمرگان شتافتند، در کار های تدارکاتی و خبر رسانی به پیشمرگان کمک کردند و حتی در عملیات نظامی شرکت جستند، صحبت می شود. اما هیچگاه از سیاست و طرح و فعالیتهای کومله برای سازماندهی آنان جهت شرکت در جنگ، توده ای کردن جنگ و نابودی دشمن سخنی در میان نیست؛ اتکاء به توده ها به انجام یکسری کار های تدارکاتی خلاصه می گردد و از نیروی لایزال آنان - بالاخص کارگران و دهقانان فقیر برای گسترش نیروی نظامی و جنگ استفاده نمی شود. تاکتیکهای عملیاتی کنونی کومه له بیش از همیشه دخالت توده را در امر جنگ محدود می سازد؛ تمرکز عملیات در شهر ها و بر مبنای اصل «اختفا و پنهانکاری» شرایط شرکت بیشتر توده ها در جنگ را محدود می سازد.

اتکاء عمده کومله به سازماندهی در سطح گردانهای نظامی و تاکید بر «کیفیت متمرکز با توان رزمی بالای نیروی نظامی» و استفاده از تکنیکها و تاکتیکهای به اصطلاح پیچیده برای شرکت در عملیات نظامی در شهر ها، هر چه بیشتر جنگ آنان را از دسترس توده ها بویژه توده های روستائی خارج می سازد. این مسئله زمانی که تاکید بر سازماندهی واحد های تکاوری با قدرت بالای جسمی و رزمی گذاشته می شود بیش از پیش مانع شرکت وسیع توده های مردم در جنگ می گردد. نتیجه آنکه جنگ کومله از توده ها جداتر و جداتر می شود.

\*\*\*\*\*

در حقیقت جهت گیری فعالیتهای نظامی کومله در یکسال اخیر عبارت است از: عقب نشینی های بیشتر بطرف عملیات دفاعی و زدن ضرباتی پراکنده به دشمن جهت نمایش قدرت و استفاده از مبارزه مسلحانه بمشابه اهرم فشار برای گرفتن امتیازاتی حقیر - بشیوه ای که حزب دمکرات از همان ابتدا در پیش گرفت. این حتی نسبت به قطعنامه رفرمیستی کنگره ه کومله گامی به عقب محسوب میشود و خود متأثر از جهت گیریهای تسلیم طلبانه خط «کمونیسم کارگری» در دوران کنونی می باشد.



## آیا «کمونیسم کارگری» قصد تعطیل مبارزه مسلحانه در کردستان را دارد؟

برخی از رفقا که برنامه های ما در باره «کمونیسم کارگری» و از آنجمله مصاحبه ای در باره کمونیسم کارگری را شنیده اند می پرسند آیا واقعا کومه می خواهد مبارزه مسلحانه را آنطوریکه ما ادعا کرده ایم تدریجا کنار بگذارد؟ مگر نه اینست که کماکان از مبارزه مسلحانه صحبت می کنند و از نیروی پیشمرگه و از وظایف آن سخن می رانند؟ پس چطور چنین هدفی را دنبال می کنند؟

پاسخ مختصر ما اینست: آری علیرغم حرف زدن در باره مبارزه مسلحانه، خط کمونیسم کارگری قصد تعطیل آن را کرده است. اما اینکه چگونه و تا چه حد موفق به این کار شود بستگی به عوامل مختلف و متعددی دارد که در زندگی واقعی اتفاق افتد. آنچه ما می گوئیم تحلیلی است از منطق و دیالکتیک خط «کمونیسم کارگری» با استفاده از تجاربی که در جنبش کمونیستی بود. این را هم اضافه کنیم که طرفداران تعطیل مبارزه مسلحانه در حال حاضر با شنیدن ادعای ما بر می آشوبند و از خود دفاع می کنند که «ما قصد تعطیل آنرا نداریم». اما نکته در اینجاست که وقتی برای عاملی که باید نقش اصلی را در مبارزه انقلابی بازی کند و حداقل در کردستان نقش اصلی را بازی کرده است، در تئوری نقش فرعی و حاشیه ای قائل می شوند و بعد جنبش رفاهی کارگری را بجای آن قرار میدهند، عملا راهی را آغاز می کنند که باید طی آن جنبش مسلحانه تدریجا کم رنگ شود، کنار رود تا مثلا راه برای نیرو گذاشتن و فعالیت در جنبش رفاهی کارگری باز شود.

تئوری ها و تبلیغات کنونی خط کمونیسم کارگری تماما در خدمت این امر قرار دارد. سنت خواندن مبارزه مسلحانه در کردستان در يك جا و درجائی دیگر حمله کردن به سنت ها و تاکید بر لزوم کنار گذاشتن آنها نوعی زمینه چینی بود که از کنگره ۶ کومه و مصوبات آن برای کم رنگ ساختن و کنار نهادن مبارزه مسلحانه شروع شد.

در دنباله «سنت» خواندن مبارزه مسلحانه، تخطئه آن با نام ناسیونالیسم آمد. در هر نوشته ای که ناسیونالیسم مورد حمله قرار گرفته بنحوی این ناسیونالیسم با مبارزه مسلحانه و پیشمرگاییتی یکسان و همگون و يك چیز قلمداد شده؛ اما چون فعلا حمله به «پیشمرگاییتی» و مبارزه مسلحانه موجب بروز مقاومت در بین توده مردم و در داخل کومه میگردد، به حمله به ناسیونالیسم اکتفا شده تا فرصت مناسب برای حمله به مبارزه مسلحانه و پیشمرگاییتی هم فرا رسد.

ما قبلا هم گفته ایم که در دست گرفتن پرچم سازماندهی و رهبری اتحادیه و شورا و صندوق کارگری علنی و سرتاسری و رهبر جنبش اتحادیه ای شدن چندان با رهبر مبارزه مسلحانه و گسترش آن سازگار نیست و بدینجهت باید یکی به نفع دیگری کنار گذاشته شود. آخرین نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران «بسوی سوسیالیسم» در مقاله «کردستان و آینده مبارزه آن» همین واقعیت را برای توجیه کنار نهادن مبارزه مسلحانه چنین فرموله کرده است:

«برجسته شدن مبارزه مسلحانه و دوخته شدن چشم امید بر آن و در واقع حاکم شدن افق مبارزاتی ناسیونالیستی بر کل جامعه، مجال و فرجه رشد و گسترش جنبش کارگری را می بندد.»

به نظر نویسنده حزب کمونیست دقت کردید؟ تا بحال مجال و فرجه رشد و گسترش جنبش کارگری را چه چیزی بسته بود؟ برجسته شدن مبارزه مسلحانه که «در واقع» - البته در واقع بنظر نویسنده حزب کمونیست - همان حاکم شدن افق مبارزاتی ناسیونالیستی بر کل جامعه است، بنابراین حالا حدس زدن درمورد اینکه حزب کمونیست در فرصت مقتضی، برای «بازشدن مجال و فرجه رشد و گسترش جنبش کارگری» آنجنانی، یعنی حداکثر مبارزه رفاهی صرف، باید کدام موانع را از سر راه خود بردارد زیاد مشکل نیست، این مانع در واقع مبارزه مسلحانه است. نکته ای که باید خوب درک شود اینست که چون نمی توان در حال حاضر وجود نیروی پیشمرگه و توان ضربه نظامی آنرا ندیده گرفت حزب کمونیستی ها همیشه آنرا در بازگو کردن شرایط موجود به حساب می آورند. مثلا در همان نشریه و همان مقاله گفته می شود:

«هر نیروئی که بخواهد به آینده کردستان شکل دهد باید در این دوره برای زنده نگهداشتن این وجه از مبارزه [یعنی مبارزه مسلحانه] تلاش نماید»

باز هم دقت کردید؟ در این دوره باید برای زنده نگاه داشتن آن تلاش کند. یعنی دوره و زمانه عوض میشود و وقتی دوره عوض شد بنظر نویسنده «بسوی سوسیالیسم» آن تلاش، تلاشی بیهوده است. به همین خاطر است که می نویسد:

«حذف احتمالی این عرصه از مبارزه در اثر صلح میان ایران و عراق .... کماکان افق و امکان پیروزی را از میان نمیرد. در چنین شرایطی مبارزه در کردستان بیشتر الگوی کلاسیک مبارزات کارگری و توده ای را بخود خواهد گرفت.»

در تمام استدلالات کنونی «کمونیسم کارگری» مبارزه مسلحانه در ضدیت با جنبش کارگری کلاسیک قرار داده شده و طرفداران «کمونیسم کارگری»، مبارزه مسلحانه را مانعی در راه اعتلای جنبش کارگری قلمداد می کنند. مثلا در جای دیگری از همان مقاله با حمله به ناسیونالیسم (که قبلا گفتیم با مبارزه مسلحانه یکی قلمداد می شود) می نویسند:

«جنگ برای این گرایش تنها و یا مهمترین شکل مبارزه و ابراز وجود است. لذا کلیه اشکال مبارزه مردم مورد بی اعتنائی و تحقیر قرار میگیرد ... و در مقابل، کیش تقدیس، نظامیگری، کیش پیشمرگاییتی و سنت های عقب افتاده آن را دامن میزند.»

خوبی این مقاله اینست که بسیاری از نگفته های گذشته حکا را گفته است: یکی مبارزه مسلحانه را ناقص جنبش کارگری دانستن و یکی سنت مبارزه مسلحانه و پیشمرگه ای را با سنت های عقب افتاده یکی دانستن. با این بهانه ها ، تا زمانی که نیروی نظامی و مبارزه مسلحانه چیزی موجود و بالفعل است آنرا به حاشیه میرانند و کمربند می کنند و وقتی شرایط قدری نامساعد شد بجای یافتن ظرف مناسب آن - که چیزی جز تلاش در راه ایجاد مناطق آزاد شده در داخل ایران نمی تواند باشد - به حذف آن مبادرت می ورزند و آهسته می گویند خوشبختانه «اقتی و امکان پیروزی بدون آن از بین نرود».

کمربند ساختن مبارزه مسلحانه و کنار گذاشتن آن نتیجه و ادامه منطقی خط «کمونیسم کارگری» در مورد کردستان و ایران است. تعیین کننده خصلت و وظایف انقلاب و راه انقلاب در ایران در اساس مربوط به ساختار اجتماعی جامعه است. حزب کمونیست ایران که مدتهاست ایران را جامعه ای سرمایه داری و حتی پیشرفته تر از روسیه تزاری در آستانه انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ می داند، خیلی طبیعی است که در محاسبات یا بهتر است بگوئیم استدلالاتش در مورد راه انقلاب ایران الگوی خود را از روسیه قرض بگیرد - آنهم الگویی بشدت تحریف شده و ضد لنینی و ضد حزب لنینیستی. سپس هر چیزی ، حتی بازوی مسلح خود را اگر مناسب این الگو نباشد آره کند و دور بیاندازد. مقاله مورد بحث ما در ارگان تئوریک حزب کمونیست ایران در این باره می گوید:

«کردستان ایران جامعه ای شهری و سرمایه داری است. تغییر بافت جامعه و قرار گرفتن روستا در زیر سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شهر اساسا امکان بسیج نیروی دهقانی، آنگونه که در جوامع فئودالی امکان پذیر است را منتفی می سازد... شهرها کانون اصلی اعتراض سیاسی و توده ای مرکز ثقل جنبش انقلابی را تشکیل داده و میدهند. تحرك سیاسی توده ای در روستاها تابعی از تحرك سیاسی شهرهاست. از اینروست که سرنوشت جنبش انقلابی در شهرها تعیین می شود.»

با گوش کردن به این کلمات برای ما این سؤال پیدا می شود که چگونه ممکنست روستاها زیر سلطه سیاسی شهرها باشد و تحرك سیاسی روستا تابعی از تحرك سیاسی شهرها باشد ولی کومه ای ها دائما از این شکایت کنند که کیش پیشمرگاییتی جلو رشد و گسترش جنبش کارگری را گرفته است؟!!

واقعیت کردستان تنها در همین سالهای اخیر نشان میدهد که مرکز اصلی مبارزات انقلابی یعنی مبارزه برای تحول انقلابی مناسبات ارتجاعی زمینداری - پدرسالاری - علیه ستم برزنان و غیره در روستاها قرار داشته و شروع جنگها در کردستان و اعتلای آن هم حول مبارزه علیه فئودالها و برای مصادره زمینها صورت گرفت و دهقانان نه تنها

در این مبارزات بسیج شدند بلکه در مبارزه علیه جمهوری اسلامی بحرکت در آمده و نقش اساسی بازی کردند. در تمام این ده سال بار اصلی مبارزه نظامی بر دوش روستائیان کردستان از دهقان و کارگر روستائی قرار داشته؛ مبارزات شهری دائماً چشمش را به مبارزه نظامی دوخته و از آن نیرو گرفته؛ مبارزه انقلابی در شهر و روستا يك واحد كل را تشکیل میدهد و به هم وابستگی دارد هر تحرکی در یکی پدید میاید به دیگر جان تازه و تحرك می بخشد. اما در ایران و کردستان برای طبقه کارگر در جنبشهای صرف شهری و رفاهی (در هیچ شرایط یا دوره ای چه قبل از صلح یا بعد از صلح) و بدون مبارزه مسلحانه درازمدت توده ای (جنگ خلق) امکان و افق پیروزی وجود ندارد. اگر پیروزی برای طبقه کارگر بدست آوردن کمی دستمزد بیشتر باشد شاید بتوان بدون نیروی ارتش آنرا بدست آورد ولی فقط شاید!

اما اگر پیروزی واقعی عبارت از سرنگونی مرتجعین حاکم و ایجاد دولت دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و دست یافتن به سوسیالیسم و کمونیسم باشد، بدون بسیج دهقانان و متحد ساختن آنها با خود، بدون ایجاد ارتش کارگران و دهقانان و مناطق پایگاهی آزاد شده و کسب قدرت سیاسی از طریق جنگی دراز مدت، برای طبقه کارگر دستیابی به چنان اهدافی میسر نیست.

استراتژی منطقه ای کومله در کردستان که گویا باید بعد از صلح به سوی «الگوی کلاسیک مبارزات کارگری و توده ای» نیل کند در حال حاضر «ترکیبی از قیام شهری بدنبال يك برآمد و اعتراض توده ای و پیشروی نیروی نظامی و قرار گرفتن کنترل امور بدست قیام کنندگان و ارگانهای قدرت توده ای و نیروی مسلح آنها خواهد بود.»

این استراتژی هم هیچ چیز تازه ای در خود ندارد و تاریخ بارها شکست آن را در کشورهای دیگر و تعلق آن به طبقات خرده بورژوائی و بورژوائی را نشان داده است. در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیاری از جریانات بورژوا ناسیونالیستی مخالف رژیمهای حاکم که با مبارزه مسلحانه شروع کرده ولی از آن خسته شده بودند، به بهانه رشد شهرها و به بهانه رشد سرمایه داری مخالفت خود را با خط برپائی جنگ خلق در روستاها و سپس محاصره و تسخیر شهرها، تحت عنوان ترکیبی از قیام شهری و جنگ منطقه ای فرموله می کردند. آنها می خواستند باصطلاح با قبول نیمی از خط انقلابی مائوتسه دون که در آن دوران قدرت عظیم خود را در سراسر جهان و در توفان انقلاب فرهنگی نشان می داد از راه انقلابی متحول ساختن جامعه یعنی مضمون اساسی خط مائو بگیرزند. الگوی «غیر کلاسیک» کومله که تا کنون قالبی برای منتظر نگهداشتن نیروی پیشمرگه به امید اعتلای جنبش در شهرها، مخالفت با استراتژی آزادسازی مناطق در عوض اتکاء به شکافهای بین دولتهای منطقه بود، اینک با پایان گرفتن جنگ ارتجاعی و پیدا شدن چشم انداز صلح بین دو کشور بالاچار بسوی «الگوی کلاسیک» - یعنی انتظار اعتلای جنبشهای توده ای و رفاهی کارگری در شهرها را کشیدن و حذف مبارزه مسلحانه - میل می کند.

## پیوند اکونومیسم و شوونیسم

حتما شما رفقا تا بحال به پیروان باصطلاح «کمونیسم کارگری» یا همان اکونومیستهای ناب خودمان برخورده اید که رفته رفته به تحقیر علنی جنبش مسلحانه جاری در کردستان می پردازند و مبارزه پیشمرگان انقلابی - و در واقع يك حرکت محقانه و عادلانه ملی - را زیر سؤال می کشند. بله جریان موسوم به «حزب کمونیست ایران» را می گوئیم. همان جریانی که خود مدتی داعیه رهبری جنبش کردستان را داشت، اما چند سالی است به این نتیجه رسیده که مبارزه مسلحانه، موی دماغ مبارزه اقتصادی کارگری و دستیابی به خواستههای روزمره و رفرمیستی است.

بیائید با هم این نقطه نظر مهلك برای انقلاب پرولتری و اهداف طبقاتی خُرد و حقیر آنرا بررسی کنیم و به نتایج محتمل آن نیز پردازیم. از اینجا شروع کنیم که اگر واقعا طبقه ما قصد دستیابی به هدف غائی خود یعنی نفی هرگونه ستم و استثمار در جامعه بشری را کرده است، می باید در درجه اول روبنای سیاسی حافظ این نظام رادرم شکند. بدون اینکار، یعنی بدون کسب قدرت سیاسی سخن گفتن از احقاق حقوق کارگر و زحمتکش بمفهوم واقعی و پایدار آن توهم است و فریب. بنابراین، پرولتاریا باید در جامعه طوری حرکت کند و نقشه ای بچیند که بتواند قدرت سیاسی موجود، یعنی هیئت حاکمه، دستگاه بوروکراتیک، قوای مسلح سرکوبگر و نهادهای رنگارنگ تبلیغی - ایدئولوژیکش را درهم بشکند. این دستگاه دولتی روی هوا نیست؛ بلکه بر مناسبات تولیدی و اجتماعی معینی در جامعه استوار است. دولت در عین حال که استثمار کارگران را تضمین می کند، خود نیز از شیره جان کارگران و دهقانان و زحمتکشان تغذیه می کند. یعنی حیاتش به همین ثروت‌های تولید شده توسط توده های کارگر و دهقان وابسته است. بعلاوه، همین دولت بر مبنای شرایط خاص هر جامعه ای شکل معین بخود میگیرد و ستون های مختلفی را برای سرپا ایستادن حمایت می کند. مثلا ستون کهنه ای بنام ستم برزن، یعنی ستم توجیه شده بر نیمی از جامعه، کاملا در خدمت حفظ دولت ارتجاعیست. و همینگونه است ستون دیگری بنام ستم ملی و در مورد ایران - ستم ملت غالب (فارس) بر ملل ستمدیده دیگر.

اما این ها و ارکان دیگر ستم و استثمار در عین ضروری بودن برای حفاظت از دستگاه پوسیده دولتی، خود زاینده مقاومت و مبارزه در بطن جامعه است. همین مجموعه تضادهای بهم پیچیده است که جامعه را متناوبا بتکان در می آورد و زمینه ساز جنبش ها و انقلابات می شود.

حال بینیم اکونومیستها با ترزا و عملکردشان چه برخوردی به این واقعیات دارند. آنها ظاهراً همه مسائل را از دریچه تضاد کار و سرمایه یا کارگر و سرمایه دار مینگرند و بقول خودشان باید تمامی مسائل و تضادهای دیگر رانست به این تضاد تبعی دانست. این بحث ظاهراً کارگر پرستانه، هیچ نیست جز منحرف کردن دید طبقه کارگر از روی تضادهای بنیادین دیگر و واقعا موجود در جامعه تحت سلطه، و بدین طریق جلوگیری از نشانه رفتن ارکان نظام حاکم از سوی طبقه کارگر. پیروان «کمونیسم کارگری» رنک و راست مطرح می کنند که مبارزه برای قدرت سیاسی فعلا در دستور کار نیست؛ لازم نیست برایش نقشه چیده شود و بمشابه وظیفه مرکزی به پیش رود. آنها می گویند مبارزه اقتصادی - مبارزه برای افزایش دستمزدها، برای بهبود شرایط کار، برای امکانات رفاهی - عمدتاً است.

بنابراین در هر فعالیتی، هر مبارزه ای، هر نوع تشکلی که بنوعی این مبارزه اقتصادی را کمرنک کند، باید تجدید نظر کرد. اگر مبارزه ای در گوشه ای از ایران جاریست که چیزی سواى رفرمیسم و اصلاح طلبی اکونومیستی بحساب می آید و بدلائل مختلف ذهن توده های ستمدیده را بسمت خود جلب نموده، باید تحقیرش کرد، باید باتمام قوا در تخفیف یا تعطیلش کوشید. اینچنین است مضمون برخورد کنونی رهبران جریان موسوم به «حزب کمونیست ایران» به مبارزه مسلحانه در کردستان، علت سراسیمگی و عجله اکونومیستها در تعیین تکلیف با این مسئله را باید در متصل بودن تشکیلات خودشان با این مبارزه ملی و عادلانه جستجو کرد. آری حاملان رفرمیسم و علنی گرائی و طالبان مبارزه قانونی و تشکیلات عریض و طویل روباز می خواهند از شر آنچه بواسطه پیوندش با جنبش ملت ستمدیده کرد هنوز رنک و بو و مضمون انقلابی دارد، خلاص شوند.

اما این رفرمیسم، از آنجا که عملاً لزوم بی توجهی طبقه کارگر به ستمگری ملی را تبلیغ می کند، چهره زشت شوونیستی نیز بخود می گیرد. این رفرمیسم، عملاً میکوشد سطح نسبتاً بالای آگاهی و مبارزه در يك خطه معین را که در اتخاذ مبارزه مسلحانه بمشابه عالیترین شکل مبارزه تبلور یافته، تا سطح مبارزه اقتصادی - رفاهی پائین بکشد. اینکار مفهومی جز دعوت کارگران و دهقانان و ستمدیدگان کردستان به انجام فعالیت در چارچوب نظام موجود، تحت حاکمیت دستگاه دولتی ارتجاعی متکی بر ستمگری ملی ندارد. از این زاویه این سیاست، چه طراحان و پیشبرندگانش آگاه باشند چه نباشند، به تداوم ستمگری ملی یاری می رساند. آری، اکونومیسم تاب اینچنین شانه به شانه شوونیسم می ساید و تحت پوشش حرکت از تضاد کار و سرمایه، حتی از بورژوا - دموکراتیسم انقلابی ملت ستمدیده نیز عقب می ماند.

اکونومیستها، بدون شك با پیش گذاردن صریح نقطه نظرات اینچنینی خود، و تلاش برای پیاده کردن آنها در عمل، اعتبار و نفوذ خود را درون يك جنبش ملی که عمدتاً در شکل مسلحانه جریان دارد از دست خواهند داد. و برآستی که اگر اعتبار و نفوذی تا بحال برای جریان موسوم به «حزب کمونیست» حاصل شده، عمدتاً بواسطه مبارزه مسلحانه کومله در کردستان بوده است. درعین حال، این مسئله امکان نفوذ آنها در صفوف

کارگران را نیز دچار اشکال خواهد ساخت. چرا که علیرغم تئوری بافی های آنها، طبقه کارگر تافته ای جداافته از جامعه نیست. طبقه کارگر پیوند و تماسی طبیعی با اقشار تحتانی - خصوصاً اقشار روستائی - دارد. کارگران پیشرو و انقلابی به تجربه صحت این گفته لنین رهبر پرولتاریای جهانی را دریافته اند که بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است. کارگران پیشرو و انقلابی در کردستان، ضرورت برپائی جنگ انقلابی بقصد درهم شکستن و نابودی توائ مسلح ارتجاع حاکم را - حتی با وجودیکه تحت یک رهبری مائوئیستی قرار نداشته اند - با تمام وجود احساس می کنند. دعوت به تمرکز مبارزه کارگری بر مطالبات روزمره، حقیر و رفرمیستی، که خواه ناخواه با تلاش اکونومیستها برای دستیابی به امکانات مبارزه علنی همراه خواهد شد را هیچ پرولتر آگاه و انقلابی اجابت نخواهد کرد. درچنین شرایط خطیری، که اکونومیستهای مبالغه باصطلاح «کمونیسم کارگری» بسرعت به لگد مال کردن تمامی اصول کمونیسم انقلابی و آموزش های رهبران پرولتاریای جهانی پرداخته اند، آنچه طلب می شود پافشاری هرچه بیشتر کارگران کمونیست بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون است و تلاش برای درک عمیقتر و بکار بستن خلاقانه آن در شرایط مشخص جامعه ایران.

کارگران انقلابی باید این گفته مهم لنین کبیر در اثر جاودانه اش «چه باید کرد» را درک کنند که:

«اگر کارگران طوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خودسری وستم، اعمال زور و سوء استفاده، اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه می باشد جواب بدهند - و آنهم جوابی فقط از نظرگاه کمونیستی نه غیر آن - در این صورت معرفت طبقه کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد. کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد بخود وی معطوف می دارد، کمونیست نیست. زیرا طبقه کارگر برای اینکه خود را بشناسد باید به مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد - وقوف و تصویری که تنها دارای جنبه تئوریک نباشد... بنای آن بیشتر بر تجربیات حیات سیاسی باشد.»

آری بر مبنای چنین پرورشی، بر اساس تجربیات طبقه کارگر در صحنه سیاسی جامعه است که می توان پیشاهنگ و رهبر یک انقلاب راستین شد. برای تحقق این امر هر کارگر کمونیستی باید وظیفه مرکزی خویش را بشناسد. وظیفه ای که دورنما و جهت حرکتش را مشخص می کند و کلیه فعالیتهايش را نیز هماهنگ می سازد؛ وظیفه ای که مائوتسه دون آموزگار بزرگ پرولتاریای جهانی آنرا چنین تشریح نموده:

«کسب قدرت توسط نیروهای مسلح و حل و فصل این امور بوسیله جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. این اصل مارکسیست - لنینیستی انقلاب، جهانشمول بوده و برای چین و همه

کشورها معتبر است.»

کارگران طالب رهائی! با طرد رویزیونیسم، رفرمیسم و اکونومیسم با ایجاد سلول های مخفی حزبی مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و تدارک برای برپائی جنگ خلق، وظایف عاجل و مرکزی کمونیستی خویش را پاسخ گوئیم.

خط اپورتونیستی «حزب کمونیست ایران» که بمیزان زیادی آغشته به ترسکیسم است، مولد برخی نظرات بغایت محافظه کارانه و انحلال طلبانه در مورد مبارزه مسلحانه و کسب قدرت توسط پرولتاریا از طریق جنگ طولانی مدت خلق می باشد. برای حکما حتی مبارزه مسلحانه ای که توسط پیشمرگه های کومله خودشان در کردستان به پیش برده می شود، مقوله ای است که وظیفه متشکل کردن پرولترها در سلول های حزبی را مانع می گردد - سلولهای حزبی که می باید در محل تولید و زیست طبقه کارگر ساخته شوند. مفهوم این رهنمود محتوم به شکست چیزی نمی تواند باشد مگر تدارک برای خلاصی یافتن از شر این مزاحم. این مسئله، با توجه به اکونومیسم عمیق حکما، بهیچوجه نمی بایست شگفت آور باشد.

بنقل از مقاله «کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ»  
از نشریه «جهانی برای فتح» شماره ۵ - ۱۳۶۵



## چرا عموماً اکونومیستها در بین کارگران پایه نمی گیرند؟

تا بحال از خود پرسیده اید که چرا اکونومیستها و رویزیونیستها بجز مقاطع خاصی قادر نشده اند در درون طبقه کارگر پایه بگیرند؟ و چرا مرتباً در جمع‌بندی سالانه جریاناتی از قبیل «حزب کمونیست» یا «راه کارگر» از فعالیتهای بخش کارگريشان، عباراتی نظیر «هنوز در طبقه جا نیافتاده ایم»، «هنوز نفوذ و تاثیر مورد نظر را در جنبش کارگری نداریم»، «کارگران حاضر به جذب شدن در تشکیلات ما نمی شوند» به چشم می خورد؟ نگاهی عمیقتر به این واقعیت انکار ناپذیر می تواند به دیدگاه پرولتری از انقلاب و استراتژی و راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه ای نظیر ایران روشنائی بیشتری بدهد.

در کشوری که طبق تقسیم کار بین المللی و جایگاهش در شبکه جهان کنونی قرار است تامین کننده فوق سود برای قدرتها و انحصارات امپریالیستی باشد، و همپای آن از جایگاهی استراتژیک در محاسبات دو بلوک رقیب غرب و شرق نیز برخوردار است، سیستم سلطه سیاسی و اجتماعی خصوصیات خود را داراست. سرکوب عریان و خشن از طریق شبکه گسترده پلیسی در کل جامعه، بکارگیری سریع نیروی نظامی در برخورد به جنبش ها و خیزش های توده ای، استقرار و تحکیم بی حقوقی سیاسی و اجتماعی طبقات و اقشار تحتانی جامعه در سطوح مختلف، بکارگیری عوامل جبر غیر اقتصادی و بحد اقل رساندن امکانات رفاهی توده، پائین نگهداشتن دستمزدها، و حذف آزادی جمعاعات و تشکلات غیردولتی (اعم از سندیکائی و سیاسی)، تصویر آشکار و دائمی چنین جامعه ایست. تحت چنین شرایطی که حتی محدودترین اعتراضات توده ها با پیگرد و سرکوب مواجه می شود، موضوع کسب قدرت سیاسی بعنوان کلید هرگونه تحول بنیادین در وضع ستمدیدگان و وضوح بیشتری می یابد.

بنابراین بر خلاف ایده های اکونومیستی - رویزیونیستی، اینطور نیست که يك حزب یا سازمان با تاکید و تمرکز فعالیت در عرصه اقتصادی و مطالبات رفاهی بتواند توجه و علاقه توده وسیع کارگران را بسوی خود جلب کند - این مسئله خصوصاً در مورد اقشار پیشرو و عموماً کارگران معترض و مصاف طلب صادق است. کارگران مبارز، گرچه از هیچ عرصه اعتراضی علیه فشار و سرکوب و استثمار پا پس نمیکنند و به سرمایه داران زالو صفت و حکومت ارتجاعی نماینده و متحد آنها باج نمیدهند، اما به تجربه دیده اند که اعتصابات و مبارزات اقتصادی - حتی در صورت دستیابی به پیروزیهای قسمی - در

وضعیت فلاکت‌بار عمومی طبقه کارگر تغییری ایجاد نکرده است. کارگران مبارز ممکن است به چگونگی کارکرد سیستم استثماری، تضادها و تناقضات درونی این سیستم و راه علمی دگرگون ساختن آن آگاه نباشند - و بدون شك تا وقتی که به علم مارکسیسم در چارچوب يك حزب پیشاهنگ مائوئیستی دست نیابند نیز آگاه نخواهند شد - اما بی ثمری راه‌های اکونومیستی - رفرمیستی را به تجربه دیده اند، اینچنین است که نسخه‌های گروه‌های اکونومیست - رویزیونیستی نظیر جریان موسوم به «حزب کمونیست ایران» یا راه کارگر، از جذب چندان‌ی نزد بخش پیشرو و مبارزه جوی کارگران برخوردار نیست. بی جهت نیست که افراد این قبیل گروه‌ها بعد از یکدوره تلاش برای باصطلاح پیوند با طبقه کارگر، مجبور می‌شوند نسخه رفرمیستی تر و در عین حال رنگارنگ تر اختراع کنند، تا شاید بدینوسیله فرجی در کارشان حاصل شود. آنها بیش از پیش بسست تماس با اقشار عقب مانده تر طبقه ما سوق می‌یابند و حرکت از عقب مانده ترین‌ها را نقطه عزیمت خود قرار می‌دهند - هر چند به دلائلی که خواهیم گفت از اینجا نیز چیز زیاد عایدشان نمی‌شود.

اکونومیستها و رویزیونیستها - البته با برخی تفاوتها در اهدافشان - رویاهائی مشابه را در باب جنبش کارگری دارند. آنها معمولاً در سر ایده تشکیلات اتحادیه‌های عریض و طویل کارگری را می‌پرورانند و جنبش میلیونی را مجسم می‌کنند که تحت شعارهای اقتصادی - رفاهی بی وقفه به خیابان می‌آید و سرمایه داران و حکومت را عقب می‌نشانند و تبدیل به نهادی قدرتمند شده و در دست اینان ورق معامله با حکومت می‌شود. بی جهت نیست که مبارزات رفرمیستی رایج در کشورهای امپریالیستی تحت بیرق اتحادیه‌های زرد و ارتجاعی رسمی، یا مبارزات ماهیتاً رفرمیستی تشکیلات تحت رهبری رویزیونیستها و تروتسکیستها در آمریکای لاتین، آفریقای جنوبی یا کره جنوبی اینچنین آب از لب و لوله‌چه اکونومیستها و رویزیونیستهای وطنی سرازیر می‌کند. همینجا باید يك سوال برای هر کارگر طالب انقلاب و رهائی مطرح شود: آیا این قبیل نیروها واقعا در پی رهائی طبقه کارگر هستند منتهی در اتخاذ راه و روش مبارزاتی دچار اشتباه و تنگ نظری شده‌اند؟ یا اینکه، پای منافع طبقاتی دیگر - طبقاتی غیر پرولتری - در میان است؟

معیاری اساسی که باید هر کارگر مبارزی برای شناخت ماهیت نیروهای مختلف در نظر بگیرد، نحوه برخورد هر نیرو به قدرت سیاسی است، به کل دستگاه دولتی است. و منظور ما از دولت، صرفاً اشکال حکومتی نیست. مثلاً جمهوری اسلامی یا رژیم سلطنتی شاه اگر چه دو حکومت مختلف محسوب می‌شوند، اما هر دو نماینده و حافظ يك دستگاه دولتی واحد هستند - دستگاهی که منافع طبقات کمپرادور ستمگر و استثمارگر در جامعه ایران تامین می‌کند. بنابراین، هر جریانی، هر گروه یا حزبی پیدا شود که صبح تا شب ذکر طبقه کارگر را بگوید، اما قدمی طبقه ما را به کسب انقلابی قدرت سیاسی و درهم شکستن تمام و کمال دولت ارتجاعی نزدیک نکند که هیچ، تمام تلاشش برای کمرنک کردن این مسئله اساسی باشد در بهترین حالت يك رفرمیست، و در بدترین حالت

مدافع و متحد پنهان و آشکار دستگاه حاکمه ارتجاعیست. بر مبنای این معیار سخت نیست محض زدن ماهیت غیر پرولتری نیروئی بنام «حزب کمونیست» که تئوریسین هایش می گویند رفرمیسم آشکار خود را تحت جمله پرطمطراق «مسئله اصلی ما تقابل است و نه کسب قدرت سیاسی» بپوشانند. مسلماً هر کارگر انقلابی در صورت مواجهه با مدافعان این جریان اکونومیستی یقه اش را می گیرد و می گوید: «باصطلاح تقابل طبقاتی تو یعنی تا ابد طبقه ما را در کشمکش با طبقه بورژوازی بر سر بهبود شرایط کار و اضافه دستمزد نگه داشتن و سرگرم کردن کارگران در چارچوب مبارزات رفرمیستی و رهانیدن طبقه حاکمه از خطر سرنگونی قهری.» یا مثلاً وقتی پرولتری انقلابی با رویزیونیستهای رسوای طرفدار سوسیال امپریالیسم شوروی نظیر راه کارگر روبرو شود که با گرفتن چهره کارگری، هر روز طرح صنفی تازه ای برای باصطلاح جمع کردن کارگران بدور خود پیشنهاد می کنند و از طریق تیم فوتبال و میهمانی و سازماندهی تفریحات سالم می کوشند دل کارگران را بدست آورند، به آنها خواهد گفت: «این روش ها برای ما آشناست. حزب توده سالیان سال پرچمدار این نوع مناسبات در محیط کار بود. اگر قرار باشد کارگری بر مبنای اینجور مسائل بسیج شود، مطمئن باشید که جمهوری اسلامی و مزدورانش در کارخانه ها هم امکانات بیشتری دارند و هم هیچ ابائی از ایجاد چنین کانونهای بی خطری ندارند.»

از همینجا، بحث را به نکته ای می رسانیم که پیشتر بدان اشاره کردیم: اینکه چرا اکونومیستها، رویزیونیستها حتی در میان عقب مانده ترین اقشار کارگری هم نفوذ چندانی نمی یابند. آخر، همه یا بیشتر اقداماتی که آنها به پیش می برند یا وعده به پیش بردنش را می دهد، آنقدر محدود و حقیر است که در صحنه رقابت با تبلیغات و وعده ها و حتی اقدامات خود رژیم ارتجاعی، نمی تواند توجه اقشار عقب مانده طبقه کارگر را جلب کند. بی تفاوتی نسبت به مسائل سیاسی و در عین حال امید بستن به معجزه یا وعده های رفاهی از سوی رژیم در میان این اقشار آنچنان ذهنیتی را بوجود آورده که آنها دلیلی برای چرخش بسوی اکونومیستها و رویزیونیستها نمی یابند - لاقلاً در حال حاضر نمی یابند.

چرا می گوئیم در حال حاضر؟ چون همانطور که تجربه نشان داده، در شرایط وقوع تکانهای عظیم اجتماعی و بحرکت در آمدن کلیه اقشار و طبقات در صحنه مبارزه اجتماعی، قشر عقب مانده طبقه ما نیز به میدان می آید و عمدتاً این بمیدان آمدن حول مطالبات مختلف اقتصادی - رفاهی و تا حدودی سیاسی صورت می پذیرد - اما حتی در چنان شرایطی هم، مرز میان پیشرو، میانه و عقب مانده مشخص خواهد بود. در آن اوضاع، جریانات اکونومیست - رویزیونیست می توانند نقش پرچمدار سیاسی - تشکیلاتی این عقب ماندگی را بازی کنند و بخشی از کارگران را بسمت خویش بکشند. هرچند، به تجربه دیده ایم که در اوضاع بحران و آشفتگی عمومی، معمولاً نیروهای قدرتمندتر اپوزیسیون ارتجاعی و بورژوازی هم ظاهر می شوند که می توانند در عرصه رقابت برای سوار شدن بر گرده توده ها و استفاده از جنبش آن، از

اکنونومیستها و رویزیونیستها جلو بیفتند.

يك حالت دیگر هم می تواند پیش بیاید که عرصه را برای تحرك بیشتر این قبیل جریانات باز کند و آن ظهور يك قطب قدرتمند انقلاب پرولتری در صحنه جامعه است. قطبی که آنچنان هیئت حاکمه و نظم ارتجاعی موجود را بخطر افکند، که نوعی عقب نشینی را به ارتجاع حاکم در عرصه های اقتصادی - رفاهی و تشکل سازی تحمیل نماید. اینجاست که اکنونومیستها و رویزیونیستها می توانند با سرخوشی از باصطلاح امکانات دمکراتیک حاصله بقصد منحرف کردن جنبش توده ها بهره جوئی کنند. نمونه این مسئله را می توان امروز در کشور پرو مشاهده کرد. جایی که رفقای مائوئیست ماء گردان پیشاهنگ طبقه جهانی ما در اتحاد با دهقانان ستمدیده و فقیر، جنگی انقلابی را با هدف سرنگونی دولت ارتجاعی به پیش می برد و در مقابل، اکنونومیستها و رویزیونیستهای پروئی را می بینیم که خائنهانه در سنگر اتحادیه های کارگری برای تزریق سم رفرمیسم در ذهن کارگران و بدین طریق حفاظت از نظم حاکم - و در عین حال، امتیاز گرفتن بیشتر از حکام کنونی - به فعالیت مشغولند. این تجربه عینی را کارگران انقلابی در ایران باید در نظر داشته باشند، و امیال و آرزوهای واقعی اکنونومیستها و رویزیونیستهای وطنی را از این تجربه دریابند. کارگران طالب رهایی باید بدانند که اگر رژیم اسلامی در موقعیتی بود که دست به برخی تغییرات آیکی بزند و فضای حرکت بیشتری برای برخی جریانات اپوزیسیون بورژوائی فراهم کند، یا اگر روزی رژیم اسلامی مجبور به اینکار شود، باید انتظار هر شکل از سازشکاری و تسلیم طلبی آشکار را از سوی جریانات اکنونومیستی - رویزیونیستی داشت. همین امروز، اگر در کردستان که جنگ عادلانه پیشمرگان طی دهسال قوای مسلح ارتجاعی اسلامی رابستوه آورده و همچنان اعمال سلطه کامل جمهوری اسلامی بر این خطه بواسطه سطح بالای آگاهی و مبارزه توده های آگاه کرد ناممکن است، رژیم نغمه رفرم و توافق سردهد - مثلا اجازه تشکیل جلسات و گرد هم آئی های صنفی کارگری را بدهد - و بفرض در اول ماه مه سال آینده - روز جهانی کارگر - دست اپوزیسیون را برای اجرای مراسم تا حد معینی باز گذارد، آنوقت شنیدن شیپور ناهنجار عقب نشینی از سوی اکنونومیستهای رهبری جریان موسوم به «حزب کمونیست» و اقدامات شتابزده شان برای محدود کردن یا به تعطیل کشاندن فعالیت نظامی پیشمرگه نباید باعث تعجب شود.

خلاصه کنیم؛ اکنونومیستها و رویزیونیستها درست بدان علت که غالبا راه مبارزه رفرمیستی و کسب امتیاز اینچینی در قالب مبارزات سندیکائی - اتحادیه ای در کشور تحت سلطه امپریالیسم نظیر ایران بسته است و اقشار پیشرو و مبارزه جوی طبقه کارگر بی ثمری نسخه های اکنونومیستی را به تجربه دریافته اند، قادر به پایه گیری وسیع در بین کارگران نیستند - هرقدر هم که سنگ کارگر را به سینه بزنند و شعار و مطالبه «ملموس و روزمره» کارگری را جلو بگذارند. در مقابل استراتژی جنگ درازمدت توده ای تحت رهبری حزبی مائوئیستی و از طریق ایجاد ارتش سرخ کارگران و دهقانان آن راه و ایده ای است که توان و قابلیت اشاعه و پایه گیری در میان کارگران طالب رهایی را دارد.

میان حکما و رویزیونیستهای رسوای هوادار شوروی مانند «راه کارگر» نابترین دستورالعمل‌های، اکونومیستی و لیبرال - رفرمیستی به این سو و آنسو پرتاب می‌شود - دستورالعمل‌هایی در خصوص موثرترین وسیله برای منزوی نگه‌داشتن تا حد امکان کارگران از سیاستهای انقلابی، حکما بعنوان مناسبترین راه برای رشد جنبش طبقه کارگر و پایه ریزی برای «سوویت» هائی در آینده، پیشنهاد سازمان دادن جنبشی برای شوراهای کارگری در کارخانه‌ها را می‌نماید، و دیدگاه حکما بر آن است که این راه کسب قدرت سیاسی است. صرف‌نظر از کاریکاتور آشکارا مسخره‌ای که حکما از تجربه انقلاب بلشویکی در رابطه با سوویت‌ها بسط‌بافته ارگانهای قدرت سیاسی ارائه می‌دهد و همچنین شش‌تاییسم غیر قابل دفاع حکما، حداقل به دو علت نمی‌توان ادعای این حزب مبنی بر نخواست بوجود آوردن ارگانهای کسب قدرت سیاسی را جدی گرفت: اولاً با چنین بورژوا اکونومیسم لیبرالی، طبقه کارگر هرگز نمی‌تواند با سیاستهای انقلابی کمونیستی برای مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و اعمال آن پرورش یابد، و ثانیاً، چنین رهنمود اکونومیستی حقیری، تنها توجیهی است برای دست‌شستن از پتانسیل انقلابی موجود برای برقراری قدرت سیاسی سرخ از طریق مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتاریا در کردستان، آنهم دقیقاً در شرایطی که دورنمای مساعدی برای این امر موجود است. بدین ترتیب خط حکما بقول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، عبارت است از: «بسیج کارگران بر مبنای محدودترین مسائل و نفی لزوم اعمال رهبری طبقه کارگر بر دهقانان و دیگران در راه محو کامل امپریالیسم و روابط اقتصادی و اجتماعی عقب مانده و معوجی که سرمایه خارجی بر آن متکی است و آنرا تقویت می‌کند.»

بنقل از مقاله «کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ»  
از نشریه «جهانی برای فتح» شماره ۵ - ۱۳۶۵

## جلب اعتماد کارگران بشیوه اکونومیستی

هم اکونومیستها و هم رویزیونیستها هنگامیکه افرادشان را برای کار بدرون طبقه کارگر می فرستند، بعنوان رهنمود عملی به آنها سفارش می کنند که: «بهر طریق شده اعتماد کارگران را به شخص خودت جلب کن و به آنها ثابت کن که آدم خوبی هستی، زیرا این موثرترین راه برقراری رابطه با آنها و جذب آنها بسوی سیاست ها و تشکیلات ماست.»

این روشی است که لااقل طی ۱۱ سال گذشته، بوضوح درون جنبش کارگری شاهدش بوده ایم. شاهد افراد خوش برخورد و دلسوزی که تمام هم و غمشان برقرار کردن مناسبات عاطفی با کارگرانیست که بنظرشان در محیط نقشی برجسته دارند، چه بسا که چنین مناسبات عاطفی برقرار شده، و چه بسا که این مناسبات در جلب و جذب کارگرانی نیز بدور پرچم این یا آن تشکیلات اکونومیستی یا رویزیونیستی موثر افتاده باشد. سوال اینجاست که آیا چنین رهنمود عملی، واقعا کمونیستی است؟ آیا کمونیستهای انقلابی می باید در پی برقراری مناسبات با کارگران مبارز از این طریق باشند؟ آیا اینست مضمون و محتوا - و سنک بنای - مناسباتی که عنصر آگاه با کارگر پیشرو جستجو می کند؟

باید دانست که این رشته سر دراز دارد. مسئله به یکی دو سازمان و حزب اکونومیست - رویزیونیست محدود نشده، بلکه یک طرز تفکر نادرست و نهایتا بورژوائی دیر پا درون جنبش جهانی کارگری و کمونیستی را نمایندگی می کند. چنین رهنمود و روشی در زمان لنین هم مطرح بود، لنین و بلشویکها علیه چنین دیدگاهی قاطعانه مبارزه کردند. در اکثر احزاب کمونیست وابسته به انترناسیونال سوم - خصوصا احزاب اروپا و آمریکا - چنین گرایش طی دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ میلادی دوباره عود کرد. کار عناصر کمونیست این شد که کار انقلابی و نقطه عزیمت خود را تا سطح مددکاران اجتماعی، یا رفیق بازی مفرط - و بناگزیر غیر سیاسی - پائین بیاورند. هدف اصلی در این میان گم شده بود. هدف پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش خودبخودی جای خود را به هدف «مرحله ای» محبوب شدن عناصر جهت صاف کردن جاده برای پیوند سیاست و ایدئولوژی طبقاتی با خود طبقه داده بود. نتیجه چه شد؟ نتیجه آن شد که توده کارگران عناصر مختلفی که حامل سیاست ها و ایدئولوژیهای گوناگون بودند را نه بر حسب مضامین متفاوت سیاست ها و ایدئولوژی های آنان، بلکه بر حسب برخوردها و خصوصیات شخصی شان مورد ارزیابی قرار می دادند. بنابراین یک فرد کمونیست انقلابی، صادق و پیگیر ممکن بود

بواسطه این یا آن خصوصیت شخصیش از فلان فرد سوسیال دمکرات بورژوا - لیبرال اما زبان باز و خوش برخورد، از نفوذ کمتری در میان کارگران برخوردار گردد. به يك کلام، کارگر نه بر مینای ایدئولوژی و سیاست، بلکه بر مینای تظاهرات فردی، قسمی و غالباً موقتی، سمت گیریش را تعیین می نمود. یا اینکه، بجای در نظر گرفتن منافع کل طبقه پرولتر که فقط می تواند در قالب يك ایدئولوژی، سیاست، برنامه و حزب پرولتری محک بخورد، منافع شخصی خود را معیار قرار می داد: بدین صورت که، فلان فرد برای شخص من دوست بهتریست و بیشتر به وضع زندگی من توجه می کند تا بهمان فرد. این دو نکته، یعنی دور شدن از معیار ایدئولوژیک - سیاسی، و نزدیک شدن به مسائل و منافع فردی - بجای منافع کل طبقه، معنائی جز تقویت ایده های بورژوائی در میان کارگران و برقراری و تحکیم مناسباتی نهایتاً بورژوائی نداشت. مسلماً از چنین مناسباتی، دست آخر جریانات بورژوا مسلک سود می برند. جریاناتی که صرفاً در پی سوار شدن بر گرده جنبش کارگری و کنترل کردن آن در جهت اهداف طبقاتی خویشند، و در پی آگاه ساختن و متشکل کردن کارگران بر مینای خطی انقلابی در جهت رهائیشان نمی باشند.

جلب اعتماد حقیقی و مورد نظر برای ما مائوئیستهای انقلابی مفهومی غیر از این دارد. ما باید اعتماد کارگران طالب رهائی را به يك علم و ایدئولوژی انقلابی، به يك برنامه و خط و استراتژی رهائیبخش واقعی جلب کنیم؛ به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و مفهوم پیاده شده آن در جزء جزء حیات مبارزاتی طبقه کارگر. هر کارگری که واقعا در پی خلاصی از این نظم کهنه طبقاتی است نیز باید با چنین توقع و انتظار به عناصر آگاه بنگردد. بدون شك، این افراد و عناصر مشخصند که حامل ایدئولوژی و علم پرولتری بدون صفوف طبقه می شوند. و مسلماً این افراد و عناصر می باید خصوصیات را دارا باشند که تبلور و درخور آن ایدئولوژی و علم انقلابی باشد؛ اما نکته اینجاست که يك کارگر پیشرو از چه زاویه ای باید به قضایا نگاه کند. باید فرد را مظهر يك جریان جدی انقلابی ببیند، یا اینکه يك خط و جریان را با خلق و خوی حاملش بسنجد؟ کداميك؟ بدون شك، روش صحیح، روش نخست است. بارها از زبان رفقای کارگر شنیده ایم که فلانی در کارخانه ما، بچه خوبست و وقتی می پرسیم: خوب. حرف حسابش برای کارگران چیست؟ چه تصویری از آینده ترسیم می کند؟ چه نوع جامعه ای را نوید میدهد؟ چه کسی را در این جهان امپریالیستی، همسرنوشت و هم طبقه و متحد ما معرفی می کند؟ پاسخ می شنویم که: حرفهایش بوی اردوگاهی می دهد. شبیه حرفهای توده - اکثریت یا راه کارگريها را می زند. اینجاست که آن بچه خوب بودن، یکباره زیر سوال می رود. ممکن است طرف در شوخی و مزاح کردن خوب باشد. ممکن است در امر تفریح آخر هفته، موقع سینما رفتن یا میهمانی دادن خوب باشد. حتی ممکن است در سرزدن بوقت بیماری و احیانا خرید تنقلات خوب باشد. اما در ارائه ایدئولوژی و سیاست و علم رهائی - یعنی آنچه توده های تحت ستم و استثمار در اشتیاق دستیابیش بسر می برند - بدون شك خوب نیست که هیچ، بسیار هم بد است. چرا که اهداف و امیال استثمارگران بورژوائی را با ماسک کارگری ارائه میدهد.

بنابراین رهنمود مائوئیستی برای فعالیت کمونیستی در میان توده کارگران، عبارتست از جلب اعتماد طبقاتی کارگران به قدرت طبقه ما، به ایدئولوژی و علم رهائیبخش ما، و به خط و استراتژی ما برای کسب قدرت سیاسی. اینکار نیست که نمی تواند بر مناسبات محفلی یا صرفاً عاطفی میان عناصر آگاه و توده ها استوار باشد. اینکار نیست که تنها از طریق ایجاد و گسترش سلول های مخفی و آهنین حزبی و پیدا کردن شیوه های مناسب تبلیغ و ترویج راه جنگ خلق و تدارك بعمل در آوردن آن می تواند صورت گیرد. کارگران مبارز می باید به ضرورت و امکان دست زدن به جنگ انقلابی و رهبری کردن توده های زحمتکش روستا و شهر در چنین جنگی، آگاه شوند و به پیروزمند بودن چنین راهی اعتماد پیدا کنند. برای اینکار، نیازی به سازمان دادن بساط فوتبال کارگری، میهمانی روز جمعه کارگری، سینما رفتن کارگری و امثالهم که اینروزها ورد زبان اکونومیستها و رویزیونیستهای باصطلاح کارگریست، نیست.

حکا که ادعا می کند يك حزب کمونیست است، از قضا ارتش نسبتاً قابل توجهی از پیشمرگه های با تجربه کومله را نیز فرماندهی می نماید و از پایه توده ای وسیعی در میان بخشهای انقلابی تر مردم کردستان که تنفزی سوزان از رژیم و روابط کهن اجتماعی و اقتصادی موجود دارند، برخوردار است. اما با این حال حکا بدلایلی قادر به درك پتانسیل عظیمی که برای پیشبرد مبارزه مسلحانه جهت برقراری قدرت سیاسی سرخ در کردستان موجود است، نمی باشد. بجای آنکه مبارزه مسلحانه در کردستان را جهت برقراری مناطق پایگاهی رشد دهد، ایده تعدادی شورای کارگری که امور روزمره را در کارخانه ها می گردانند و گویا قرار براینست که کارگران را جهت اعمال قدرت دولتی برای آینده ای نامعلوم تربیت کنند، حکا را از خود بیخود کرده است.

بنقل از مقاله «کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ»  
از نشریه «جهانی برای فتح» شماره ۵ - ۱۳۶۵



## «کمونیسم کارگری» و دهقانان

حتما تا بحال به مدافعين «کمونیسم کارگری» برخورده اید، یا لاقبل حرفهایشان را از دور شنیده اید. یکی از نکاتی که آنها برای اثبات کارگری بودن خود مطرح می کنند، این است که کارگران باید فقط و فقط به خود، منافع خود - البته منافع اقتصادی ملموس - بیاندیشند و تا می توانند به «مبارزه طبقاتی خود» - یعنی همان مبارزه اقتصادی رفاهی روزمره - بیاندیشند و تا می توانند از اقشار و طبقات دیگر فاصله بگیرند. کارگر سی خودش، آنها سی خودشان. اکونومیستهای پیگیر ما تا آنجا پیش می روند که برای ممانعت از هر گونه «انحراف» کارگران در این زمینه، اصولا وجود اقشار وسیعی را بنام دهقان در جامعه ایران نفی می کنند؛ مبادا کارگران آگاهی که در پی دستیابی به راه انقلاب، با دقت آثار رهبران کبیری چون لنین و مائوتسه دون را مطالعه می کنند، بفکر مقوله اتحاد کارگران و دهقانان یا برقراری حکومت دمکراتیک انقلابی کارگر - دهقان بیفتند. برآستی حق با کیست؟ آیا آنطور که اکونومیستها ادعا می کنند؛ استقلال طبقاتی ما در انقلاب، با زیر پا گذاشتن اصول انقلابی که در تجربه نبرد پرولتاریای بین المللی محک خورده است، تامین می شود؟ یا آنطور که مائونیستها می گویند، نپرداختن به مسئله کل جامعه و تضاد های بنیادینش و نگرفتن مسئولیت رهبری اقشار و طبقات ستمدیده در نبرد علیه هرگونه ستم و استثمار، یعنی واگذار کردن رهبری جنبش به بورژوازی و دنباله روی از آن.

پاسخ صحیح به این سوال را هم از طریق برخورد علمی به مسئله انقلاب در کشوری تحت سلطه نظیر ایران با مجموعه تضادهای پیچیده اش، و صف بندی معین طبقاتی در آن می توان و می باید پیدا کرد و هم با اتکا به اصول و تجارب جنبش ها و انقلابات پیروزمند یا شکست خورده در عصر حاضر - یعنی عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری

اگر در جامعه تحت سلطه و عقب مانده ای که مناسبات سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری به هم آمیخته و امپریالیسم توری آنرا رشد داده که کاملا ناقص الخلقه شده، قصد انقلاب کردن داریم؛ اگر باتوده وسیعی روبرو هستیم که انواع مختلف استثمار و ستم را متحمل می شوند؛ اگر اقشار مختلف دهقانان کم زمین و بی زمین را شاهدیم که زیر فشار سرمایه بوروکراتیک و نظام کهن مالکیت ارضی خرده شده و در کنار اقتصاد معیشتی، مجبور به فروش نیروی کار خود بطور موقت و فصلی شده اند، اگر این اقشار زحمتکش درروستا و شهر اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، و بالاخره اگر به این باوریم که

انقلاب کار توده هاست و منافع و خواسته های بنیادین آنها را پاسخ می گوید؛ آنوقت بعنوان طبقه پیشرو، بعنوان طبقه ای که رسالت رهبری انقلاب تا به آخر و گذار بسوی سوسیالیسم، بقصد رسیدن به کمونیسم در سراسر جهان را بر دوش دارد، می باید به این اقشار ستمدیده رجوع کنیم، اقشاری که آنها را خوب می شناسیم، از نزدیک می شناسیم، دیوار چین ما را از آنها جدا نکرده که هیچ، بخش جوان طبقه کارگر در میان این اقشار روستائی ریشه دارد؛ و هنوز پیوندهای خود را بطرق مختلف با روستا حفظ کرده، این برای هر کارگر آگاهی مسئله ای بدیهی است. کارگر آگاه در چهره ارتش ذخیره کار در حاشیه ها، در میان خیل ستمدیدگانی که بطور موقتی در بخش توزیع درگیرند، در میان صاحبان مشاغل «کاذب»، متحدان نزدیک خود را می بیند و می جوید. کارگر آگاه، اعضاء نه چندان کم عده طبقه خود را در هیبت کارگران کشاورزی در روستا مشاهده کرده و هم سرنوشتی کارگران و دهقانان - که اکثریت آحاد جامعه را تشکیل می دهند - را درک می کند.

اما این امور بدیهی را اکونومیستهای ما، روشنفکران بورژوا لیبرال باصطلاح «چپ» ما، همانها که دل در گروی ساختن جامعه ای باصطلاح متمدن و مدرنی مانند سوئد امپریالیستی از ایران دارند و چنان الگوئی را در بین کارگران تبلیغ می کنند، نمی فهمند. فکر نکنید آنها می خواهند بتنهائی مبارزه شان را به پیش برند و بفکر متحد طبقاتی برای خود نیستند. بر عکس، کاملاً هم هشیارند. آنها درست بر عکس ما متحدانشان را نه در اقشار تحتانی شهر و روستا، که عمدتاً در اقشار میانی و بقول خودشان مدرن جستجو می کنند و باید هم بکنند. چون حرفهایشان و اهدافشان با این بخش از جامعه نزدیک و نزدیکتر می شود. همین اکونومیستها، که به پرولترهای مائوئیست بخاطر طرح اتحاد کارگر و دهقان و لزوم انجام انقلاب دمکراتیک نوین، انقلاب ارضی و برپائی جنگ خلق در رزمگاه اصلی روستا، مهر عقب مانده و پوپولیست و صاحبان ایدئولوژی دهقانی می زنند خود به اهداف، ایده ها و آرمانهای تاریخا عقب مانده بورژوا رفرمیستی چنگ انداخته اند. کارگر آگاه به آنان نهیب می زند ما می خواهیم انقلاب عظیمی مانند چین را به پیش بریم، جامعه کهن را از بیخ و بن واژگون کنیم؛ مناسبات ارتجاعی را در روبنا و زیر بنا زیرورو نمائیم و به اساسی ترین حق طبقه خود یعنی حق حاکمیت و سروری جامعه دست یابیم؛ اما شما به ما جمهوری دمکراتیک بورژوائی را نوید می دهید که کماکان تکلیف حکومتش نامشخص است و در واقع دست طبقات بورژوائیست و تحول بنیادین در سیستم مالکیت و مناسبات اقتصادی هم انجام نگرفته و در موقعیت اقشار و طبقات اجتماعی در شهر و روستا تغییری حاصل نشده است. آنوقت انتظار دارید که با چند شعار اقتصادی و رفاهی و وعده های مبنی بر افزودن چند تومان بر دستمزدهایمان در پی شما روان شویم و زیر پرچم کمونیسم باصلاح کارگری تان سینه بزنیم. خیر! این راه و این پرچم ارزانی خودتان! ما طریق انقلاب را با اتکا به علم و فلسفه رهائیبخش خود که توسط مارکس، لنین و مائو تکامل یافته می جوئیم و پیگیرانه در جهت دستیابی به ابزار اساسی انقلاب و پیاده کردن استراتژی و

... حکما از پیوند دو جریان که از دو نقطه مختلف تاریخی حرکت کردند و درست در نقطه نفی تکاملات مارکسیسم با هم تلاقی نمودند، بوجود آمده است: کومله و عناصر و جریانات انحلال طلب خط سه در یکطرف، و اتحاد مبارزان کمونیست در طرف دیگر، ریشه ای یکسان در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی نداشتند. اولی ها برخاسته و متأثر از مبارزه ضد رویزیونیستی کمونیستهای جهان برهبری حزب کمونیست چین در برخورد به سقوط اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی، و سپس بر پایه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در مواجهه با بورژوازی صاحب قدرت در جامعه سوسیالیستی بودند و بقول معروف رگ و ریشه ای مائوئیستی - یا بگفته خودشان «پوپولیستی» - داشتند، حال آنکه تاریخچه سیستم نظری اتحاد مبارزان کمونیست به جریاناتی بر می گردد که در پوششی «چپ»، پاسیویسم و انحلال طلبی را در برخورد به معضلات ساختمان سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی از همان فرادای انقلاب اکتبر روسیه تحت رهبری لنین، نمایندگی کرده و تبلور رفرمیسم سوسیال دمکرات مآبانه در برخورد به دیکتاتوری پرولتاریا و رهبری طبقه کارگر بودند. در واقع این جریان راه خود را می رفت و تکامل منطقی خود را داشت و از همان روزی هم که اعلام موجودیت نمود و احیاء «مارکسیسم انقلابی» را در دستور کار قرار داد، معلوم شد که اینها را نه تنها با اندیشه مائو بلکه با لنینیسم را هم کاری نیست. به بیان دیگر، اینان گسست و تکامل نخستین را که توسط لنین در مارکسیسم صورت گرفته بود نمی فهمیدند و با چنین درکی روشن بود که گسست و تکامل دوم را نیز نخواهند فهمید. اما کومله و بقیه انحلال طلبان خط سه بشکست پرولتاریا در چین و بحران در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی برخوردی امپریستی و منفعلانه کردند و ابتدا به التقاط و سانتریسم بر سر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و سپس نفی کامل آن در غلطیدند.

بنقل از مقاله «اندیشه مائوتسه دون: قله رفیع مارکسیسم»

از نشریه حقیقت شماره ۲ - آذر ماه ۱۳۶۴

## دهقانی بودن مائوئیسم، يك بحث كهنه

اگر شما از مبلغان رویزیونیسم نوع روسی (از توده - اکثریتی ها گرفته تا راه کارگر)، یا اکونومیستهای ملقب به باصطلاح «کمونیسم کارگری»، نظرشان را راجع به مائو تسه دون و کلا نگرش و عمل کرد مائوئیستی بپرسید، بدون شك جواب واحد نخواهید شنید. جوابی بدین مضمون که این يك نگرش دهقانی است و ربطی به طبقه کارگر ندارد. مهر دهقانی زدن بر مائو تسه دون و مائوئیسم، يك روش كهنه و رنك و رو باخته است که حداقل ۳۰ سال قدمت دارد. رویزیونیستها، اکونومیستها و دیگر گرایشات بورژوائی که می کوشند خود را با لباس کارگری بپوشانند، برای طفره رفتن از مبارزه صریح و رو در روی سیاسی - ایدئولوژیک با مائوئیستهای انقلابی، می خواهند با این روش، مسئله را فیصله یافته اعلام کنند. هر کارگر طالب رهایی و جویای آگاهی کمونیستی که به افراد طیف رویزیونیست - اکونومیست برخورد کرده باشد، حتما این جملات را از زبان آنها شنیده که: «مائوئیست را چه به جنبش کارگری! ما اصولا با مائوئیستها بحثی نداریم بکنیم، آنها در دنیای دیگری سیر می کنند و مشغله ذهنیشان مسائل کارگران نیست!» و امثالهم. می خواهیم به این موضوع بپردازیم. یعنی دقیقا به موضوعی که جریانات بورژوائی باصطلاح «چپ» می کوشند از بحث در مورد آن شانه خالی کنند. می خواهیم به اتهام كهنه «دهقانی بودن مائوئیسم» پاسخ گوئیم. نشریه کمونیست، ارگان جریان اکونومیستی موسوم به «حزب کمونیست ایران» زمانی چنین نوشته بود:

«مائوتسه دون یکی از مشهورترین ارائه دهندگان و مدافعان رویزیونیسم پوپولیستی است؛ می گوئیم یکی از مشهورترین چرا که شخص مائو نه اولین و نه تنها کسی است که در طرح و تکامل این ایدئولوژی دهقانی در لفافه عبارات شبه مارکسیستی دیسهب بوده اند.»

از این اظهارات می شد فهمید که اکونومیستها، مائو را اولین طراح و تکامل دهنده ایدئولوژی دهقانی نمی دانند. اما منظورشان چه کس دیگری است؟ برآستی پیش از مائو تسه دون، چه رهبر دیگری و در کدامین انقلاب به مسئله دهقانی پرداخت و اهمیتش را درك کرد؟ بله، درست حدس زدید. این رهبر، کسی جز لنین نیست. لنین اولین طراح این «ایدئولوژی دهقانی» بوده. هر چند جریانات بورژوائی در لباس چپ هنوز جرات حمله آشکار به لنین کبیر را بخود نداده اند؛ ولی شك نکنید که از پایه و اساس تشواریها، ایده

ها و عملکرد لنینیستی را زیر سوال برده اند. نگاهی به انقلاب سوسیالیستی در روسیه و مبارزه ای که حول و حوش و در ادامه آن درون اتحاد شوروی و کلا در سطح جریان سوسیال دمکراسی اروپائی در گیر شد، به درک بهتر حقایق تاریخی کمک می کند.

وقتی بلشویک ها با قیام اکتبر در روسیه امپریالیستی - اما شدیداً عقب مانده و فئودالی - بورژوازی را سرنگون کرده و دیکتاتوری پرولتاریا را بر اساس اتحاد طبقه کارگر و دهقان مستقر نمودند، جریانات مختلفی از درون حزب بلشویک بضدیت با لنین و نظرات او مبنی بر امکان و لزوم حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم در یک کشور در غیاب انقلاب جهانی، و درباره جایگاه دهقانان در حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم، برخاستند. برخی از اینان قبل از پیروزی انقلاب اکتبر نیز با نظرات لنین مبنی بر لزوم ایجاد وحدت بین طبقه کارگر و دهقانان بمشابه پشتوانه لازم برای کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، به مخالفت برخاسته بودند. بسیاری از اینان پس از اکتبر همراه با سوسیال دمکرات های خائن اروپا یعنی افرادی نظیر کائوتسکی، نغمه «سوسیالیستی نبودن» یا «سرمایه داری» و «دیکتاتوری دهقانی بودن» شوروی را سر دادند. اینها خرده بورژواهایی بودند که در مقابل مشکلات عظیم هدایت سوسیالیستی یک کشور عقب مانده و مملو از دهقان مرعوب شده و از دیر کرد انقلاب جهانی سراسیمه گشته بودند: با جهانی که در آن برخی نقاط دارای طبقه کارگر وسیع است اما اوضاع انقلابی بندرت رخ می دهد، و برخی دیگر بعکس دارای طبقه کارگر کم است اما مرتباً در حال و هوای انقلابی بسر می برد، چه باید کرد؟ با روسیه دهقانی در غیاب یک انقلاب جهانی چه باید کرد؟ در مقابل این سئوالات جریانات انحلال طلب منفعل غلاف کردند. لنین گفت می توان و باید دیکتاتوری پرولتاریا را حفظ کرد و به ساختمان سوسیالیسم پرداخت. راه حل لنین پس از پیروزی انقلاب، و در برخورد به مشکلات راه ساختمان سوسیالیسم در روسیه، جایگاه مهمی را به دهقانان به مثابه ذخیره عظیم پرولتاریا می داد. تزه های لنین در برخورد به موانع مقابل پای ساختمان سوسیالیسم متکی بر تحلیل علمی او از جامعه شوروی و اوضاع جهانی بود. در زمان لنین هم بودند رفقای نیمه راهی که تزه های پست و حقیرشان را در مقابل وی علم کنند. می دانید توجیه هاتشان چه بود؟ حرفهای فریبنده ای از این قبیل: «بدون انقلاب جهانی نمی توان قدرت را نگاه داشت»، «دهقانان را نمی توان در راه ساختمان سوسیالیسم بسیج و رهبری کرد»، «این سازش طبقاتی است»... این تزه ها نه از افراط در «انترناسیونالیسم» و «پرولتریسم» آنها بلکه از زبونی و عجزشان ناشی می شد. لنین خود می گفت بحران و مشکلات برخی را آبدیده می کند و کمر برخی دیگر را شکسته و افکارشان را له می کند. مخالفین لنین نیز آن دسته از انحلال طلبان و رفیقان نیمه راه بودند که فشار مشکلات پس از اکتبر افکارشان را معوج ساخت.

البته تدوین تزه های لنین در مورد دهقانان بمشابه ارتش ذخیره پرولتاریا در راه بانجام رساندن انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی به سالها پیش از انقلاب مربوط می شد. او بود که می گفت:

«ما هر تلاشی برای کمک به تمام دهقانان برای بسرانجام رساندن انقلاب دمکراتیک خواهیم کرد تا بدین ترتیب برای ما، حزب پرولتاریا، گذر هر چه سریعتر به وظیفه جدید و عالیتر - یعنی انقلاب سوسیالیستی - راحت شود!»

لنین بعدها چنین نوشت:

«دیکتاتوری پرولتاریا، شکل خاصی از اتحاد بین پرولتاریا، پیشاهنگ مردم، و اقشار گوناگون غیر پرولتری زحمتکش (خرده بورژوازی، خرده مالکین، دهقانان، روشنفکران و غیره) یا اکثریت آنها می باشد. اتحادی است علیه سرمایه، برای سرنگونی کامل سرمایه، برای سرکوب کامل مقاومت بورژوازی و سرکوب، هر گونه تلاشی از جانب وی برای احیا شدن، اتحادی است برای برقراری و استحکام نهائی سوسیالیسم... اتحادی بین طبقاتی است که از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی متفاوتند.»

لنین در مقابله با نظر تروتسکی مبنی بر استقرار «حکومت کارگری» گفت:

«آیا ما با تمایل به پریدن از روی انقلاب بورژوا دمکراتیک ناگامل - که هنوز جنبش دهقانی را کهنه نکرده - به انقلاب سوسیالیستی، به خط تسلیم در مقابل ذهنیگرایی نمی افتیم؟ من به این خطر در می غلتیدم اگر از تزار خیر، حکومت کارگری آری حرف می زدم. اما من چنین چیزی را نگفتم، حرف من چیز دیگری بود... من مطلقاً در تزهایم خود را در مقابل هر گونه پرشی از روی جنبش دهقانی، یا بطور کلی جنبش خرده بورژوائی (که هنوز روزهایش بسر نرسیده) در مقابل هر گونه بازی با «کسب قدرت» توسط یک حکومت کارگری، در مقابل ماجراجوئی بلانکیستی در هر شکل و فرمی مصون داشته ام.»

پس از اکتبر کائوتسکی مرتد در مورد «دهقانی» بودن حکومت شوروی داد سخن داد، او گفت:

«بموجب قانون اساسی شوروی دهقانان اکثریت اهالی را تشکیل می دهند که حق دارند در قانونگذاری و کشورداری شرکت ورزند. آنچه که بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا به ما معرفی می کنند هر آینه بطور پیگیر عمل می شد و هر آینه اصولاً یک طبقه واحد می توانست دیکتاتوری را مستقیماً عملی سازد... دیکتاتوری دهقانان از کار در می آمد.»

کائوتسکی در رد نظرات لنین چنین نوشت:

«از این نظرات چنین نتیجه می شود که گویا بی دردترین راه اجرای

سوسیالیسم زمانی است که این عمل به دهقانان واگذار شود.»  
 لنین در پاسخ به این ترهات بورژواآبانه سئوالی اساسی را بدین نحو مطرح نمود:  
 «پس کائوتسکی، بلشویک ها یعنی حزب پرولتاریا را متهم به آن می  
 کند که دیکتاتوری و امر اجرای سوسیالیسم را به دهقانان خرده  
 بورژوا واگذار نموده اند. بسیار خوب آقای کائوتسکی! ولی بعقیده  
 دانشورانه شما مناسبات حزب پرولتاریا با دهقانان خرده بورژوا چگونه  
 می بایست باشد؟»

جریاناتی ضد لنینی که با سوسیال دمکرات های خائن انترناسیونال دوم در حمله به  
 کشور شوراها همنا شده بودند، به تزه های خود عامیت بخشیده، و یا لزوم و امکان  
 انقلاب پرولتری و امکان ساختمان سوسیالیسم بر پایه اتحاد کارگران و دهقانان تحت  
 رهبری طبقه کارگر در کشورهای عقب مانده به مخالفت برخاستند. چین یکی از هدف  
 های حملات اینان شد.

کمونیست های چینی بعد از ۳۰ سال مبارزه و متحمل شدن شکست های سخت و  
 قربانیان فراوان که اکثرا غلبه خطوط غیر پرولتری بر رهبری حزب در دوره هائی معین  
 به همراه آورده بود، سرانجام موفق شدند با متحد کردن اکثریت توده های دهقانی تحت  
 رهبری طبقه کارگر و حزبش، انقلاب را از مراحل مختلف و پیچیده عبور داده و به  
 پیروزی و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق برسانند. انقلاب چین که اثبات دوباره  
 تزه های لنین بود نمی توانست از همان آغاز مورد حمله جریانات بورژوائی قرار نگیرد.  
 این ها باهمان منطق قبلی، انقلاب چین را دهقانی و محکوم به پیمودن راه سرمایه داری  
 خواندند.

پیروزی انقلاب چین، پیروزی همان سیاستی بود که رویزیونیستها و اکونومیستها  
 آنرا پیروزی ایدئولوژی دهقانی می نامند: یعنی همان پیروزی که محو هزاران سال  
 بردگی میلیون ها تن از بشریت ستمدیده در چین را به همراه داشت و کل نظام بندگی  
 جهان را دچار تکان هائی مهیب ساخت، همان پیروزی که پرچم سرخ پرولتاریای بین  
 المللی را بر قلمرو وسیعی از جهان به اهتزاز در آورد. پرولتاریای چین تحت رهبری  
 حزبش بفاصله هفت سال از پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، مالکیت سوسیالیستی را  
 تقریبا در تمام رشته های صنعت، کشاورزی و همچنین صنایع دستی و تجارت مستقر  
 ساخت. ۴۵۰ میلیون نفر که سالها تحت نظامی کهن و پوسیده، عقب مانده و تحت سلطه  
 امپریالیسم بودند، ۴۵۰ میلیون که سالها اسیر ایده ها و افکار فئودالی بودند، با توفان  
 انقلابی تمام جامعه را زیر و رو کردند.

یک طبقه و فقط یک طبقه آنهم تحت رهبری حزب کمونیست قادر است میلیونها انسان  
 تحت ستم را در چنین تحول انقلابی عظیمی رهبری کند - طبقه کارگر. تحولی که نه  
 تنها چین بلکه جهان را بلرزه در آورد و بفاصله هفت سال پس از کسب قدرت سیاسی در  
 چنان جامعه پیچیده و ناموزنی، مالکیت سوسیالیستی را مستقر ساخت. علت آنکه حزب  
 کمونیست موفق شد در عرض هفت سال پس از کسب قدرت سیاسی مالکیت سوسیالیستی

را عمدتاً برقرار سازد معجزه نبود، واقعیت آن است که حزب کمونیست چین پایه های گذار به سوسیالیسم را در همان سال های دراز جنگ خلق در مناطق سرخ گذارده بود و از همان زمان، حتی وقتی در دور افتاده ترین ده کوره چین، قدرت را کسب می کردند، توده ها را در بر هم زدن مناسبات تولیدی و اجتماعی قدیم و گسست از ایده های کهن رهبری کرده و جامعه نورا در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن برقرار می ساختند و بدین ترتیب جامعه نوین را در مقابل توده های زحمتکش روستائی نقاط تحت سلطه دشمن نیز تصویر کرده، امواج انقلاب را با قدرتمندی بمراتب بیشتر از گذشته به نقاط غیر انقلابی می فرستادند. در مناطق پایگاهی سرخ توده ها را با نظام انقلابی جدید آشنا کرده و آنها را بر این مبنا و برای اداره آن آموزش می دادند. توده زحمتکش روستائی در عمل تفاوت جامعه انقلابی نو و جامعه ارتجاعی قدیم را می دید و در مناطق آزاد شده تحت رهبری پرولتاریا به ساختمان اقتصادی، سیاسی، دولتی... دموکراسی نوین می پرداخت. پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست در عین برقراری دموکراسی نوین به پرورش عناصر سوسیالیستی همت می گماشت - عناصری نظیر اقتصاد کثوپراتیوی زحمتکشان... بدون شك، بدون تحلیل علمی از جامعه چین بدون برخورد دیالکتیکی ماتریالیستی به دهقانان، پرولتاریا هرگز نمی توانست به استقرار دیکتاتوریش نائل آید. و مائو با صراحت در این مورد اعلام موضع کرده، خطوط اپورتونیستی راست و «چپ» را افشاء و طرد نمود. مائو در «بررسی جنبش دهقانی جوانان» اعلام کرد:

«دهقانان، تمام احزاب انقلابی، تمام رفقای انقلابی را در بوته آزمایش قرار خواهند داد.»

و برای مائو روشن بود چرا او مکرر تاکید می کرد که برای رسیدن به سوسیالیسم باید از روی نعش فئودال ها رد شد، باید مناسبات تولیدی فئودالی و امپریالیستی را نابود کرد و جامعه دموکراتیک نوین را برقرار نمود. و برای این امر دهقانان نیروی حیاتی هستند. مائو گفت:

«امر ایجاد چنین جمهوری تنها تحت رهبری پرولتاریا ممکن است کاملاً انجام یابد.»

«انقلاب دموکراتیک بمنزله تدارک ضروری برای انقلاب سوسیالیستی است و انقلاب سوسیالیستی بطور اجتناب ناپذیر دنباله انقلاب دموکراتیک است. هدف نهائی همه کمونیست ها عبارت از این است که با تمام قوا برای تحقق کامل جامعه سوسیالیستی و جامعه کمونیستی مبارزه کنند... غیر از حزب کمونیست چین، هیچ حزب سیاسی دیگری (نه احزاب بورژوائی و نه خرده بورژوائی) قادر نیست که این دو انقلاب بزرگ، یعنی انقلاب دموکراتیک چین و انقلاب سوسیالیستی چین را رهبری کند و آنها را به پایان برساند... انجام این وظیفه پر افتخار و در عین حال فوق العاده دشوار، بدون یک حزب کمونیست بلشویکی شده چین که تمام کشور را در بر گرفته و خصلتی توده ای



داشته و از نظر ایدئولوژیکی سیاسی و سازمانی کاملاً استحکام یافته باشد، امکان ناپذیر است. به همین جهت وظیفه هر کمونیست است که فعالانه در ساختمان چنین حزب کمونیستی شرکت کند.»

خلاصه کنیم؛ بنابراین آنچه گفته شد، از نقطه نظر لنین و مائو، اهمیت مسئله دهقانی فقط از زاویه استقرار و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیزم جهانی مطرح بود. دیدگاه رویزیونیستی و اکونومیستی دقیقاً در تضاد با نگرش لنینیستی و مائوئیستی قرار دارد.

مخالفت رویزیونیستها و اکونومیستها با توجه خاص ما مائوئیستهای انقلابی به مسئله دهقانی و ضرورت رهبری توده های دهقان، از ضدیت آنها با دیکتاتوری پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیزم جهانی برمی خیزد. این کینه اختلافات ما با این جریانات بورژوائی است.

آدرس پستی ما:

S.U.I.C

BOX 50079

40052 GÖTEBORG

SWEDEN

کمکهای مالی خود را برای ما به  
آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK

SARBEDARAN

ACC NO 27324958

ARCHWAY BRANCH,

LONDON, U.K.

## کردستان میراث انقلابی

میراث و تجربه انقلابی بیش از دهسال مبارزه عادلانه علیه ستم ملی و مبارزه مسلحانه در کردستان، گنجینه سیاسی و نظامی گرانبهایی برای انقلاب بوده و حاوی درسهایی مهمی است برای آن توده های انقلابی که بطور رورافزونی پا به میدان نبردهای سربوشت ساز می گذارند. هیچ انقلابی در ایران، بدون پاسداری از این میراث و نجارب آن قریب پیروزی نخواهد بود. این امری است که بسیاری از کارگران و دیگر مردم مبارز جمعبندی کرده اند و معمولاً در جملاتی مانند «ما هم باید مثل کردستان می کردیم»، بیان میدارند. توده های انقلابی میدانند که رژیم خمینی هرگز نتوانست با حملات ارتجاعی خود مقاومت و مبارزه عادلانه مردم کردستان را درهم شکند. خلق مبارز کرد به همه توده های خواهان انقلاب در ایران درسی مهم از ماتریالیسم ناربخی داد: قدرت از لوله تفنگ بیرون میآید هیچ درجه ای از حیانت از جانب احزابی مانند حزب دمکرات قاسلو که برای یافتن جانی برای خود در دولت ارتجاعی می جنگد، و یا از جانب اپورتونیستهای قهار در رهبری «حزب کمونیست ایران» که با مبارزه مسلحانه در کردستان ضدیت ورزیده و تلاش دارند بر این میراث گرانبها حاکم بباشند، نخواهد توانست این درس آموزی عظیم را از اذهان توده هائی که در آبروی بخالک و خون کشیدن جمهوری اسلامی میسوزند، بزداید. تعطیل مبارزه مسلحانه در کردستان و یا راندن آن به جایگاهی بی اهمیت در مبارزه مردم این خطه علیه جمهوری اسلامی، شاید موجب شود که رهبران اپورتونیست «حزب کمونیست ایران» جانی برای خود در طرحهای آتی امپریالیستها در ایران بخرند و بعنوان نمایندگان بورژوازی در میان طبقه کارگر، جایگاهی قانونی بیابند؛ اما مسلم بدانند که طبقه کارگر در کردستان و دیگر نقاط ایران هرگز اجازه نخواهد داد که این خیانت به انقلاب، به نام او انجام شود. مبنای تسلیم طلبی امروز رهبران «حزب کمونیست ایران» با حملات اپورتونیستی به ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتاریا، یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون، گذارده شد. خط ایدئولوژیک - سیاسی «حزب کمونیست ایران» هرگز نه میتوانست و نه رهبران آن قصدش را داشتند که توده های ستمدیده کردستان را در راه درهم شکستن دولت ارتجاعی و بنای جامعه ای نوین رهبری کنند. عده ای انقلابی صادق در تئوریهای قلابی این حزب راهی برای پیشروی پیرومندان در کردستان جستجو میکردند؛ اکنون حملات اپورتونیستی و شوونیستی رهبران این حزب به مبارزه مسلحانه در کردستان و به حقانیت مبارزه ملی، به این پندارهای واهی ضربات دردآوری وارد کرده است؛ دیگر زمان آن رسیده که آنان با چشمانی باز، بدون روحیه باختگی، بدنیال راه حقیقی انقلاب بگردند و از اشتباهات خود بگسلند. پیشمرگانی که مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون نباشند، قادر نخواهند بود در مقابل حملات اپورتونیستی علیه مبارزه عادلانه و قهرمانانه خلق کرد ایستادگی کنند و دستاوردهایی را که با فداکاریهای بیشمار به کف آمده، پاس دارند.

بنقل از اعلامیه اول ماه مه ۱۳۶۹

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - تابستان ۱۳۶۹